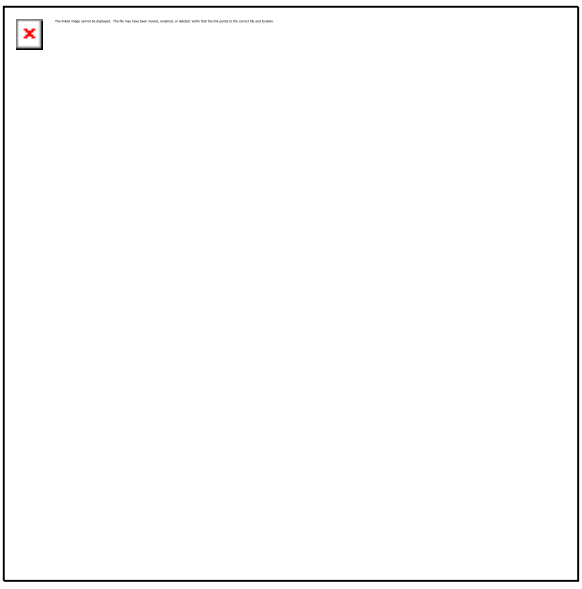
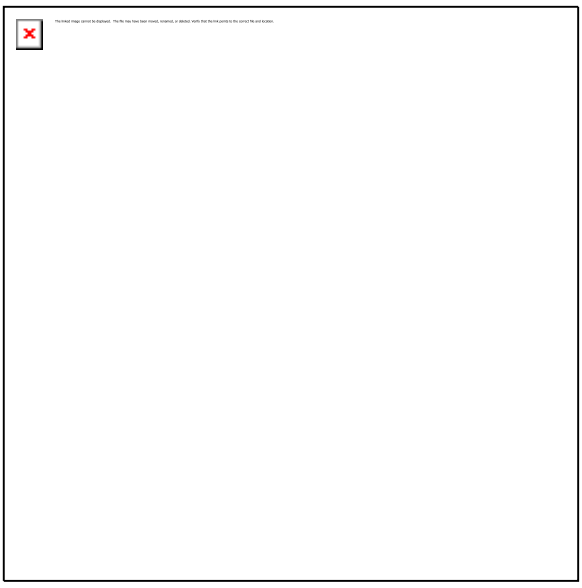

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

دعای قنوت منقول از أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

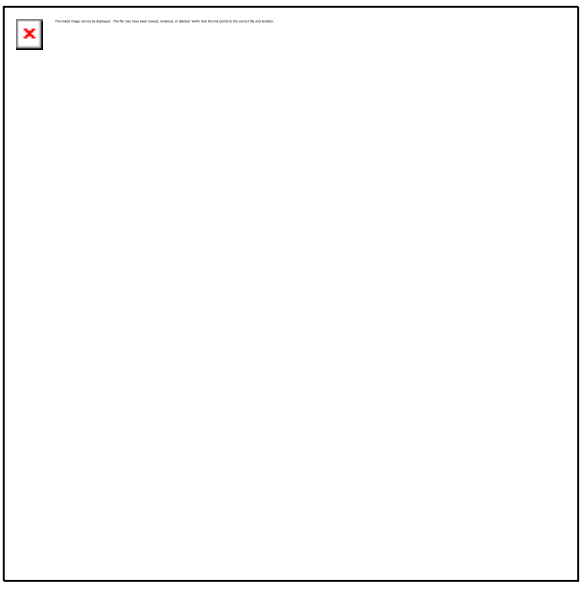
"اللهُمّ نَوِّر ظاهِری بِطاعَتِكَ، و باطِنی بِمَحَبَّتِكَ، و قَلبی بِمَعرِفَتِكَ، و رُوحِی بمُشاهَدَتِكَ، و سِرّی بِاستِقلالِ اتّصالِ حَضرَتِكَ، یا ذا الجَلالِ و الإکرامِ."

«خداوندا ظاهرم را به طاعتت، و باطنم را به محبّتت، و قلبم را به شناختت، و روحم را به دیدارت، و سویدایم را به پیوستگی تامّ به حضرتت نور بخش، ای صاحب جلال و جمال!»

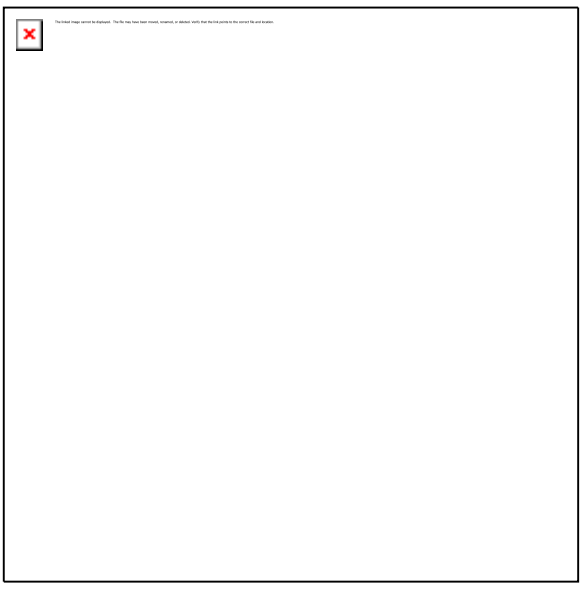
رسائل مجذوبیه، کبودر آهنگی، ص ۲۰٤.



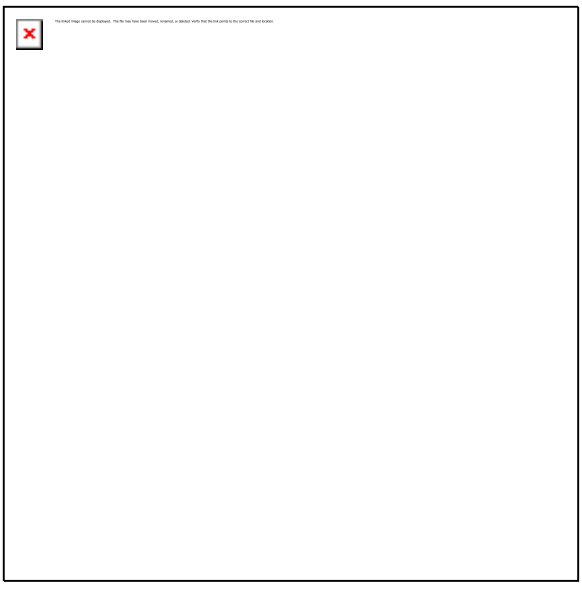
تصویر عارف کامل واصل، مرحوم آیة الله العظمی علاّمه قاضی، رضوان الله علیه



تصویر عارف کامل مرحوم آیة الله العظمی و حجة الله اکبر سیّد علی قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ در اواخر عمر.



تصویر مرحوم علاّمه قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در جوانی.



دستخط مرحوم علاّمه بی‌بدیل قاضی طباطبائی رضوان الله علیه.

مقدّمه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمدُ للَّه ربّ العالمين

و الصّلاة على خير المرسَلين محمّد و آله أجمعين

و لعنةُ اللَه على أعدائهم إلى يوم الدّين

«هجَمَ بِهِم العلمُ على حَقيقةِ البَصيرة، و باشَروا روحَ اليقين، و اسْتَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفون، و أنِسوا بما استَوحَشَ منه الجاهِلون، و صَحِبوا الدّنيا بأبدانٍ أرواحُها مُعلَّقةٌ بالمَحلِّ الأعلى ... .»[1]

حقّاً و حقيقتاً مرحوم عارف كامل آية الله العظمى و حجّته الأكبر و سالک واصل، أعلم العلماء الربّانيّين و أفقه الفقهاء الإلهيّين، حضرت حاج سيّد على قاضى ـ رضوان الله عليه ـ را بايد مصداق بارز و أتمّ و أظهر اين فقرهٔ شريفه از فرمايش مولا أميرالمؤمنين عليه السّلام در وصف اولياى اَلهى به حساب آورد.

جامعيّت مرحوم قاضى در دو جنبه ظاهر و باطن

مرحوم قاضى شخصيّتى است جامع كه در دو

---

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، ص ١٧١.

جنبهٔ ظاهر و باطن به تفوّق و اعتلای حقیقی دست یافته است؛ در جنبهٔ ظاهری از شاگردان مرحوم آخوند

خراسانی و هم‌مباحثه‌ای مرحوم آیة الله سیّد ابوالحسن اصفهانی بوده‌اند، و کسی را از علمای نجف توان و قدرت بحث و سخن با او نبوده است و جلال و ابّهت و عظمت او به قدری بود که در هر مجلسی از مجالس و محافل نجف که مملوّ از مراجع بزرگ و فقهای نامدار بوده است، شرکت می‌نمود، تمام مجلس و حاضرین در سکوت و کُرنش قرار می‌گرفتند و نفَس از کسی برنمی‌خواست.

نقل می‌کنند در یکی از روزهای شادی و سرور اهل نجف که همه با هم به شوخی و مزاح می‌پرداختند و حتّی افراد عادی و طلبه‌های نجف نیز از مزاح با اعاظم و مراجع نجف نمی‌گذشتند و بدون استثناء هر عالم و فقیه نامداری که در آن روز از خانهٔ خود خارج می‌شد از مزاح و شوخی‌های غیر متعارف آن روز در امان نمی‌ماند، ولی وقتی که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند چنان نفَس در سینه‌ها حبس می‌شد و همه در جای خود خشک می‌شدند که گویی جان از بدن آنها خارج گشته است، و تا وقتی که ایشان عبور می‌کردند اوضاع و احوال به همین منوال ادامه داشت.

اطّلاع و تسلّط ایشان بر ادبیّات و اشعار عرب

زبانزد عامّ و خاص بود و افراد برای تشخیص بلاغت اشعار عرب و رتبه‌بندی آنها و نیز شاعران عرب برای رفع ضعف‌ها و نقیصه‌های غزل‌ها و سروده‌های خویش به ایشان مراجعه می‌کردند.

شاگردان و تلامذهٔ سلوکی ایشان غالباً از مجتهدین مسلّم و مدرّسین مراتب عالیهٔ دروس حوزهٔ نجف بودند، و خود نیز سال‌ها به تدریس خارج فقه اشتغال داشتند، و برخی از شاگردان مجلس درس ایشان از مفاخر عالم تشیّع و فقاهت به شمار می‌آمدند؛ همچون مرحوم آیة الله علاّمه طباطبایی و برادر بزرگوارشان علاّمه سیّد محمّد حسن طباطبایی و آیة الله سیّد حسن مسقطی و آیة الله شیخ محمّد تقی آملی و آیة الله بهجت فومنی و آیة الله شیخ علی اکبر مرندی و آیة الله شیخ علی محمّد بروجردی (صاحب تقریرات مرحوم آقا ضیاءالدّین عراقی) و آیة الله سیّد مرتضی کشمیری و آیة الله شیخ عبّاس هاتف قوچانی و... ـ رضوان الله علیهم ـ که همگی در

درس ایشان شرکت می‌کردند و کیفیّت وضع مبانی و استخراج آنها از مدارک و منابع فقهی و فهم صحیح از مراد شارع در متون احادیث و قضایای تاریخی و آیات قرآن را از ایشان فراگرفتند، چنانچه خود بدین معنا اعتراف می‌نمودند.

نکتهٔ فوق‌العاده مهم در درس مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ این بود که شاگرد را در درک و شناخت فهم الحدیث و شمّ الفقاهه چنان تربیت می‌نمود که شاگرد در رویارویی با یک حدیث و روایت از امام علیه السّلام پیش از اینکه به سراغ سند و راویان حدیث برود و انتساب آن را به امام علیه السّلام معلوم نماید، خود می‌توانست تشخیص دهد که این روایت از امام هست یا خیر، و آیا مثل چنین حدیثی می‌تواند از امام صادر شود یا خیر. و بر اهل فنّ و خبراء فقاهت و اجتهاد این مطلب پوشیده نیست که وصول به چنین مرحله‌ای چگونه زیربنای فقاهت و استنباط را می‌تواند متحوّل و متبدّل نماید و از بیخ و بن و اساس طریق استنباط و اجتهاد را زیر و رو کند و فقیه و مجتهد را در وادی و افق دیگری ماورای فضاهای متعارف و اصطلاحی و سنّتی استنباط و اجتهاد قرار دهد. و چه تحوّل عظیمی در رفتار و کردار و گفتار و آثار

و بروزات یک فقیه و مجتهد و بالطّبع مقلّدین او و عامّهٔ مردم ایجاد نماید. و چگونه فاصلهٔ بین پروردگار و بنده را به حدّاقل و اقصر فاصله برساند و حجاب‌ها و دیوارهای مرتفع و جبال راسخات بین عبد و معبود را از میان بردارد و خدا را در مقابل و کنار او بنشاند و چهرهٔ مهیب و ترسناک و هیولاییِ ترسیم شده را تبدیل به یک معشوق و محبوب دلربا و طنّاز نماید؛ بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند و جرأت نخواهد داشت که نسبت به مقام علمی و تفوّق ایشان در علوم رسمی مهملی ببافد و طعنه‌ای بزند و سخن نامربوطی بر زبان براند.

عدم استحالهٔ استعمال لفظ واحد در معانی مختلف به نظر مرحوم قاضی قدّس سرّه

مرحوم آیة الله بهجت فومنی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

«ما در درس اصول مرحوم آیة الله خویی شرکت می‌کردیم. روزی ایشان در مجلس بحث سخن از امتناع اراده‌های متفاوت بر معانی و مفاهیم متفاوته از یک

کلمه در آنِ واحد و استعمال واحد نمودند و می‌فرمودند: "مستحیل است متکلّم در استعمال واحد، معانی و مفاهیم مختلفی را قصد نماید، و بیش از یک مفهوم را نمی‌تواند اراده بنماید." و بر این استدلال شواهد بسیاری از انظار و آراء سایر بزرگان از فقهاء و اصولیین آوردند.»

مرحوم آقای بهجت فرمودند: «ما این مطلب را در مجلس درس به مرحوم قاضی عرض کردیم، ایشان فرمودند:

"این استدلال صحیح نیست و نسبت به همهٔ افراد ساری و جاری نمی‌باشد؛ این مسأله در مورد عامّه افراد می‌تواند مورد قبول باشد، امّا نسبت به افرادی که احاطهٔ ملکوتی بر نفس و روح خویش دارند صحیح نمی‌باشد و آنها می‌توانند در آنِ واحد و استعمال واحد از یک لفظ، معانی متعدّده و مفاهیم متفاوته قصد و اراده نمایند.[1] چنانچه تعلّق اراده‌های مختلفه بر امور

---

[1] شاهد بر این مطلب داستان جابر بن یزید جعفی است با اصحاب امام باقر علیه السّلام. روزی جمعی از اصحاب حضرت که در میان آنان جابر بن یزید جعفی بود، در مسجد مدینه خدمت امام باقر علیه السّلام نشسته بودند. در این هنگام یکی از اصحاب به امام علیه السّلام عرض کرد: «دیشب جابر در منزل ما بود و جمعی از دوستان نیز حضور داشتند و جابر مطالب عجیبی مطرح نمود و همهٔ ما را از روائح سخنان و مواعظ خویش مسرور و مبتهج نمود.»

متفاوت برای افراد عادی نیز متمشّی است؛ مثلاً فردی طفلی در بغل دارد و در دست دیگرش کاسه‌ای قرار دارد و با شخص دیگری به سخن گفتن مشغول است و همین‌طور... .“»

مرحوم آقای بهجت روز دیگر در مجلس درس این سخن را برای مرحوم آقای خویی اظهار کردند و فرمودند: «بر این اساس، استدلال شما دیگر وجهی نخواهد داشت.»

مرحوم آقای خویی به ایشان گفتند: «این حرف از شما نیست، چه کسی آن را گفته است؟»

مرحوم آقای بهجت گفتند: «این کلام از جناب آقای قاضی است.»

مرحوم آقای خویی گفتند: «آیا شما با ایشان مراوده دارید و به خدمت ایشان می‌رسید؟»

در این وقت یکی دیگر از اصحاب گفت: «عجب! جابر دیشب در همین وقت منزل ما بود و با سخنان بسیار عالی و راقی خود ما را سرمست و منبسط نمود!»

یکی دیگر از اصحاب گفت: «چه می‌گویید؟! دیشب ما در خدمت جابر بودیم و از او بهره‌مند شدیم.» و بر همین منوال فرد دیگر نیز اظهار نمود تا اینکه معلوم شد در شب گذشته جابر در یک زمان در چند مکان حضور داشته است و در همهٔ آنها به ذکر معارف و آثار اهل بیت علیهم السّلام پرداخته بود.

امام علیه السّلام متوجّه جابر شدند و او را توبیخ کردند و از ادامهٔ این کردار نهی فرمودند.

ایشان پاسخ دادند: «بله، من در درس‌ها و نیز مجالس ایشان شرکت می‌کنم.»

آقای خویی گفتند: «من نیز مایلم با ایشان ملاقاتی داشته باشم، ولی برخی از سخنان و مطالبی که دربارهٔ عرفا و صوفیّه زده می‌شود باعث شده که تا به حال توفیق ملاقاتشان را نداشته باشم.»

مرحوم بهجت این مطلب را به مرحوم قاضی عرض می‌کنند و اضافه می‌کنند که: «من در سیمای ایشان میل و اشتیاق ملاقات با شما را احساس کردم، ولی به واسطهٔ بعضی از ملاحظات و انتقاد مخالفین جانب احتیاط را در پیش گرفته‌اند.»

مرحوم قاضی به ایشان می‌فرمایند: «به آقای خویی بگو: این رسم اهل علم و تحقیق نیست که چنین رفتاری داشته باشند؛ زیرا:

اوّلاً: شما بر اساس برخی از مسموعات که دربارهٔ صوفیّه گفته‌اند، در مورد من قضاوت کرده‌اید، و این قضاوت بدون تحقیق و تفحّص و ملاقات با بنده بوده است که خود جای ایراد و اشکال دارد و شرعاً و منطقاً مردود است و سیره و روش اهل فنّ و تحقیق نمی‌باشد.

ثانیاً: چطور شما در سایر مسائل و موارد و نیز در بحث‌ها و درس‌ها به صرف یک مسموع

و نقل مطلبی اکتفاء نمی‌کنید و بر اساس آن منقول قضاوت و

حکم نمی‌نمایید و ترتیب اثر نمی‌دهید، ولی همین‌که مسأله به عرفان و عارف کشیده شد هر مسموع و شایعه و زخرف‌القول را صحّه می‌گذارید و به دیدهٔ قبول در آن می‌نگرید و ترتیب اثر می‌دهید؟! این افتراق و تمایز بر چه مبنائی است؟!

ثالثاً: مگر من خود را از انظار مخفی کرده‌ام و درب منزل به روی شما بسته‌ام که می‌گویید اینها روش خاصّ به خود دارند و مرامی جدای از سایر افراد و منشی سوای عرف بزرگان؛ خُب بیایید و از نزدیک در مجالس و محافل ما شرکت کنید و سخنان و رفتار ما را ببینید و با روش و منش شرع مقدّس مقایسه کنید و ببینید کجای این حرکات و سکنات و سخنان خلاف شرع و دین می‌باشد؟!

از مثل جناب‌عالی که اهل علم و تحقیق هستید بسیار بعید است که فحص ناکرده و بدون اطّلاع همین‌طور رجماً بالغیب این‌گونه سخن بر زبان آورید و حکم و قضاوت نمایید.»

مرحوم آقای بهجت این پیغام را به آیة الله خویی رساندند و ایشان به زیارت و ملاقات مرحوم قاضی توفیق یافتند، و رسماً از ایشان دستور ذکر و ورد گرفتند و به برنامهٔ سیر و سلوک وارد گشتند و حالات خوشی پیدا نمودند

و توجّه به عالم معنی و انقطاع از دنیا و زخارف آن رو به ازدیاد گذارد، به طوری که این معنی حتّی برای اطرافیان ایشان نیز مشهود و آشکار گشته بود. مدّتی از این واقعه گذشت، و مرحوم آیة الله خویی پیوسته به طور ناشناس به منزل حضرت قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ تردّد داشتند و کسب فیض و نور و هدایت می‌نمودند.

تحوّل احوال و تبدّل آثار مرحوم خویی به واسطهٔ شاگردی مرحوم قاضی

تحوّل احوال و تبدّل آثار و پرداختن به ذکر و اوراد، کم‌کم فتنه‌گران ومخالفین را بر آن داشت تا به تحقیق از حقیقت مسأله بپردازند و سرّ این تغیّر و دگرگونی را دریابند، تا اینکه بالأخره متوجّه شدند ایشان با مرحوم قاضی سر و سرّی پیدا کرده است و به منزل ایشان رفت و آمد دارد؛ فلذا مشغول دسیسه و نیرنگ شدند و از هر طرف در مقام ردع و طعن و سرزنش برآمدند و فشار و تضییق را بر ایشان آغاز

نمودند و به انواع طرق و لطائف‌الحیل به سست نمودن و انفصال این ربط و تعلّق همّت گماشتند، تا اینکه کم‌کم این نیرنگ‌ها و مکرها و شیطنت‌ها در نفس ایشان کارگر افتاد و آن صلابت و استقامت اوّلیه جای خود را به صرف تمایل و ارتباط داد و از شور و حرارت سابق به میزان زیادی کاسته شده و آن عطش و اشتیاق در پرداختن به اوراد و برنامهٔ سلوک به تکرار یک عادت تبدیل گشت.

تا اینکه روزی در حرم سیّدالشّهداء علیه السّلام که به ذکر یونسیّه در سجده مشغول بودند در مکاشفه دیدند که از مادر متولّد شدند و زندگی خود را در دنیا شروع کردند به نحوی که تمام حوادث و جریانات و قضایایی که در دوران طفولیّت و جوانی و پس از آن تا زمان حاضر و نیز از این پس تا زمان وفات اتّفاق افتاده و یا می‌افتد، همه و همه را مو به مو در مکاشفه مشاهده نمودند، و مشاهده کردند که به مرجعیّت شیعه خواهند رسید و در آخر نیز بر بالای مناره‌های حرم صلاة می‌کشند که آیة الله خویی از دنیا رحلت کرده است، و در این وقت از شدّت هول و ترس از سجده بلند می‌شوند و مکاشفه نیز قطع می‌شود و دیگر چیزی مشاهده

نمی‌کنند.

مرحوم آقای خویی این مکاشفه را برای مرحوم قاضی تعریف می‌کنند و وقتی به مسألهٔ مرجعیّت خود می‌رسند، احساس می‌کنند مرحوم قاضی ناراحت شدند و از این مطلب خوششان نیامد و استقبال ننمودند و سپس فرمودند: «اگر نمی‌ترسیدید و مضطرب نمی‌گشتید، تمام عالم برزخ و حساب و حشر خود را نیز مشاهده می‌نمودید.»

اعراض مرحوم خویی از آقای قاضی به واسطهٔ اغوای ارباب تزویر و نفاق

امّا متأسّفانه وسوسهٔ اهل ظاهر و اغوای ارباب تزویر و نفاق تأثیر خود را به جای گذاشت و شبهه‌ای در نفس ایشان به وجود آورد که: اگر چنانچه این مسیر حقّ است چرا باید حالت وحشت و ترس در این مکاشفه برای من حاصل شود؟! پس معلوم می‌شود که این حالت هشداری بوده است از عالم بالا که ترک این مسیر بنمایم و گرد این وادی نگردم و به امور عادی و روزمرهٔ خویش اکتفاء کنم؛ فلذا

دیگر با مرحوم قاضی رفت و آمد ننمودند و با ایشان قطع رابطه کردند و از این فیض و نعمت عظما به کلّی محروم گشتند.

این شخصیّت و مقام علمی ایشان از جهت ظاهر است که احدی را یارای طعن و خدشه و ایراد در این عرصه نسبت به ایشان نمی‌باشد.

و امّا از جهت باطن، ایشان شاگرد سلوکی و تربیت شدهٔ مرحوم آیة الله العظمی، عارف بالله و بأمر الله، سیّد احمد کربلائی ـ رضوان الله علیه ـ است. مرحوم سیّد احمد کربلائی در فقاهت و تفوّق علمی در حدّی بود که میرزای شیرازی کوچک، مرجعیّت او را پس از خود امضاء و تقریر نموده بود و مردم را به او احاله می‌داد. در مجلس درس او بزرگان حوزهٔ نجف و فحول اعاظم و اکابر حوزه شرکت می‌نمودند و گویند: هیچ فقیه و عالمی را قدرت مقابله و بحث علمی و مناظرهٔ با او نبود، و در خطابه و کیفیّت اقامهٔ حجّت و دلیل از نوابغ علم و منطق شمرده می‌شد، به طوری که همگی به اعتلاء و تفوّق علمی او اذعان و اعتراف داشتند.

و خود در سیر مراتب سلوک و تزکیهٔ نفس از تلامذهٔ مبرّز و شاخص مرحوم آخوند ملاّحسینقلی همدانی ـ رضوان الله علیه ـ شمرده

می‌شد، و در میان شاگردان مرحوم آخوند مشارٌ بالبنان بوده است.

دو شیوهٔ تبلیغی مرحوم قاضی در حوزه نجف

مرحوم قاضی دو شیوه و روش را در حوزهٔ نجف تبلیغ و ترویج نمود:

اوّل اینکه ادراک و معرفت حقایق شرع و تشیّع، چه در زمینهٔ فقه سنّتی و احکام و تکالیف و چه در زمینهٔ اعتقادات و اصول دین، بدون تربیت و تزکیه و اهتمام عملی به سیر و سلوک الی الله و وصول به مرتبهٔ فعلیّت و تجرّد تحت إشراف و هدایت و دستگیری استاد کامل و عارف واصل امکان نخواهد داشت، و هرچه انسان مطالعهٔ خود را در مدارک و منابع بیشتر کند و از علوم و اطّلاعات بیشتری بهره‌مند شود، باز در محدودهٔ سعهٔ وجودی خود حرکت می‌کند و به مراتب مافوق و افق‌های معرفتی دیگر نمی‌تواند دسترسی پیدا کند؛ زیرا ادراک و معرفت نفس بر

اساس مقدار و میزان تجرّد نفس نسبت به عالم مجرّدات و روحانیّات است، و هرچه این تجرّد بیشتر شود فهم و برداشت انسان از منابع وحی و متون شریعت و مدارک دین بیشتر خواهد شد؛ لذا ممکن است یک حدیث وارد از معصوم علیه السّلام را به دو نفر ارائه دهیم و هر کدام از آن دو بر طبق مرتبه افق وجودی و تجرّدی خویش دو برداشت مختلف و متفاوت از هم داشته باشند.

چنانچه دربارهٔ مرحوم آخوند ملاّفتحعلی سلطان آبادی نقل می‌کنند که در یک ماه مبارک رمضان، یک آیهٔ شریفه را به سی تفسیر مختلف تفسیر نمود که هیچ‌کدام از آنها ارتباطی با دیگری نداشته است.

و نیز چنانچه از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ منقول است که ایشان کتاب شریف و بی‌بدیل مثنوی معنوی را هشت بار از اوّل تا به آخر مطالعه کردند و هر بار مطلب جدیدی سوای دریافت مطالعهٔ گذشته به‌دست می‌آمده است.

لزوم و وجوب تهذیب نفس در کنار اشتغال به تحصیل علوم دینی

و این سعهٔ وجودی و تجرّد نفسی فقط در اثر سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس تحت إشراف ولیّ اَلهی و عارف کامل حاصل می‌شود؛ فلهذا بر طلاّب و فضلای حوزه فرض و واجب است که همراه با اشتغال به دروس رسمی، به تهذیب و تربیت نفس و سیر و سلوک الی الله تحت برنامه و دستورات عرفاء و اولیای اَلهی بپردازند تا با انکشاف عوالم ربوبی و حقایق غیبی و عالم انوار با چشم قلب و بصیرت نفس و اطّلاع سرّ بتوانند به عالم ملاکات احکام و مصادر شرع و منابع وحی دسترسی پیدا کنند، و با آن دید و بصیرت و اطّلاع به مدارک و منابع بنگرند و از آن زاویه به احکام و تکالیف نظر بیندازند و با آن إشراف و سیطره به رمز و راز حقایق ماوراء تکالیف و احکام ظاهری پی ببرند؛ چنانچه در روایت معروف مصباح الشّریعة از امام صادق علیه السّلام نیز بدین مطلب اشاره و دلالت شده است.[1]

متأسّفانه امروزه حوزه‌های علمیّهٔ ما از این نعمت اَلهی محروم‌اند، و جای این‌گونه افراد جدّاً و جدّاً در میان طلاّب و دانشجویان رشتهٔ دین و معارف اَلهی

---

[1] مصباح الشّریعة، ص ١٦.

خالی است.

و به همین دلیل است که مشاهده می‌کنیم برداشت‌ها و نگرش‌ها و فهم‌ها نسبت به مبانی و ملاکات دینی و مناط‌های توحیدی متفاوت‌اند؛ نگرش ما نسبت به مسائل عبادی و مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی و ارتباط بندگان با خدای خویش به کلّی با آنچه در معیار و مضمار شرع انور وارد شده است تفاوت و بینونت جوهری و ماهوی دارد.

و به همین دلیل است که بین جامعه و حوزه‌های علمیّه شکافی در حال عمق و پیشروی مشاهده می‌شود. و به همین جهت است که انتظار و توقع فطریِ اقشار مختلف جامعه، علی‌الخصوص قشر جوان و صافی ضمیر و پاک‌سرشت، نتوانسته است پاسخ قانع کننده‌ای از مطالبات و تقاضاهای خود در قبال حوادث و رویدادها دریافت کند.

و به همین دلیل است که موج روی‌گردانی از دین و بی‌اعتنایی به احکام و تکالیف شرع و زیر پا نهادن مبانی و حقایق راقیهٔ توحید، روز به روز در حال گسترش و توسعه است.

اگر در حوزه‌های علمیّهٔ ما امثال مرحوم قاضی و علاّمه طهرانی و علاّمه طباطبایی می‌بودند و ملجأ و مأوای فضلاء و نسل سرگشته

و حیران و مبهوت امروز قرار می‌گرفتند، دیگر این نابسامانی فکری و آشفتگی روحی و گیجی و گنگی در مرام و روش، در میان تودهٔ مردم بالخصوص نسل جوان و حقیقت‌جوی ما وجود نمی‌داشت.[1]

اشکال عمده متوجّه حوزه‌های علمیه

اشکال و معضل حوزه‌های ما در این است که به تحصیل احکام و تکالیف

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۱۱.

بر اساس مدارک و منابع ظاهری می‌پردازند، امّا به حیثیّت ربطیّه و حقیقت ماوراء و پشت پردهٔ این تکالیف و سرّ تنزّل و پیدایش احکام توجّهی ندارند؛ دقیقاً همان چیزی که می‌تواند پاسخ مطالبات و تقاضاها و سؤال‌های فطری و به‌حقّ نسل امروز را بدهد و آنان را از آبشخوار وحی و تشریع سیراب نماید.

امروزه دیگر زمان اطاعت محض و انقیاد تام گذشته است، و دیگر به باید و نبایدهای متصدّیان شرع به هر نحو و به هر کیفیّت، توجّهی نمی‌شود، و پیمودن در این مسیر جز تضییع وقت و از دست دادن فرصت‌ها نتیجه و ثمره‌ای در بر نخواهد داشت. امروزه زمان پرسش و سؤال است، زمان انطباق باید و نبایدها با موازین فطری و اصول عقلانی است؛ زمان بستن و مهار نمودن عقل‌ها و فهم‌ها بسر آمده است، و باید برای پرسش‌های به حقّ مردم و نسل جوان پاسخ قانع کننده‌ای بیابیم تا بتوانیم به رسالت و تعهّد الَهی خویش تا حدودی جامهٔ عمل بپوشانیم.

آیة الله قاضی‌ها و علاّمه طباطبایی‌ها و علاّمه طهرانی‌ها برای احیاء و ایجاد این سنّت، قدم در

عرصهٔ علم و معرفت و تبلیغ نهادند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند و به ندای فطرت جوانان لبّیک گویند و به عقل‌ها و فهم‌های صاف و پاک و بی‌آلایش آنان نور و صفا و فعلیّت ببخشند و آنها را از چشمهٔ خروشان توحید سیراب سازند و مسیر حقّ و هدایت را به آنان بنمایانند.

مرحوم والد ما علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمود:

«ما به حوزه رفتیم تا بفهمیم چه هستیم و کی هستیم، تا کسی دیگر نتواند با باید و نباید ما را به هر راه و مسیری که سلیقهٔ او خواست بکشاند و به هر درّه و بیراهه‌ای که اراده‌اش تعلّق گرفت به دنبال خود روانه سازد.»

مرحوم قاضی با این هدف در حوزهٔ نجف به تربیت و تزکیهٔ مجتهدین مستعدّ و بی‌هویٰ و مخلِص و صادق و بی‌آلایش و بی‌اعتناء به تعلّقات نفسانیّه و اعتباریّات و موانع طریق إلی الله همّت گماشت، و شاگردانی تربیت نمود که

هرکدام ستاره‌ای درخشان در ظلمات جهل و غوایت گشتند و چراغی راهگشا در تاریکی‌های شکّ و تردید و حیرت و ضلالت.

می‌گویند مرحوم آیة الله سیّد عبدالهادی شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ که حقّاً مردی وارسته و اهل معنی و شهود بود می‌فرمود:

«شهادتِ یک نفر از شاگردان آقای قاضی نزد من به‌جای دو نفر شاهد عادل ثقه پذیرفته می‌شود و من بدان اعتماد می‌نمایم.»

مرحوم قاضی با روش و منش خود توحید و عرفان را به درون دروس حوزوی و بحث‌های سنّتی وارد ساخت، و فنون و رسوم متداول متعارف را با حقایق تفسیر قرآن و مبانی حکمت متعالیه و عرفان نظری درهم آمیخت، و به قالب بی‌جان و سرد و منجمد علوم ظاهری، روح حیات و نفحهٔ جان‌بخش و روح‌افزای ولایت دمید و حقایق توحیدی را به کالبد علوم و فنون حوزوی تزریق نمود؛ به نحوی که از آثار و برکات آن می‌توان به مباحثات و تدریس‌ها و تألیفات علاّمه طباطبایی در حوزهٔ علمیّه قم توجّه نمود، و تفسیر المیزان ـ که حقّاً باید عنوان خاتمة التفاسیر بر آن گذارد ـ از برکات آثار مرحوم قاضی شمرده می‌شود.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ توجّه حوزه را از توغّل صرف در علوم رسمیّه به سمت توحید و ولایت برانگیخت و به آن عمق و جان بخشید؛ گرچه در این راه با مخالفت‌ها و موانع و دشواری‌ها روبه‌رو گردید، و همواره در برابر این تضییقات و صعوبت‌ها و ناسپاسی‌ها و بی‌خردی‌ها چون کوه استوار بر مواضع و منهاج خویش ثابت و پایدار بماند و هراسی به خود راه نداد.

ادلّه انتخاب شاگردان ممتاز و مجتهد توسّط مرحوم قاضی

و امّا شیوه و روش دوّم ایشان در حوزهٔ نجف و تربیت شاگردان ممتاز، انتخاب اکثر تلامذه و ارادتمندان خویش از زمرهٔ مجتهدین مسلّم و مستنبطین بوده است. و این مسأله از خصوصیّات و ویژگی‌های تربیتی ایشان شمرده می‌شود، و دلیل این مطلب دو چیز بوده است:

اوّلاً: ارادت و تسلیم شاگرد به استاد کامل و مربّیِ دستگیر قطعاً تبعات و لوازمی دارد که همانا اطاعت و انقیاد کامل و محض در قبال اوامر و نواهی او می‌باشد. و چنانچه شاگرد، مقلّد مجتهد دیگری باشد، چه بسا در فتاوا و آراء خود با انظار و آراء مربّی و مرشد خویش تعارض و تناقض وجود داشته باشد و موجب اختلال در ارشاد و دستگیری خواهد شد؛ زیرا عالم ارشاد و هدایت سالک، عالم اعتبار و توهّم و جَعل و وضع نیست، عالم حقایق و انکشاف نفس‌الأمر است، و استاد نمی‌تواند از کشف و ظهور حقایق مخفیّه به واسطهٔ مخالفت رأی و فتوای یک نفر با نظر صائب خویش دست بردارد؛ و طبعاً شاگرد دچار حیرت و سرگشتگی خواهد شد، و دیگر سالک با شکّ و تردید و ابهام قدم از قدم برنخواهد داشت.

و امّا اگر سالک مجتهد باشد و زمام امور تکلیف و عمل به دست خود او باشد، دیگر در اینجا خواهد فهمید که چگونه رفتار نماید و حقیقت شرع و واقع امر را از چه راه و منبعی استحصال کند؛ و می‌داند که در جایی که علم و نور است و انکشاف واقع قطعی و بتّی است، دیگر عمل به ظنّ و تخمین و ظواهر جایی

نخواهد داشت.[1]

ثانیاً: دلیل دیگر انتخاب مجتهد در روش و مرام مرحوم قاضی این است که مجتهد از آنجا که بر شرع و مبانی و اسرار و قواعد و ملاکات اشراف دارد، بهتر از فرد عامی می‌تواند از موانع طریق بگذرد و مهالک را بشناسد و راه را از بیراهه تشخیص دهد و به وسوسهٔ خنّاسان اعتناء نکند و تلبیس ابلیس و مکر شیاطین انسی را از سر راه بردارد؛ چنانچه بر این مسأله بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ تصریح فرموده‌اند.

مرحوم قاضی در تمام مجالس و محافل فقط سخن از توحید می‌زد و همه را

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۵۳.

به سوی توحید و رفع انانیّت و استقلال در برابر خداوند می‌خواند و پیوسته بر این مسأله تأکید می‌ورزید که همهٔ شئونات و آثار وجودی افراد از ناحیهٔ خداوند است و بنده نباید اینها را به حساب خود بگذارد.

و بدین لحاظ مورد طعن و نفور افراد قرار می‌گرفت، رفت و آمد اشخاص به منزل ایشان زیر نظر قرار گرفته بود، و بسیاری از اشخاص که جرأت و جسارت برخورد با کوته‌نظران و ابلهان و خودسران را نداشتند شب‌ها عبا بر سر به طور ناشناس به منزل ایشان رفت و آمد می‌نمودند، و برای برخورد با افراد کافی بود یک‌بار با مرحوم قاضی در عَلَن احوال‌پرسی نمایند! شهریهٔ طلاّب و فضلایی که با ایشان ارتباط داشتند قطع شده بود و آنان را در ضیق معیشت و دشواری‌های مختلف قرار می‌دادند!

فرق عمده بین عارف بالله و غیر عارف

آری، فرق بین عارف و غیر عارف در این است که او همه چیز را از آنِ خدا می‌داند و در تمام اسباب و مسبّبات و علل و معلولات و وسائط و وسائل فقط و فقط به مبدأ هستی ناظر و باصر است و حمد و ستایش و مدح و ثناء را

فقط به خدا برمی‌گرداند، و از این جهت دیگر اثری برای خود باقی نمی‌گذارد و سخنی از خود نمی‌گوید و تبلیغی برای خود انجام نمی‌دهد و مردم را به سوی خود دعوت نمی‌کند و نمی‌خواهد در مجالس و محافل از او نامی برده شود و یا مدحی از او بنمایند و یا برای سلامتی و صحّت او دعا کنند و یا اسمی از او بر بنا و سازمانی و یا حسینیه و مسجدی قرار دهند.

ولی غیر عارف از آنجا که همه چیز را از آنِ خود می‌بیند طبعاً نمی‌تواند از شئونات و آثار وجودی خویش بگذرد و آنها را نادیده بگیرد، و درست بر عکس عارف می‌خواهد همه‌جا اسم او باشد و رسم او ظاهر شود، در مجالس برای سلامتی او دعا کنند و در محافل از آثار و تصرّفات او یاد نمایند، زمیل و قرینی برای خود نمی‌خواهد بلکه در تمام شراشر وجودش خواست و آرزوی تفرّد و

مطلق‌العنان بودن سریان و جریان دارد. و همین مفرق بین دو راه است: راه توحید و عبودیّت، و راه شرک و تکثّر و هواهای نفسانی و انانیّت و استکبار.

و به همین جهت است که عوام با عرفاء و اولیای الَهی همیشه در ستیز و اختلاف‌اند و چشم دیدن آنان و گوش شنیدن سخنانشان را ندارند، و از کلمات نغز و نصائح مشفقانهٔ آنها در گریز می‌باشند، و به دنبال افرادی می‌گردند که بتوانند خواست و میلشان را تأمین نمایند و از آراء فاسده و نیّات نفسانی آنان حمایت نمایند و به خواست و مرامشان صحّه بگذارند و کاری به کارهای خلافشان نداشته باشند، بلکه به نوعی آنها را توجیه و تأویل نمایند، و امور قبیحه را نزد آنان مستحسن سازند.

مرحوم قاضی به شاگردانش مسیر توحید می‌آموخت و راه عبودیّت صرفه در قبال ربوبیّت مطلقه نشان می‌داد، و این مسأله با امور رائج و دارج اطراف او سازگار نبود.

ترویج روح آزادی و آزادگی به شاگردان توسّط مرحوم قاضی

مرحوم قاضی روح آزادی و آزادگی در بحث و مسائل علمی را در میان فضلاء و علمای حوزه

گسترش می‌داد. و آنان را ـ جز در برابر حقّ و واقع ـ پرسشگر و کنجکاو می‌نمود، و حدّ یقفی ـ جز در برابر معصوم علیه السّلام ـ برای طبقهٔ اهل علم و فضل و نیز سایر افراد باقی نمی‌گذاشت. و این روش در بین شاگردان و تلامذهٔ تربیت شدهٔ ایشان در میان حوزه‌های علمیّه و جوامع مختلف به یادگار باقی ماند.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ استادی خبیر و راهبری بصیر نسبت به احوال و خصوصیّات و مقتضیات شاگردان خویش بود؛ چنانچه مرحوم والد معظم علاّمه طهرانی ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمود:

«ایشان به نحوی شاگردان را در حرکت و سیر می‌آورد که هیچ عارضه و یا امر خلاف متعارف بر آنها وارد نمی‌گشت، و سیری سریع ولی در عین حال آرام و

با طمأنینه داشتند؛ و این مسأله به جامعیّت علمی و عملی و روحی و سعهٔ صدر و وسعت نفس ایشان برمی‌گشت. هم‌چنان‌که شاگرد بی‌بدیل و ممتازش حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود:

"به جامعیّت مرحوم قاضی از صدر اسلام تا کنون کسی نیامده است!"»

تشویق و تحریک نفس سالک به واسطهٔ مطالعهٔ احوال اولیاء دین

تتبّع و مطالعه در احوال اولیاء دین موجب تشویق و تحریک نفس به سمت تعالی و فلاح است و انسان را از تعلّق به کثرات دنیوی باز می‌دارد و روح و نفخهٔ عالم قدس را بر قلب و ضمیر انسان می‌وزاند و از وساوس شیطان در اشتغال به ماسوی‌الله دور می‌گرداند.

بحمد الله امروزه در بعضی از کتاب‌ها مطالبی از مرحوم قاضی منتشر شده است و تا حدودی از اوصاف و حالات ایشان در دسترس قرار گرفته است، ولی هنوز نکات و ظرائفی است که برای عموم روشن نشده است، و در این باره اهل اطّلاع و معرفت نسبت به شخصیّت این رجل اَلَهی باید حقّ مطلب را اداء کنند و ناگفته‌ها را به

گوش و جان تشنگان وادی معرفت برسانند.

و از آنجا که:

هر شخصی بر اساس فهم و برداشت و إعمال اغراض و منویّات نفس خود، با تاریخ و سرگذشت اولیای الَهی و عرفای بالله مأنوس ومألوف می‌باشد، و از دیدگاه و منظر سنجش و قیاس خود اعمال و گفتار و حالات آنان را بررسی و تحقیق می‌نماید؛ پس چه به‌جا و سزاوار است که انسان در این عرصه از مطالب و بیانات بزرگان و اولیای الهی، نسبت به احوال عرفای بالله استفاده نماید و قضاوت و سنجش آنان را معیار تحقیق و تدقیق خود قرار دهد؛ زیرا در این مجال است که آن

دو آفت (فهم و بینش قاصر، اغراض و نیّات نفسانی) را مجال نخواهد بود، و مطلب چنان‌که بوده و هست ارائه خواهد گردید.

از باب نمونه مرحوم آیة الله علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ کتابی دارند به نام وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام. مطالعهٔ این کتاب برای انسان روشن می‌سازد که ایشان در پیدایش و قوام حکومت اسلامی ایران نقش اساسی و تعیین کننده داشته‌اند، و بر این مطلب بسیاری از مطّلعین اقرار و اعتراف دارند؛ ولی چنانچه در تألیفات و کتب تاریخی نهضت اسلامی ایران مشاهده می‌شود، یا اصلاً اسمی از ایشان برده نشده است و یا به نحو اجمال در یکی دو جا به بیان آمده است.

کیفیّت تدوین مجموعه حاضر در شرح احوال مرحوم قاضی رضوان الله علیه

مرحوم علاّمه طهرانی ـ قدس الله سرّه ـ در تألیفات مطبوعه و غیر مطبوعهٔ خود به شرح احوال پاره‌ای از بزرگان و عرفای اَلهی پرداخته‌اند و شمّه‌ای از تاریخ حیات آنان را بازگو نموده‌اند، که از جمله شرح حال عارف کامل و سالک واصل حضرت علاّمه آیة الله

العظمی سیّد علی قاضی طباطبایی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌باشد.

مجموعهٔ حاضر، مطالبی است از این عارف الَهی که توسّط حضرت علاّمهٔ والد ـ قدّس سرّه ـ در کتاب‌ها و جنگ‌های ایشان به یادگار مانده است، و بعضی از شاگردان مرحوم والد به جمع آن پرداختند و پس از ترتیب و تنقیح در معرض افاده و افاضه قرار دادند؛ مطالبی که مطالعه و تدبّر در آن برای قاطبهٔ اهل معرفت و درایت مخصوصاً فضلاء و علماء از اهمّیّت بسزایی برخوردار است. به ویژه اینکه این مطالب از قلم و بیان عارف بالله و عالم بأمر الله علاّمه طهرانی نشأت گرفته است که خود داستان دیگری است، و طبیعی است مطالب و معارفی که از این قلم در شرح حال چنین عارف یگانه‌ای به‌جای مانده برای رهروان و پویندگان راه خدا گنجینه‌ای است ثمین و متین.[1]

ناگفته نماند از این حقیر نیز دو مصاحبه در احوال و خصائص مرحوم قاضی

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون احوالات ایشان رجوع شود به مهرفروزان نمائی اجمالی از شخصیّت حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قدس الله نفسه الزّکیة.

و شیوهٔ تربیتی ایشان و فرق این روش با مرام و مکتب اهل ولاء انجام شد که به عللی استمرار آن متوقّف گردید، امّا امید است با توفیق پروردگار آن مصاحبه استمرار یابد و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. بدین لحاظ این مجموعه را به عنوان جلد اوّل دورهٔ مؤلّفهٔ احوال و تبیین مکتب و مدرسه مرحوم قاضی ـ قدّس سرّه ـ قرار می‌دهیم و از خداوند منّان توفیق اهتداء و پیروی از مرام و منهج آن بزرگ را خواستاریم، بمنّه و کرمه.

إن‌شاءالله نسبت به نشر احوال سایر اولیای اَلَهی نیز از این قلم اقدام خواهد شد؛ به لطف و توفیق پروردگار.

روز جمعه بیست و هفتم شوّال المکرّم ۱۴۳۳

بلدهٔ طیّبهٔ قم

و أنا الرّاجی عفوَ ربِّه سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

زندگی‌نامه و شرح احوال

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

هدف علاّمه طهرانی از جمع‌آوری مطالب نقل شده از آية الحق و العرفان حاج سيّد على قاضى رضوان الله عليه

اين حقير در احوال آية الحقّ و سندُ العرفان آيةاللَه العُظمى و حجّة اللَه الكُبرى، الفقيه البصير، الأديب اللغوىّ، الشّاعر المُفلِق، و الحكيم الإلهى و المفسّر الكبير و المحدّث العظيم و العارف باللَه، الوحيد الأوحد فى زمانه و عصره، بل لمن تقدّم منه أو تأخّر إلاّ مَن شاء اللَهُ و تخيّر، الحاجّ السيّد الميرزا علىّ القاضىّ الطباطبائى التبريزىّ ـ قدّس اللَه تربته الزّكيّة ـ در جاهاى مختلف از بحث‌ها ـچه در كتب مطبوعه و چه غير مطبوعه، و چه در دفاتر يادداشت‌ها و جُنگ‌هاـ مطالب مسلّمه و مُتقَنه‌اى را كه به حقير به طور يقين رسيده بود، ذكر نموده‌ام. گرچه ورود حقير به نجف أشرف، چهار سال پس از ارتحال آن سعيد بود، امّا چه از شاگردان بلافصلِ ايشان بعد از حيات در نجف و چه از خصوص استادنا و ملاذنا العلاّمة آيةاللَه السيّد

محمّد الحسین الطّباطبائی ـ قدّس اللَه نفسه ـ در بلدهٔ طیّبهٔ قم شنیده بودم، به قدری متقن و مسلّم بود که در حکم مشاهده و حضور و استماع و رؤیت خود مرحوم قاضی بود.

اینك در اینجا [جنگ ۱۸] بعضی از وقایعی را که تا به حال در جایی ننوشته‌ام می‌آورم و سپس به مواضع ذکرِ اسم آن عالی مرتبت در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه و جنگ‌ها اشاره می‌کنم، تا برای خَواصّ حقیر و یا کسانی که بخواهند بیشتر از احوال او مطّلع شوند و یا بخواهند شرحی از احوال او را به نگارش درآورند، همچون سرور أرجمند و برادر مکرّم و معظّم خود، حضرت دانشمند ذی‌قدر، العَلَم العَلاّم و الطَّود الأفخم، صاحب سِرِّ پدر بزرگوار، و نمونهٔ شرف و فضیلت و منهاج آن فقید عالی‌مقدار، جناب آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی طباطبایی ـ أطال اللَه فی عمره الشّریف و جَعَلَه خیرًا من بُقْیا سَلَفِه العظیم و مَتَّعنا و مَتَّع المُسلمینَ من فائض أنفاسه الکریمة ـ این نوشتجات در مرأی و منظرشان قرار گیرد و در صورت تمایل، به شرح احوال و ترجمهٔ آن آیت کبیر الهَی بیفزایند؛ بمنّه و جوده و کرمه.[1]

شرح احوال مرحوم سیّد علی آقا قاضی توسّط

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۹.

شیخ آقا بزرگ طهرانی

شیخ آقا بزرگ طهرانی در شرح احوال شخصیّت مورد بحث ما می‌نویسد:

«سیّد میرزا علی آقا قاضی فرزند میرزا حسین طباطبایی تبریزی، عالمی بود مجتهد، متّقی، با ورع، اخلاقی و فاضل. در ۱۳ ذی‌حجّه سال ۱۲۸۵ ه . ق در تبریز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نیز از پدرش و میرزا موسی تبریزی صاحب حاشیهٔ رسائل و سیّد محمّد علی قراجه داغی، استفاده علمی کرد. و به سال ۱۳۱۳ ه . ق به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمّد فاضل شربیانی، و شیخ محمّد حسن مامقانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی، آخوند خراسانی و میرزا حسین خلیلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حدیث و تفسیر متخصّص و ماهر شد. نیز از رجال اخلاق به شمار می‌آمد و بین اهل علم به این ویژگی معروف بود و در این موضوع نیز

تدریس می‌کرد و شاگردان و مریدان و ملازمانی داشت.

از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳) اتّفاق افتاد و از قدیم الأیام او را می‌شناختم و از همان هنگام با او ارتباط داشتم، دوستی ما ده‌ها سال هم‌چنان ادامه داشت؛ او در سیره و روش خود مستقیم و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود.

به شب چهارشنبه ٦ ربیع الأول ١٣٦٦ به دیار قدس پرکشید و در وادی‌السّلام نزدیك مقام حضرت مهدی عجّل‌اللَه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف به خاك سپرده شد.

تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیهٔ ۹۱ سورهٔ انعام: ﴿قُلِ ٱللَّهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾،[1] کتاب‌های دیگری هم دارد که من ندیده‌ام. پدرش (متوفای ١٣١٤) نیز تفسیری نوشته است، و به طور کلی بیت آنان از قدیم همواره بیت فضل و تقوا بوده است.»[2]

جدّ سوم علاّمه طباطبایی با مرحوم قاضی یکی است

از علاّمه طباطبایی راجع به نسبشان سؤال

---

[1] ۱ سوره الأنعام (٦) قسمتی از آیه ۹۱.

[2] نقباء البشر، ج ٤، ص ١٥٦٥.

کردم،[1] فرمودند:

«جدّ سوّم من با جدّ سوّم مرحوم حاج میرزا علی قاضی یك نفرند؛ چون سلسلهٔ من بدین شکل است: السیّد محمّد حسین‌بن السیّد محمّدبن السیّد محمّد حسین‌بن السیّد علی اصغربن السیّد محمّد تقی؛ و این سیّد محمّد تقی همان میرزا تقی قاضی فرزند میرزا محمّد قاضی است که مرحوم حاج میرزا علی قاضی او را جدّ

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۰.

سوّم خود شمرده است. اللهمّ ارحَمهم جمیعًا و طَوِّلْ عُمرَ سیّدنا الطباطبائی، بمحمّد و آله الطّاهرین.»[1]

تعداد زوجات و فرزندان مرحوم قاضی

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی فرمودند:

«ایشان چهار عیال داشتند، و هر کدام در منزلی سکونت داشتند و از همه اولاد فراوان داشتند؛ و هنگام فوت نُه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند؛ و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی ابداً چیزی یافت نمی‌شد.»[2]

حکمت و علّت تعدّد زوجات مرحوم قاضی

مرحوم قاضی چنین سعه‌ای داشت که عیالات متعدّده اختیار کند؛ البته عیالات ایشان هم جهاتی داشت و تصوّر نشود که یکی دختر شاه پریان بود و دیگری ... که بیش از این نمی‌توان مطلب را بسط داد.

آن افرادی که مسألهٔ مرحوم قاضی را مستمسک قرار می‌دهند، بدانند که اگر به‌جای مرحوم قاضی بودند با آن زن‌ها ازدواج

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۳.

[2] همان مصدر، ص ۳۵.

نمی‌کردند! عملی را که عرفا و اولیای خدا با آن عوالم اخلاص و صفا و به دور از مسائل نفسانی و هواهای نفسانی و بر اساس نورانیّت و صفای باطن انجام می‌دهند، نباید بی‌جهت ملعبه‌ای برای کارهای خود قرار دهیم و با کارهایی که آمیخته با هویٰ و هوس است خلط و مزج کنیم و آنها را در حدّ خودمان تنازل بدهیم. این مسأله صحیح نیست؛ بلکه خیانت به مکتب و مرام بزرگان، و تبرئهٔ مسائلی است که بر اساس هویٰ و مسائل نفسانی تحقّق می‌یابد.

مرحوم قاضی این طور بودند، ولی در عین حال مرحوم آقا (علاّمه طهرانی) می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی این‌چنین سعه‌ای داشت که توانست این کار را بکند.»

پس چرا خود مرحوم آقا این‌چنین کاری را انجام نداد؟! چون وضعیّت و موقعیّت ایشان با مرحوم قاضی تفاوت داشت، موقعیّت و وضعیّت و خصوصیّاتی که در ایشان بود اقتضا نمی‌کرد؛ به‌خصوص نحوهٔ ارتباط ایشان با مسائلی که داشتند اقتضا نمی‌کرد و ایشان نمی‌خواست این کار را بکند.

اینها قضایا و مطالبی است که باید مِن حیث المجموع سنجید و مسائل را بررسی کرد تا بتوان به برداشت صحیحی رسید. مسأله‌ای را بدون توجّه به اطراف و جوانب آن انجام دادن، و سر را به پایین انداختن و به جلو رفتن و هر چه بادا باد، و فقط به عنوان اینکه شرع حلال کرده است عمل نمودن، کاملاً غلط است. بلکه انسان باید مسائل را طبق حساب و کتاب بررسی کند؛ در یک‌جا واجب است، در یک‌جا مستحب است، در یک‌جا مکروه است و در یک‌جا اصلاً حرام است. در آنجایی که مسألهٔ جدّی به وجود می‌آورد، حرام است و نمی‌توانیم بگوییم که انسان تمام قضایا را به یک نحو و به یک چشم

نگاه کند.[1]

بیان سختی و عسرت معیشت مرحوم قاضی

[مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی فرمودند]:

«مرحوم قاضی ابداً دیده نشد که در منزل برای خود میوه بخرند، در تابستان‌های گرم میوهٔ ایشان دوغ بود!»[2]

ایشان از آقازادهٔ بزرگ مرحوم قاضی (ره) نقل کردند که:

«روزی پدرم در مدرسهٔ هندی که حجره داشتند نشسته بودند. از یک منزلِ ایشان آمدند و هنگام غروب برای چراغِ منزل پول نفت می‌خواستند، ایشان گفتند: پول نیست. در همان هنگام از منزل دیگر ایشان آمدند و نفت می‌خواستند، ایشان فرمودند: پول نیست.

من گفتم: آخر ای پدر! اینکه وضع زندگی نمی‌شود، خود در مدرسه حجره گرفته‌ای، اهل منزل خود [را] بدون غذا و چراغ می‌گذاری؟! این کلمات را پی در پی با تندی ادا نمودم.

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، مبانی سیر و سلوک الی الله، آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی، جلسه ۱۰.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۰.

ایشان بعداً با حال مسالمت فرمودند که: این کته[1] را که در حجره است خالی کن در آنجا پول به دست خواهد آمد!

من بدواً از این کلام تعجّب کردم، سپس مشغول خالی کردن کاغذ پاره‌های کته شدم؛ پس از آنکه همه را خالی کردم چیزی به دست نیامد [و] عرض کردم: اینجا پول نیست.

فرمودند: باز هم خالی کن!

من خاک‌های کف کته را قدری برداشتم، ناگهان یک روپیه که بالغ بر دو دینار فعلی می‌شود پیدا کردم.

فرمودند: این را بردار و برای منازل غذا و نفت و غیره تهیّه کن!

و ظاهراً آن کته چندین سال بود که خالی نشده بود و به اسباب ظاهر بسیار بعید به نظر می‌رسید که ایشان اطّلاع بر وجه کف کته داشته باشند.»[2]

هم‌چنین حضرت استادنا الأکرم حاجّ سیّد محمّد حسین طباطبایی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند:

---

[1] دهخدا: «صندوقخانه، پستو.»

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۰ و ۸۳.

«در ایّامی که ما در نجف أشرف تحصیل می‌نمودیم و تحت تربیت آن استاد گرامی بودیم، روزی در مدرسه به حضورشان نشسته بودیم، و ایشان چنان حالت تمکین و وجد و حاوی عظمت و وسعت روحی بود که قابل توصیف نیست. در این‌حال یکی از آقازادگان ایشان از یک منزل آمد و گفت: مادرم وضع حمل نموده است. وجهی برای قابله بدهید! فرمودند: چیزی نیست!

رفت و برگشت و گفت: برای قابله، صابون و ... می‌دهند. فرمودند: چیزی نیست.

رفت و طفلی آمد و گفت: حال که چیزی نیست برای قابله جیگاره (سیگار) بدهید! فرمودند: آن‌هم نیست.»[1]

مرحوم علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی ـ رضوانُ الله علیه ـ در نجف أشرف با وجود عائلهٔ سنگین، چنان در ضیق معیشت زندگی می‌نمود که داستان‌های او برای ما ضرب‌المثل است.

در خانهٔ او غیر از حصیر خرمائی چیزی نبود. و برای روشن کردن چراغ‌نفتی در شب به‌جهت نبودن لامپا و یا نفت، چه بسا در خاموشی بسر

---

[1] همان مصدر، ص ۵۱.

می‌بردند.»[1]

برخی از مؤلّفات مرحوم قاضی

مرحوم حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در زمان جوانی خود کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده و در سنهٔ ۱۳۰۶ هجریّه قمریّه ـ که سال چهل و یکمین از سلطنت ناصرالدّین شاه قاجار بوده است ـ تصحیح [آن] تمام، و در روز ۱۷ شهر ربیع المولود اوائل سنهٔ ۱۳۰۸ از هجرت به دست محمّد بن حسین تبریزی

[1] مهر تابان، ص ۹۹.

نوشته شده و آمادهٔ طبع شده است.[1]

این‌جانب سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی از حضرت استاد گرامی علاّمه طباطبایی راجع به تصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصحَّحهٔ ایشان و سلسلهٔ نسب آن مرحوم به قلم خود آن مرحوم، سؤال کردم؛ ایشان همه را تصدیق فرمودند.

أقول: چون این کتاب در سنهٔ ۱۳۰٦ هجریّهٔ قمریّه به دست مبارک ایشان تصحیح شده است، و مرحوم ایشان در ١٦ ربیع المولود سنهٔ ١٣٦٦ هجریّه قمریّه رحلت نموده‌اند و مدّت عمر ایشان ظاهراً ۸۱ سال بوده است؛ فلذا آن مرحوم در سنّ ۲۱ سالگی ارشاد مفید را تصحیح و سلسلهٔ نسب خود را در آخر آن مرقوم داشته‌اند.[2]

روش تفسیری مرحوم قاضی

روش تفسیری مرحوم آیة الله حاج میرزا علی آقای قاضی، تفسیر آیات به آیات است؛ یعنی مفاد و محصّل آیهٔ قرآن، از خود قرآن استنتاج می‌گردد. مرحوم آیة الله قاضی بدین سبک، تفسیری از ابتدای قرآن تا سورهٔ انعام را نوشته‌اند. و به تلامذهٔ خود این‌طور کتاب اَلَهی را

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۲.

[2] همان مصدر، ص ١٩٤.

تعلیم می‌نموده‌اند[1].[2]

اساتید

---

[1] رجوع شود به مهر تابان، ص ٦٣.

[2] یکی دیگر از آثار مرحوم قاضی که اخیراً به زیور طبع آراسته شده است، شرح موجز دعای سمات می‌باشد. (محقّق)

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

اساتيد علمی مرحوم قاضی در كلام شيخ آقا بزرگ طهرانی

سيّد ميرزا علی آقا قاضی فرزند ميرزا حسين طباطبايی تبريزی، عالمی بود مجتهد، متّقی، با ورع، اخلاقی و فاضل ... در تبريز زاده شد. در آنجا از بعضی فضلا و نيز از پدرش و ميرزا موسی تبريزی صاحب حاشيهٔ رسائل و سيّد محمّد علی قراجه داغی، استفاده علمی كرد، و به سال ۱۳۱۳ ه . ق به سوی نجف رهسپار شد و در آن شهر از محضر مولا محمّد فاضل شربيانی، و شيخ محمّد حسن مامقانی، شيخ الشّريعهٔ اصفهانی، آخوند خراسانی و ميرزا حسين خليلی بهره‌ها برد و در فقه، اصول، حديث و تفسير متخصّص و ماهر شد.[۱]

سلسله اساتيد مرحوم قاضی در كلام علاّمه طهرانی

حقيقت عرفان از أميرالمؤمنين علیّ بن أبی‌طالب عليه‌السّلام مأثور است، و طرقی كه يدًا بيَد اين حقيقت

---

[۱] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۰، به نقل از نقباء البشر، ج ٤، ص ١٥٦٥.

را نشر داده‌اند از یك‌صد متجاوز است، ولی اصول

دسته‌های تصوّف از بیست و پنج دسته تجاوز نمی‌کند و تمام این سلسله‌ها منتهی به حضرت علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام می‌گردد. و فقط در بین این بیست و پنج فرقه، دو سه فرقه از خاصّه می‌باشند و بقیّه همگی از عامّه‌اند. و بعضی از آنها سلسله‌شان به معروف کرخی و از او به امام رضا علیه السّلام منتهی می‌گردد. ولی طریقهٔ ما که همان طریقهٔ مرحوم آخوند است، به هیچ‌یک از این سلسله‌ها منتهی نیست.

اجمال مطلب آنکه: در حدود متجاوز از یک‌صد سال پیش در شوشتر عالمی جلیل القدر مصدر قضاء و مراجعات عامّه بوده است به نام آقا سیّد علی شوشتری. ایشان مانند سایر علمای اعلام به تصدّی امور عامّه از تدریس و قضاء و مرجعیّت اشتغال داشته‌اند.

یک روز ناگهان کسی در منزل را می‌زند. وقتی که از او سؤال می‌شود می‌گوید: در را باز کن کسی با شما کاری دارد. مرحوم آقا سیّد علی وقتی در را باز می‌کند می‌بیند شخص جولایی (بافنده‌ای) است، می‌گوید: چه کار دارید؟

مرد جولا در پاسخ می‌گوید: فلان حکمی را که نموده‌اید طبق دعوی شهود به ملکیّت فلان

ملک برای فلان کس، صحیح نیست؛ آن ملک متعلّق به طفل صغیر یتیمی است و قباله آن در فلان محل، دفن است. این راهی را که شما در پیش گرفته‌اید صحیح نیست و راه شما این نیست.

آیة الله شوشتری در جواب می‌گوید: مگر من خطا رفته‌ام؟

جولا می‌گوید: سخن همان است که گفتم. این را می‌گوید و می‌رود.

آیة الله در فکر فرو می‌رود این مرد که بود و چه سخنی گفت؟ در صدد تحقیق برمی‌آید، معلوم می‌شود که در همان محل، قباله ملک طفل یتیم مدفون است و شهود بر ملکیّت فلان، شاهد زور بوده‌اند. بسیار بر خود می‌ترسد و با خود می‌گوید: مبادا بسیاری از حکم‌هایی را که داده‌ایم از این قبیل بوده باشد! و وحشت و هراس او را در می‌گیرد. در شب بعد همان موقع جولا در می‌زند و می‌گوید: آقا سیّد علی شوشتری

راه این نیست که شما می‌روید! و در شب سوّم نیز عین واقعه به همین کیفیّت تکرار می‌شود و جولا می‌گوید: معطّل نشوید، فوراً تمام اثاث البیت را جمع نموده، خانه را بفروشید و به نجف أشرف مشرّف شوید و وظایفی را که به شما گفته‌ام انجام دهید، و پس از شش ماه در وادی السّلام نجف أشرف به انتظار من باشید.

مرحوم شوشتری بی‌درنگ مشغول انجام دستورات می‌گردد، خانه را می‌فروشد و اثاث البیت را جمع‌آوری نموده و تجهیز حرکت خود را به نجف أشرف می‌کند. در اوّلین وهله‌ای که وارد نجف می‌شود در وادی السّلام هنگام طلوع آفتاب، مرد جولا را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری وارد نجف أشرف می‌شوند و طبق دستورات جولا عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست؛ رضوان اللَه علیه و سلام اللَه علیه.

مرحوم آقا سیّد علی شوشتری برای رعایت

احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری به درس فقه و اصول او حاضر می‌شوند، و مرحوم شیخ هم در هفته یک بار به درس مرحوم آقا سیّد علی که در اخلاق بوده است حاضر می‌شدند، و پس از فوت مرحوم شیخ (ره) مرحوم شوشتری (ره) بر مسند تدریس شیخ می‌نشینند و درس را از همان‌جا که مانده بود شروع می‌کنند، ولی عمر ایشان کفاف ننموده و پس از شش ماه به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوستند.

در خلال این شش ماه مرحوم شوشتری به یکی از شاگردان مبرّز حوزهٔ مرحوم انصاری به نام آخوند ملاّ حسینقلی درجزینی همدانی که از مدّت‌ها قبل در زمان مرحوم شیخ با ایشان رابطه داشته و استفادهٔ اخلاقی و عرفانی می‌نموده است و اینک پس از مرحوم شیخ عازم بر تدریس بوده و حتّی تتمّهٔ مباحث شیخ را که خود نیز تقریرات آن مباحث را نوشته بود می‌خواست دنبال کند، کاغذی نوشته و در آن متذکّر می‌گردد که این روش شما تامّ و تمام نیست و شما مقامات عالیهٔ دیگری را باید حائز

گردید، تا اینکه او را منقلب نموده و به وادی حقّ و حقیقت ارشاد می‌نماید.

آری، مرحوم آخوند که از سالیانی چند قبل از فوت مرحوم شیخ از محضر مرحوم آقا سیّد علی در معارف الهیّه استفاده می‌نمود، در اخلاق و مجاهدهٔ نفس و نیل به معارف الهیّه سرآمد اقران و از عجایب روزگار شد. مرحوم آخوند نیز شاگردانی بس ارجمند تربیت نمود که هر یک اسطوانه‌ای از معرفت و توحید و آیتی عظیم به شمار می‌آمدند. از مبرّزترین شاگردان مکتب آخوند مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی طهرانی و مرحوم آقا سیّد محمّد سعید حبّوبی و مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری را باید نام برد.

استاد بزرگوار عارف بی‌بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی ـ رضوان الله علیه ـ از شاگردان مکتب مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی هستند. این است سلسلهٔ اساتید ما که به مرحوم شوشتری و بالأخره به آن شخص جولا منتهی می‌شود، ولی آن مرد جولا چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا و به چه

وسیله به دست آورده هیچ معلوم نیست[1].[2]

[3]...

---

[1] ۱ رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک أولی الألباب، ص ١٤٦.

[2] ۲ برگرفته از زندگانی و شخصیّت شیخ انصاری، ص ٥٤:

«این حکایت را حاج میرزا محمّد احمدآبادی در جلد دوّم الشمس الطالعه، ص ۳۵۲ آورده است و آن را از حاج محمّد طاهر تاجر دزفولی در اصفهان نقل کرده است:

[حضرت مولا قلی جولا در بیان شرح احوال خود چنین می‌گوید]:

در این مکان به کار خود (جولایی) مشغول بودم، در مقابل این دکان، خانهٔ یک ستمکار بود و سربازی از آن حفاظت می‌کرد. یک روز آن سرباز پیش من آمد و گفت: از کجا برای خود غذا تهیّه می‌کنی؟

گفتم: سالی یک خروار گندم می‌خرم و آرد می‌کنم و می‌پزم و زن و فرزندی هم ندارم.

گفت: من در خانهٔ این مرد مستحفظم و خوش ندارم از مال این ظالم استفاده کنم، اگر قبول زحمت فرمایی برای من هم یک خروار جو بخر و بپز، من روزی دو قرص نان از تو می‌گیرم.

قبول کردم و او هر روز می‌آمد دو قرص نان می‌برد. اتّفاقاً روزی نیامد، از او پرسیدم، گفتند: [ادامه در صفحه بعد]

[3] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مریض است و در این مسجد خوابیده است. به آنجا رفتم از حال او جویا شدم، خواستم طبیب برایش بیاورم، قبول نکرد، گفت: احتیاجی نیست. من امشب از دنیا می‌روم، چون نصف شب شد، در دکّانت می‌آیند، تو بیا و هرچه به تو دستور دادند عمل کن، بقیهٔ آردها هم برای خودت. خواستم شب را پیش او بمانم، قبول نکرد، گفت: برو! من نیز اطاعت کردم.

نیمی از شب رفته بود که درِ دکّان زده شد و گفتند: محمّد علی بیرون بیا. من از دکّان آمدم به مسجد رفتم، دیدم آن سرباز جان سپرده. دو نفر آنجا بودند، به من گفتند: بدن او را به جانب رودخانه حرکت دهم. اجابت کردم. آن دو نفر او را غسل دادند، کفن کردند، بر او نماز خواندند و آوردند درب مسجد دفن کردند. من به دکّان برگشتم.

چند شب بعد درِ دکّان زده شد، کسی گفت: بیرون بیا! من بیرون آمدم. گفت: آقا تو را طلب نموده است، با من بیا. رفتم. با اینکه اواخر ماه بود، ولی صحرا مانند شب‌های مهتاب روشن بود و زمین‌ها سبز و خرّم، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفته و تعجّب می‌کردم. ناگاه به صحرای لور (شهری

علاّمه طهرانی در تکملهٔ این مطلب می‌فرمایند:

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ خود در امور معرفت، شاگرد پدرشان مرحوم آیة الحقّ، آقای سیّد حسین قاضی که از معاریف شاگردان مرحوم مُجدّد آیة الله حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ بوده‌اند،[1] می‌باشند و

در شمال دزفول) رسیدم. از دور عدّه بزرگوارانی را دیدم به دور هم نشسته‌اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است، ولی در بین ایشان یک نفر جلیل و از همه بالاتر بود، به نحوی که هول و هراس مرا ربوده و استخوان‌هایم به صدا درآمد.

مردی که با من بود گفت: قدری جلوتر بیا. رفتم و بعد توقّف کردم. آن نفر ایستاده گفت: بیا، بیم نداشته باش! قدری جلوتر رفتم.

آن شخص که در بین آن جماعت از همه برتری داشت، به یکی از آن عدّه فرمود: "منصب سرباز را به او بده!" به من گفت: "برای خدمتی که به شیعهٔ ما نمودی می‌خواستم منصب سرباز را به تو بدهم."

عرض نمودم: من کاسب و بافنده هستم، مرا به سربازی و سرهنگی چه؟ می‌پنداشتم که می‌خواهند مرا به جای سرباز نگهبان قرار دهند.

تبسّمی فرمود و گفت: "منصب او را می‌خواستیم به تو دهیم."

باز تکرار کردم و گفتم: مرا چه به سربازی؟!

در این هنگام یکی از آنها گفت: او عامی است، به او بگویید: منصب سرباز را می‌خواهیم به تو بدهیم، نمی‌خواهیم سرباز باشی! و منصب او را به تو دادیم، برو.

من برگشتم و در بازگشت هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرّمی هم در صحرا خبری نبود. از آن شب به بعد دستورات آقا یعنی حضرت صاحب الأمر ارواحنا فداه به من می‌رسد. (محقّق)

[1] آیة الله العظمی حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ در سال ۱۲۳۰ هـ. ق در شیراز چشم به جهان گشود. ایشان پس از طیّ دورهٔ مقدّمات حوزوی، در ۲۹ سالگی به نجف أشرف عزیمت کرد و در درس شیخ اعظم، انصاری، شرکت جست و از خواصّ شاگردان او شد.

ایشان شاگرد مرحوم آیة الحقّ امام قلی نخجوانی و ایشان شاگرد مرحوم آیة الحقّ آقا سیّد قریش قزوینی هستند.

گویند: چون مرحوم آقا سیّد حسین قاضی از سامرّا از محضر مرحوم مجدّد عازم مراجعت به آذربایجان، مَسقط الرّأس خود بوده‌اند، در ضمن خداحافظی مرحوم مجدّد به ایشان یک جمله نصیحت می‌کند و آن اینکه: «در شبانه‌روز یک ساعت را برای خود بگذار!»

پس از رحلت شیخ مرتضی انصاری در ۱۲۸۱ ه. ق زعامت شیعه به میرزای بزرگ شیرازی محوّل گردید و ایشان نزدیک به ۳۰ سال در این مقام به رفع مشکلات مردم و ادارهٔ حوزه‌های علمیه مشغول بود.

یکی از مهم‌ترین حوادثی که در ایّام زعامت آن پیشوای بزرگ اسلامی رخ داد، قضیّهٔ تحریم تنباکو بود. با صدور این فتوا، مردم مبارزهٔ سیاسی علیه قرارداد استعماری مذکور را یک وظیفهٔ شرعی دانسته و به مخالفت شدید پرداختند. به طوری که ناصرالدّین شاه مجبور شد با پرداخت غرامت این قرارداد ننگین را فسخ کند.

میرزای بزرگ در ۸۲ سالگی در سامرّا چشم از جهان فرو بست و جسدش را از سامرّا تا نجف با پای پیاده تشییع کردند و در آخر شعبان در جوار مرقد أمیرالمؤمنین علیه السّلام به خاک سپردند. از آن پس مجالس فاتحه در تمام شهرها برگزار شد. همهٔ بازارها در این ایّام تعطیل بود و این عزاداری تا نزدیک به یک سال ادامه داشت؛ رحمة الله علیه.* (محقّق)

*. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۲۸٤ الی ۳۸٦.

مرحوم آقا سیّد حسین در تبریز چنان متوغّل امور الهیّه می‌گردد که در سال بعد چون چند نفر از تجّار تبریز به سامرّا مشرّف شده و شرفیاب حضور مرحوم میرزا شدند، مرحوم میرزا از احوال آقا سیّد حسین قاضی استفسار می‌کنند، آنان در جواب می‌گویند: یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید تمام اوقات ایشان را گرفته و در شب و روز ایشان با خدای خود مراوده دارند.

ولی چون مرحوم قاضی به نجف آمدند، در تحت تربیت مرحوم آیة الحقّ آقای سیّد احمد کربلایی طهرانی قرار گرفتند و با مراقبت ایشان طیّ طریق می‌نموده‌اند. مرحوم قاضی نیز سالیان متمادی ملازم و هم‌صحبت مرحوم عابد زاهد ناسک، وحید عصر حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ رضوان الله علیه ـ بوده‌اند؛ البتّه نه به عنوان شاگردی، بلکه به عنوان ملازمت و استفاده از حالات، و تماشای احوال و واردات؛ و البتّه در مسلک عرفانیّه بین این دو بزرگوار تباینی بعید وجود داشته است.

امّا طریقهٔ تربیت آیة الحقّ آقای سیّد احمد کربلایی طبق رویّهٔ استادشان مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، معرفت نفس بوده و برای وصول به این مرام، مراقبه را از اهمّ امور می‌شمرده‌اند. و آخوند، شاگرد آیة الحقّ و فقیه

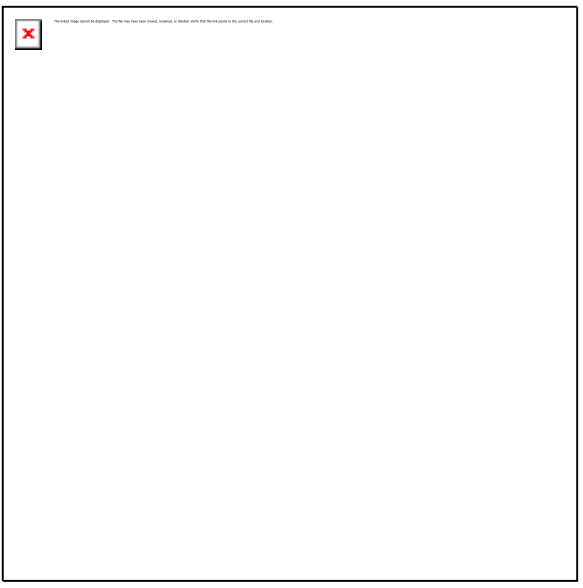
عالی‌قدر مرحوم آقا سیّد علی شوشتری است که ایشان استاد شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و شاگرد ایشان در فقه بوده‌اند.[1]

ذکر نموداری سلسله اساتید مرحوم قاضی از دو طریق

دو مطلب در کتاب سیمای فرزانگان، تألیف آقای رضا مختاری، صفحه ۷۹ و ۸۳، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخّر آمده است که هر دو اشتباه است:

اوّل آنکه: استاد مرحوم شوشتری را ملاّقلی جولا ذکر کرده‌اند، و جولا نامش

[1] مهر تابان، ص ۲۸.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

«سراینده: سیّد حسین ابن حاجّ سیّد قریش حسینی قزوینی.

حاج سیّد قریش از سادات صاحب نفس و اهل سلوک بود و از علم و فضل بهره وافی داشت و از أقطاب سلسلهٔ ذهبیّه به شمار می‌آمد؛ چنان‌که در شرح حال وی آمده است: "حاج امامقلی تبریزی دست ارادت به وی داده است، و سیّد نیز سرمایه‌ای به او داده، امر فرمود: به تبریز رفته و به تجارت مشغول باشد."»

در اینجا سه صفحه در شرح حال سیّد حسین آورده است.[1]

سرگذشت حاج امامقلی نخجوانی به نقل از مرحوم قاضی

حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی (ره) می‌فرمودند:

«داستان اساتید عرفانی مرحوم قاضی ـ قدّس سرّه ـ از قرار نقل خودشان بدین طریق بوده است که: استاد اوّل ایشان، پدرشان آقا سیّد حسین قاضی، و او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سیّد قریش قزوینی بوده است. از این قرار که:

امامقلی نخجوانی در نخجوان در زمان شباب

---

[1] همان مصدر، ص ٤٤.

خود، عاشق یک پسر أرمنی می‌شود و به طوری عشق او بر او غالب می‌گردد که خواب و خوراک را از او می‌گیرد، و روزی که در معبر و خیابان در اندیشهٔ خود با او مشغول و سراسیمه و حیاری می‌رفته است، کسی از پشت سر دست به شانهٔ او می‌گذارد و می‌گوید:

"این راه عشق نیست و این عشق درست نیست! عشق، عشق خداست و باید به او عاشق شد."

تبدیل عشق امامقلی نخجوانی به عشق خدایی

به مجرّد این کلام عشقش تبدیل به عشق خدا می‌شود، آن عشق به گونه‌ای از بین می‌رود که اثری از آن به جای نمی‌ماند و عشق خداوند تمام وجودش را فرا می‌گیرد.

پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و این، از او، راه وصول و چاره می‌طلبد، او می‌گوید: "باید بروی به مکّهٔ مکرّمه و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد."

امامقلی از او دستور می‌گیرد و به مکّه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند و به مقصودش نمی‌رسد، و پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود:

"باید به مشهد مقدّس خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!"

امامقلی از مکّهٔ مشرّفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدّس به توسّلات و زیارات حضرت امام رضا علیه السّلام اشتغال می‌ورزد و مع‌ذلک فتح بابی برای وی نمی‌شود؛ پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا علیه السّلام به او گفته می‌شود:

"باید به قزوین بروی نزد آقا سیّد قریش قزوینی! مطلوب تو آنجاست."

امامقلی می‌گوید: من تا آن لحظه ابداً نام و نشانی از آقا سیّد قریش نشنیده و به خاطر نداشتم؛ فلهذا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جویا شدم. معلوم شد از

علمای معروف و سرشناس و دارای درس و بحث، و در منزل وی رفع خصومات و مشکلات مردم می‌گردد.

من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستم. اطاق‌های متعدّدی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود؛ و من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدین‌جا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر آقا سیّد قریش قزوینی بیشتر نیست! و این مرد که اهل مراجعهٔ مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامّه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً باید او یک مرد مُنعَزل و منزوی باشد. بالأخره نشستم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم، در این حال آقا سیّد قریش از بالای اطاق به

من اشاره‌ای نمود که بیا!

من نزد او رفتم و از اطاق‌های متعدّدی مرا عبور داد تا در یک اطاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و احوال من در مُشتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود:

"باید به اینها عمل کنی! و إن‌شاءالله مقصدت حاصل است" و اضافه فرمود: "باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!"

من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که امر بر آنها مشتبه شده بود؛ آنان صبحگاهان هر کدامشان یک دورهٔ تسبیح، صاحب جواهر را لَعن می‌کردند! من جلوی این امر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همهٔ آنها از صوفیان صافی ضمیر و رندان صاحب شریعت و اهل تقلید و عبادت شدند. و الحمدلله به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود صورت خارج و تحقّق یافت و نیز فهمیدم علّت اعزام من به تبریز این بوده است.[1]

شرح احوال حاج امامقلی نخجوانی

---

[1] همان مصدر، ص ٤٠.

[شرح احوال ایشان بدین طریق نیز از مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی ذکر شده است که می‌فرمودند]:

«شخصی به نام حاج محمّد قلی‌خان نخجوانی عاشق یک پسر أرمنی شده و چنان دلباخته و عاشق گردیده بود که روز و شب نداشت و در خیابان‌ها واله و حیران حرکت می‌نمود. روزی در حال حرکت، از پشت سر دستی به شانهٔ او خورد که کسی به او گفت: "راهی که تو می‌روی اشتباه است!" یکباره بی‌هوش شده و به

زمین افتاد؛ چون به حال آمد و برخاست دید که عشق آن پسر از سرش بیرون رفته و عشق خدا در او حاصل شده است.[1]

برای نیل به مقصود به سمت مکّه حرکت نمود و چهار سال تمام در آنجا ماند. روزها و شب‌ها به راز و دعا مشغول بود شاید از صورت یار و چهرهٔ او نقاب برداشته گردد، چیزی دستگیرش نشد؛ بعداً به سمت بیت المقدس حرکت کرد و در آنجا هم چهار سال تمام بماند، چیزی دستگیر او نشد؛ بعداً به سمت مشهد مقدّس حرکت کرد، در مشهد سه ماه تمام به حضرت ثامن الائمّه صلوات الله علیه متوسّل شد چیزی به دستش نیامد؛ تا پس از سه ماه شبی رفت در حرم مطهّر و با خود عهد کرد که بیرون نرود تا بمیرد یا آنکه برای او مطلب کشف گردد. پس از رفتن مردم و خلوت شدن حرم، صدایی از ضریح مبارک شنید:

"برو به قزوین از آقا سیّد قریش دستور

---

[1] حضرت مستطاب آقای حاج میرزا محمّد حسینی طباطبایی ـ مدّ ظلّه ـ این داستان را عیناً برای من نقل کردند، فقط به اختلاف این فقره که فرمودند: «در نخجوان روزی به درویشی برخورد کرد، درویش به او گفت: "حیف نیست که این عشق را برای معرفت خدا به کار نبندی؟!" با کلمات درویش، عشق او از سرش بیرون رفت و عازم مکّه گردید.» (مرحوم علاّمه طهرانی قدّس سرّه)

بگیر!“

آن مرد حرکت کرد به قزوین و وارد منزل آقا سیّد قریش شد؛ دید آمد و شد زیادی است، مردم برای حلّ امور خود رفت و آمد می‌کنند و خلاصه یکی از علمای ظاهر است؛ بسیار تعجّب نمود، ولی چون حضرت فرموده بودند، مطمئن بود که حقیقت در اینجا روشن می‌شود.

پس از آنکه مردم همه رفتند آقا سیّد قریش گفت: چه فرمایشی دارید؟

حاج محمّد قلی گفت: مرا به اینجا فرستاده‌اند!

آقا سیّد قریش به ایشان دستوری از اوراد و غیره دادند و پس از چند روزی گفتند: شما باید به تبریز بروید!

حاج محمّد قلی تعجّب کرد، علت روانه کردن به تبریز چیست؟! ولی چون امر ایشان بود اطاعت نموده عازم به تبریز شد؛ و در آنجا با جماعتی که از اهل طریق و در بازار تجارت می‌کردند خواهی نخواهی باب مراوده و رفت و آمد را باز کرد؛ ولی دید آنها عاداتِ به خصوصی دارند، از جمله آنکه هر یک از آنها صبح قبل از آنکه یک دوره تسبیح لعن به صاحب جواهر نکند، سر کار نمی‌رود! ولی کم‌کم سعی نموده و به آنها حالی کرد که این طریق وصول نیست، آنها هم متقاعد شده از این قبیل اعمال خود برگشتند؛ و دانست که علّت فرستادن آقا سیّد قریش او را به تبریز از برای انجام این عمل بوده است.»[1]

بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم آقا سیّد حسین قاضی، پدر و استاد مرحوم حاج سیّد علی آقا قاضی

[حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی (ره) می‌فرمودند]:

«امامقلی در تبریز طبق فرمودهٔ آقا سیّد قریش به کسب مشغول می‌شود و در بازار دکّانی

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۷.

می‌گیرد و آقا سیّد حسین قاضی به او متّصل می‌شود و به مقامات و درجات می‌رسد و او از فرزندش سیّد علی دستگیری می‌کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.

آقا سیّد حسین قاضی تحصیلاتش را در سامرّا نزد میرزای بزرگ، مرحوم حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی فرا می‌گیرد؛ و چون فارغ التّحصیل می‌شود و دارای مقامات علمی و فقهی می‌گردد، با اجازهٔ مرحوم میرزا به تبریز مراجعت می‌کند و در تبریز در امور عرفانیّه و راه خدا و سیر و سلوک و معرفت از مرحوم امامقلی دستور می‌گیرد. بنابراین مرحوم آقا سیّد حسین قاضی جامع کمالات علمی

و فقهی و عرفانی است. روزها به دکّان مرحوم امامقلی می‌رفته و ساعتی می‌نشسته و کسب فیض می‌نموده است.

امامقلی مردی بلند قامت بوده است و پیوسته حتّی در موقع کار و خرید و فروش ساکت بوده است، در عین وقار و سکوت، مشتریان را راه می‌انداخته و به حوائجشان رسیدگی می‌نموده است.

بالجمله پدر مرحوم قاضی از تربیت‌شدگان حاج محمّد قلی هستند و داستان ایشان آن است که:

هنگامی که والد مرحوم قاضی خواستند از سامرّا به تبریز حرکت کنند، هنگام تودیع، استاد ایشان مرحوم حاج میرزا محمّد حسن شیرازی ـ أعلی الله مقامه ـ به ایشان فرمودند:

"در بیست و چهار ساعت، تمام ساعات را که برای مردم کار می‌کنی یک ساعت را برای خود باقی گذار و در آن ساعت به کارهای محاسبه با نفس پرداز!"

پس از چند سال که یکی از اهالی تبریز به سامرّا آمدند، مرحوم میرزا از حالات مرحوم والدِ قاضی سؤال کردند، در جواب گفته بود:

"آن ساعت را که شما فرمودید فعلاً تمام ساعات ایشان را گرفته و ایشان انزوا اختیار

کرده، شبانه‌روز به کار خود مشغولند!“

بالجمله آنکه والد مرحوم قاضی با حاج محمّد قلی مراوده پیدا کرده و از شاگردان ایشان بوده است.

هنگامی که مرحوم قاضی در سنّ جوانی از تبریز به نجف برای تحصیل حرکت کردند دستوراتی از والد خود داشته‌اند، منتهی الأمر از وجود آقای سیّد احمد کربلایی نیز استفاده نموده و با ایشان بسیار حشر داشتند.»[1]

اولین فتح باب برای مرحوم قاضی به دست پدر ایشان بوده است

[حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی (ره) می‌فرمودند]:

«مرحوم آقا میرزا علی قاضی در تبریز تا سنهٔ ۱۳۱۳ که به نجف أشرف مشرّف می‌شود، یعنی تا بیست و هشت سالگی، در تحت تربیت علمی و فقهی و عرفانی این پدر بزرگوار بوده است. و فتح باب عرفانی و کشف امور غیبیّه به امر و تحت نظر پدرش بوده است. چون به نجف مشرّف شد، پس از یک سال پدرش رحلت

[1] همان مصدر، ص ٤٢.

می‌کند، و او را در وادی السّلام دفن می‌کنند.»[1]

سؤال فرزند مرحوم قاضی از ایشان راجع به سلسلهٔ اساتیدشان

جناب محترم فاضل مکرّم آیة الله زاده مرحوم قاضی، حاج سیّد محمّد حسن طباطبایی قاضی ـ أدام الله ظلّه ـ در شرح حال مرحوم والدشان قاضی بزرگ مرقوم داشته‌اند:

«من از پدرم پرسیدم: شما عرفان را از که اخذ کرده‌اید؟

فرمودند: "از مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی طهرانی." عرض کردم: او از چه کس اخذ کرده است؟ فرمودند: "از مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی." عرض کردم: او از چه کس؟ فرمودند: "از آقا سیّد علی شوشتری." عرض کردم: او از چه کس؟

فرمودند: "از همان مرد جولا." عرض کردم: او از چه کس؟

با تغیّر فرمودند: "من چه می‌دانم؟! تو می‌خواهی برای من سلسله درست بکنی؟!"»[2]

در احوال مرحوم آقا سیّد علی شوشتری رحمة

---

[1] همان مصدر، ص ٤٣.

[2] الله شناسی، ج ١، ص ١٩١، تعلیقه.

و نیز آقا حاج سیّد عزّالدین نقل کردند از پدرشان از آقای کفایی، آقا میرزا احمد از پدرشان آخوند ملاّ محمّد کاظم خراسانی، که ایشان می‌گفته‌اند:

«ما که در درس مرحوم شیخ انصاری ـ رضوان الله علیه ـ می‌رفتیم، سیّدی هم به طور مداوم درس ایشان می‌آمد، ولی پیوسته ساکت بود و با احدی سخن نمی‌گفت و ما چنین می‌پنداشتیم که او در فقه و اصول و علوم ضعیف است و بر همین اساس تکلّم نمی‌کند؛ تا مرحوم شیخ فوت کرد، آن سیّد را وادار کردند که به جای شیخ بنشیند و درس را تعقیب کند.

هیچ نمی‌پذیرفت تا بالأخره او را ملزم کردند؛ چون درس را شروع کرد دیدیم عجیب بحر موّاجی است که اصلاً ساحل ندارد! و آن سیّد، مرحوم آقا سیّد علی شوشتری، استاد شیخ در اخلاق است.»

و نیز می‌گفتند[1] که:

«مرحوم شیخ وصیّت کرده بود که بر جنازهٔ او ایشان نماز گزارند، و چون شیخ رحلت کرد،

---

[1] یعنی آقای سیّد عزّالدّین.

مرحوم آقا سیّد علی بر جنازهٔ او نماز گزاردند.»[1]

ذکر حالات آیة الحقّ و الیقین آقای سیّد علی شوشتری (ره) از طرائق الحقایق

مختصری از حالات مرحوم آیة الله الحقّ و الیقین، آقای سیّد علی شوشتری ـ قدّس الله نفسه الزّکیّه ـ و آمدن آن مرد جولا در نزد او در سه شب؛ هر یک به فاصلهٔ هشت شب. در طرائق الحقایق، طبع حروفی، جلد ۳، صفحهٔ ٤٦٦ و صفحهٔ

[1] مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۵۸.

٤٦٧ آورده شده است.[1]

مختصری از احوال مرحوم سیّد احمد کربلایی

[علاّمه طباطبایی، رضوان الله علیه] در تصدیری که بر تذییلات مرقومه بر مکاتبات عَلَمین: کربلایی و کمپانی به عنوان «محاکمات» نوشته‌اند، چنین مرقوم داشتند که:

«آقای آقا سیّد احمد کربلایی اخیراً در بوتهٔ تربیت و تهذیب مرحوم آیة الحقّ و استاد وقت، شیخ بزرگوار آخوند ملاّ حسینقلی همدانی ـ قدّس الله سرّه العزیز ـ قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده، و از همگنان گوی سبقت ربوده؛ و بالأخره در صفّ اوّل و طبقهٔ نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقرّ گردیده؛ و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود.»[2]

---

[1] همان مصدر، ج ۲، ص ۷۸.

[2] توحید علمی و عینی، ص ۱۳، تعلیقه، به نقل از نقباء البشر، ج ۲، ص ٦٧٤:

«مرحوم آخوند مولا حسینقلی همدانی از اعاظم علما و اکابر فقهای شیعه و خاتمهٔ علمای اخلاق در عصر خود بوده است. او در قریه شوند، در جزین همدان، در سنهٔ ۱۲۳۹ هجری قمری متولّد شده و مقدّمات را در طهران فرا گرفته، و بالأخره در دروس عالی در حوزهٔ درس عالم اکبر شیخ عبدالحسین طهرانی مشهور به شیخ العراقین شرکت نموده است. سپس به سبزوار سفر کرده، و مدّت‌ها در آنجا اقامت گزیده، و از درس فیلسوف معروف حاج مولا هادی سبزواری بهره یافته و پس از آن مهاجرت به نجف أشرف نموده، و سال‌های طولانی از درس شیخ مرتضی انصاری استفاده کرده است. و در

[علاّمه طباطبایی]:

«و بعد از درگذشت مرحوم آخوند، در عتبهٔ مقدّسهٔ نجف أشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده، و در معارف الهیّه و تربیت و تکمیل مردم، ید بیضا نشان می‌داد.

جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان، به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دایرهٔ کمال گذاشته و پشت پا به بساط طبیعت زده، و از

قسمت اخلاق و عرفان از آقا سیّد علی شوشتری استفاده نموده و شاگرد او بوده است.

و بعد از فوت استادش متصدّی فتوا نشد و دنبال ریاست نرفت؛ بلکه در منزل نشست و طلاّب فهیم بدو روی آوردند و منزل او محلّ اجتماع زبدگان علم و عمل شد. و شاگردان عجیبی در علم الَهی و عرفان تربیت نمود. و امّا فقه و اصول را از تقریراتی که خودش از بحث علاّمه انصاری نوشته بود تدریس می‌کرد. و در منزل نماز جماعت می‌خواند برای خواصّ از مؤمنین و پیروانی که آنها را تربیت نمود، و از ظلمات جهل به نور معرفت کشانید، و ایشان را با ریاضات شرعیّه و مجاهدات عملیّه از هر پستی، طاهر و مطهّر گردانید، تا آنها از عباد الله الصّالحین و از سالکین در راه خداوند شدند.

و شاگردان بسیاری تربیت کرد که هر یک آیتی عظیم از علم و عمل و اخلاق و عرفان الَهی بودند. از جمله: سیّد احمد کربلایی، و دامادش سیّد أبوالقاسم اصفهانی، و آقا سیّد آغا دولت آبادی، و شیخ باقر قاموسی، و شیخ محمّد بهاری، و شیخ باقر نجم آبادی، و میرزا جواد آقا تبریزی، و سیّد محمّد سعید حَبوبیّ، و سیّد حسن صدر، و سیّد علی همدانی، و فرزندش: شیخ علی، و جمعی دیگر.

کتبی بسیار در تقریرات دروس شیخ و غیر آن از جمله قضاء و شهادات و رهن و غیرِها نوشته که در کتابخانهٔ حسینیه شوشتری‌ها در نجف أشرف و کتابخانه آقا میرزا حسین نوری موجود است.

و بالأخره در زیارت سیّدالشّهداء [علیه السّلام] در کربلای معلّیٰ در ۲۸ شعبان سنهٔ ۱۳۱۱ رحلت نمود.»

سُکّان‌دار خُلد و مَحرمان حریم قرب شدند. که از آن جمله است:

سیّد اجلّ، آیهٔ حقّ و نادرهٔ دهر، عالم عابد فقیه مُحَدِّث شاعر مُفلِق، سیّد العلماء الربّانیّین، مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبایی تبریزی، متولّد سال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری، و متوفّای سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری؛ که در معارف الهیّه و فقه حدیث و اخلاق، استاد این ناچیز می‌باشند؛ رفَع اللَهُ درجاتِه السّامیَة و أفاضَ علَینا مِن برکاتِه.»[1]

اعراض اولیای الَهی از مرجعیّت و مسند فتوا

امّا راجع به علم و فقاهت و تضلّع در علوم رسمی همین بس که: در سنّ حدود چهل سالگی او را (سیّد احمد کربلایی) نامزد برای مرجعیّت شیعیان نمودند؛ و همه متّفقاً او را به نبوغ علمی و تقوای روحی قبول داشتند؛ ولی مع‌ذلک خود او حاضر نشد، نه فتوا دهد و نه رساله بنویسد و حتّی از نماز جماعت هم در ملأ عام، همچون

[1] مهر تابان، ص ۲۳.

استاد قاضی و استاد علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله تعالی علیهم أجمعین ـ خودداری کرد[1].[2]

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۳. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۳٤ و ۱۰۳؛ ج ۳، ص ٦، ٤۳، ٦٤ و ٦٦؛ مهر تابان، ص ۹۹.

[2] توحید علمی و عینی، ص ۲۳:

«در اینجا داستان غریب و عجیبی از ایشان ذکر می‌کنیم، که حقّاً باید موجب عبرت و بیدارباش و تعهّد و صعوبت امر ریاست و مرجعیّت، برای سلسلهٔ جلیلهٔ طلاّب علوم دینیه قرار گیرد: در روز جمعه بیست و یکم شهر جمادی الاولی، یک هزار و چهارصد و یک هجریه قمریه در شهر مقدّس مشهد، به بازدید جناب مستطاب حضرت صدیق ارجمند، و سرور گرامی، آیة الله حاج سیّد علی لواسانی ـ دامت برکاته ـ فرزند برومند آیة الله آقای حاج میرزا أبوالقاسم لواسانی، فرزند مرحوم آیة الله آقای حاج سیّد محمّد لواسانی، فرزند مرحوم آیة الله آقای سیّد ابراهیم لواسانی ـ رحمة الله علیهم أجمعین ـ به منزلشان شرفیاب شدم. در ضمن مذاکرات، شرحی راجع به حالات مرحوم آیة الله عارف عابد، و فقیه نبیه، آقای حاج سیّد احمد طهرانی کربلایی بیان داشتند؛ از جمله انکه فرمودند:

"پدر من مرحوم آقای حاج سیّد ابوالقاسم از شاگردان مرحوم آیة الحقّ، عارف بی‌بدیل، آخوند مولی حسنیقلی همدانی ـ رضوان الله علیه ـ و پس از ایشان شاگرد مرحوم مبرور آیة الله آقای حاج سیّد احمد طهرانی بوده‌اند؛ و نیز وصیّ مرحوم آقای حاج سیّد احمد بوده است؛ و مرحوم آقای حاج سیّد احمد در حالی‌که سرش در دامان ایشان بوده است، رحلت نموده‌اند. پدر من: مرحوم حاج سیّد أبوالقاسم می‌گفتند: روزی از روزها که درس تمام شد و شاگردان شروع به رفتن کردند، من هم برخاستم که بروم. مرحوم استاد حاج سیّد احمد فرمودند: آقای سیّد أبوالقاسم اگر کاری نداری قدری بنشین. من دانستم که ایشان کار خصوصی دارند. عرض کردم: نه، کاری ندارم، و نشستم.

و پس از آنکه همه رفتند، فرمودند: برای آقا میرزا محمّد تقی بنویس! و سپس حالشان منقلب شد و گفتند: آه آه، خودش گفته است، خودش گفته است. مسلّم است، مسلّم است. و چنان انقلاب حال پیدا کردند که بی‌حال شدند. ما پنداشتیم که شاید آقای میرزا محمّد تقی دربارهٔ ایشان جمله‌ای زننده گفته و یا نسبتی داده است که به ایشان رسیده که بالنّتیجه ایشان را تا این سرحد ملول و ناراحت نموده است. از طرفی دیگر می‌دانستیم که آقای میرزا محمّد تقی شیرازی، شخص عادل و با ورع و متّقی است، و هیچ‌گاه کلمه‌ای که در آن غیبت و خلاف واقع باشد نمی‌زند؛ و نیز می‌دانستیم که

قضیه‌ای از مرحوم قاضی راجع به آقا سیّد احمد کربلایی و کیفیّت احوال او

آقا سیّد علی آقای قاضی (شاگرد مرحوم سیّد احمد کربلایی) می‌گوید:

«شبی از شب‌ها را به مسجد می‌گذرانیدم به تنهایی؛ به نیمهٔ شب یکی درآمد و به مقام ابراهیم

ایشان هم کسی نیستند که از نسبت‌های ناروا که به او داده شود، ملول و خسته شوند. و لذا همین‌طور متحیّر شدیم و به حال سکوت و بهت درآمدیم.

در این حال من برای ایشان سبیلی چاق کردم ـ چون مرحوم حاج سیّد احمد استعمال دخانیات می‌نمودند ـ و به ایشان دادم و عرض کردم: حالا این شطب را بکشید! و این‌قدر ناراحت نباشید!

مرحوم استاد شطب را کشیدند و قدری که سرحال آمدند، فرمودند: این مرد (یعنی آقای آقا میرزا محمّد تقی شیرازی) احتیاطات خود را به من ارجاع داده است، و افرادی به او مراجعه کرده‌اند و از او پرسیده‌اند که: اگر خدای ناکرده برای شما واقعه‌ای اتّفاق بیفتد، ما بعد از شما از چه کسی تقلید کنیم؟ و اینک در احتیاطات شما به که مراجعه نماییم؟ آقای میرزا محمّد تقی در جواب گفته است: به سیّد احمد. من غیر از او کسی را سراغ ندارم.

آقا سیّد أبوالقاسم! برای او بنویس که: آقا میرزا محمّد تقی! شما در امور دنیا حکومت دارید! اگر دیگر از این کارها بکنید و کسی را ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر جدّم رسول خدا، که حکومت در دست ماست، از شما شکایت خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد!"

و نیز داستان دیگری از ایشان نقل شده است که:

در موقع رحلت مرجعی از مراجع تقلید، اگر طهرانی‌ها، یعنی علمای طهران و تجّار و کسبهٔ طهران، به کسی رجوع می‌نمودند و از او تقلید می‌کردند؛ او مرجع تقلید تمام شیعیان می‌شد و همه بلاد و شهرها به تبع طهرانی‌ها از او تقلید می‌کردند. و چون طهرانی‌ها به حاج سیّد احمد رجوع کردند تا از او تقلید کنند، نپذیرفت و در جواب گفت: "اگر جهنّم رفتن واجب کفایی باشد، مَن بِهِ الکِفایَة موجود است!"»

علیه السّلام مقام کرد و از پس فریضهٔ صبح در سجده شد تا طلوع

خورشید. آنگاه برفتم و دیدم آقا سیّد احمد کربلایی بَکّاء است ـ قدّس الله سرّه القدّوسی ـ و از شدّت گریه خاک سجده‌گاه گل کرده است و صبح برفت و در حجره نشست و چنان می‌خندید که صدای او به بیرون مسجد می‌رسید!»[1]

تأیید و تبعیّت مرحوم قاضی از طریقه عرفانی مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی

[حضرت علاّمه طباطبایی]:

«مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ طریقهٔ عرفان و توحید مرحوم حاج سیّد احمد را قبول داشته است، و دستورات آن مرحوم را که طبق رویّه و منهج استاد بزرگ آخوند ملاّ حسینقلی همدانی بوده است، به شاگردان خود می‌داده است.»[2] «استاد ما، یعنی مرحوم آیة الله حاج میرزا علی قاضی ـ قدّس سرّه ـ در فنّ عرفان و توحید، شاگرد مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی بوده است؛ بدین معنی که پس از رحلت والدشان، مرحوم آیة الله آقای سیّد حسین قاضی

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۹، به نقل از تاریخ حکماء و عرفاء متأخّر بر صدر المتألّهین، ص ۱۳۵.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٥.

که او شاگرد امامقلی نخجوانی، و او شاگرد آقا سیّد قریش قزوینی بوده است؛ تربیت و کمال مرحوم قاضی به دست آقای حاج سیّد احمد کربلایی طهرانی صورت گرفته است.»[1]

دوری و اعراض مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی از دنیا

حضرت علاّمه طباطبایی نقل کردند از مرحوم قاضی از مرحوم سیّد احمد کربلایی که او می‌گفت:

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۰.

«در سفری به یک درویش روشن ضمیر برخورد کردم، او به من گفت: "من مأموریّت دارم شما را از دو چیز مطّلع کنم: اوّل: کیمیا، دوّم: آنکه من فردا می‌میرم؛ شما مرا تجهیز نموده و دفن نمائید." مرحوم آقا سیّد احمد در جواب فرموده بود: "امّا من به کیمیا نیازی ندارم و امّا تجهیزات شما را حاضرم."

فردا آن درویش فوت می‌کند و مرحوم حاج آقا سیّد احمد متکفّل تجهیزات و کفن و دفن او می‌شوند.»[1]

سؤال مرحوم قاضی از مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی مبنی بر علّت ادامه مکاتبات با مرحوم کمپانی

حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی ـ أدام الله برکاته ـ وصیّ مرحوم قاضی ـ أعلی الله مقامه ـ از مرحوم قاضی ـ قدّس الله نفسه ـ نقل می‌نمودند که آن مرحوم می‌گفت:

«از استادمان مرحوم آیة الحقّ و سند العرفان سؤال شد: با اینکه دأب أهل مراقبه، و سلاّکِ راه خدا، و اولیای معرفت، در برابر این گونه بحث‌ها رعایت اختصار، و در صورت عدم قبول،

---

[1] مهر تابان، ص ۳۲۳.

سکوت است؛ چرا شما این طور در این نامه‌ها مطلب را دنبال فرموده‌اید؟!

در جواب گفتند:

"اینها در ذهن خود از روی قواعد ذهنی (فرمول) خدایی تراشیده، و ساخته و پرداخته‌اند و آن را می‌پرستند و سجده می‌کنند. آن خدا خدای حقیقی نیست؛ خدای خارجی نیست؛ خدای تخیّلی است. من خواستم شاید بتوانم این خدا را از ذهنشان بیرون بکشم."»[1]

قبول کردن مرحوم کمپانی قضیه وحدت وجود را در ضمن مباحثات با مرحوم کشمیری

حضرت علاّمه استادنا الأکرم طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

«در مکاتبات و مباحثاتی که در قضیّهٔ تشکیک در وجود و وحدت وجود، در میان دو عالم بزرگوار آقای حاج سیّد احمد کربلایی طهرانی و آقای حاج شیخ محمّد حسین کمپانی اصفهانی ـ رضوان الله علیهما ـ صورت گرفت، و بالأخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیّهٔ توحیدیّهٔ آقا حاج سیّد احمد نشدند؛ بعد از رحلت مرحوم آقا سیّد احمد، یکی از شاگردان

---

[1] توحید علمی وعینی، ص ٣٢٤.

مرحوم قاضی به نام آقا سیّد حسن کشمیری که از هم‌دورگان آیة الله آقای حاج شیخ علی‌محمّد بروجردی و آقا سیّد حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذهٔ مرحوم قاضی بود، بنای بحث و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ باز کرد، و آن‌قدر بحث را بر اساس استدلال و برهان مرحوم حاج سیّد احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود[1].[2]

---

[1] الله شناسی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ توحید علمی و عینی، ص ۳۲٤؛ مهر تابان، ص ۲۲۱، با قدری اختلاف.

[2] برگرفته از توحید علمی و عینی، ص ۲٦:

«مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی (معروف به کمپانی) فقیه و اصولی و فیلسوف و حکیمی است که در قرون اخیر به جامعیّت او از جهت اتقان علم، و دقت نظر، و سعهٔ اندیشه، و جامعیّت بین علم و عمل، و إعراض از دنیا، و زهد و پاکی کمتر دیده شده است.

ایشان در دوّم محرم الحرام سنهٔ ۱۲۹٦ هـ . ق متولّد گشت.

این عالم الَهی پس از طیّ مقدّمات، نزد آیات عِظام: سیّد محمّد فشارکی اصفهانی، و شیخ آغا رضا همدانی، و شیخ محمّد کاظم خراسانی، و غیرهم، درس فقه و اصول را فرا گرفت، و در آخر هم فقط به درس آخوند مولا محمّد کاظم می‌رفته و سیزده سال از وی بهره‌ور گردیده است؛ تا آنکه به سهمیّهٔ عظیمی از علم فقه، و به مجموعه کمالاتی نائل شد.

و در حکمت و فلسفه نزد حکیم معروف نجف: آیة الله آقا میرزا محمّد باقر اصطهباناتی، درس خوانده است؛ و بالأخصّ در فنّ فلسفه مشارٌ الیه بالبنان شده؛ و به إتقان و إحکام این علم، وحید عصر خویش بوده است.

و علاوه بر اینها، در علم کلام و تفسیر و تاریخ و عرفان و ادب متضلّع بوده؛ و در نظم و نثر فارسی و عربی گام‌های طولانی برداشته است. و بالجمله او از نوابغ دهر و فرائد روزگار بوده است، که به عبقریّت و به ملکات حمیده مشحون، و غرق در مواهب الهیّه بوده است.

از جمله شاگردان ایشان می‌توان از علاّمه آیة الله سیّد محمّد حجّت کوه‌کمری، علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبایی، آیة الله سیّد ابوالقاسم خویی، و آیة الله شیخ محمّد رضا مظفر را نام برد.

سخن مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی پیرامون مرحوم بهاری

حضرت علاّمه استادنا الأعظم طباطبایی ـ مدّ ظلّه ـ فرمودند:

«مرحوم آیة الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند که: استاد ما مرحوم آقای سیّد احمد کربلایی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمود:

"ما پیوسته در خدمت مرحوم آیة الحقّ آخوند ملاّ حسینقلی همدانی ـ رضوان الله علیه ـ بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود، ولی همین‌که آقای حاج شیخ محمّد بهاری با آخوند روابط آشنایی و ارادت را پیدا نمود و دائماً در

باری مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد حسین، اهل مراقبه و سکوت و محاسبه بود. پیوسته در فکر بود؛ سخن به ندرت می‌گفت. در مجالس و محافل که بین علما بحثی در می‌گرفت، سکوت می‌کرد. در هر جای مجلس که جا خالی بود می‌نشست، و بسیار متواضع و خلیق و آرام بود. و با آنکه ثروت معتنابهی که از پدرش که از تجّار معروف، و سرمایه‌دار کاظمین بود، به او رسید، همه را به فقرا و طلاّب داد. و خود چیزی نداشت. و گویند: در اواخر عمر، با فقر دست به گریبان بود؛ ولی دلی شاد، و سیمایی متبسّم، و قلبی استوار داشت؛ که دلالت از روحیات عظیم، و موهبات معنوی او می‌نمود.

سرانجام این عالم و فیلسوف ربّانی در شب یکشنبه پنجم ذو الحجّة الحرام ۱۳۶۱ هـ . ق از دنیا رحلت نمود و در حرم مطهّر علوی به خاک سپرده شد؛ قدّس الله تربته.»

خدمت او تردّد داشت، آخوند را از ما دُزدید!"»[1]

مصاحبت مرحوم قاضی با آقا سیّد احمد کربلایی و آیة الله حاج سیّد مرتضی کشمیری

حضرت آیة الله [حاج شیخ عبّاس قوچانی] ـ مغفور له ـ می‌فرمودند:

«[مرحوم قاضی] پس از ارتحال والد معظّمشان، صحبت دو نفر از أعلام نجف أشرف را ادراک نمودند: اوّل آیة الله حاج سیّد احمد کربلایی طهرانی، و دوّم آیة الله حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ أعلی الله تعالی مقامهما الشَّریف ـ امّا این دو بزرگوار به عنوان استاد برایشان نبوده‌اند، بلکه به عنوان هم‌صحبت و رفیق طریق، و پیشروِ ملازم.

دو آیت عظیم الَهی که در سفر و حضر غالباً با آنها ملازم و از أطوار و سکنات، [و] حرکات و مشاهدهٔ احوال و تعبّد و تهجّد و توکّل و صبر و إرادهٔ متین و علوم آنها بهره می‌یافته است. و چون تفاوت سنّ میان مرحوم قاضی و آن دو بزرگ‌مرد بسیار بوده است و ملازمت و پیوستگی، آن هم در سالیان متمادی، برقرار و بر

---

[1] مطلع انوار، ج ۳، ص ٦٢؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۷، تعلیقه؛ مهر تابان، ص ۲۲۳، با قدری اختلاف.

دوام بوده است، در میان اذهانِ بعضی گمان می‌رفت که این ارادت به عنوان تَتَلمُذ و شاگردی است؛ امّا چنین نبوده است.

امّا آیة الحقّ آیة الله حاج سیّد احمد کربلایی طهرانی ـ قدّس الله تربته ـ پس از مرحوم آقا سیّد حسین قاضی هجده سال عمر کرد و بنا به کلام آقا حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی، در نُقباء البشر، جلد ۱، صفحهٔ ۸۷ و ۸۸، وفاتشان در ۲۷ شهر شوّال المکرّم سنهٔ ۱۳۳۲ روز جمعه، در تشهّد آخر نماز عصر بوده است.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ طریقهٔ عرفان و توحید مرحوم حاج سیّد احمد را قبول داشته است. و دستورات آن مرحوم را که طبق رویّه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی بوده است، به شاگردان خود می‌داده است، و راه و روش مستقیم را معرفت نفس، در راه طریق تعبّد تامّ و تمام به شرع انور می‌دانسته است؛ و بدین جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می‌کرده است.»[1]

و نیز حضرت معظّم له [آیة الله قوچانی] بیان کردند که:

«مرحوم آقا سیّد احمد کربلایی استاد مرحوم قاضی در معرفة النفس نبوده، بلکه استاد ایشان والد ایشان بوده است.»[2]

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٥.

[2] همان مصدر، ص ۷۷.

باز شدن در بسته به نام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

حضرت علاّمه طباطبایی ـ مدّ ظلّه ـ می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی سالیان دراز، ادراک صحبت و ملازمت مرحوم خلد مقام آقا حاج سیّد مرتضی کشمیری را نموده است و در سفر و حضر ملازم ایشان بوده‌اند.

مرحوم حاج سیّد مرتضی از اوتاد وقت و از زهّاد معروف و دارای حالات و مقامات و مکاشفات بوده، بسیار اهل ادب و اخلاق و جلیل‌القدر؛ و امّا رشتهٔ ایشان رشتهٔ مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی، یعنی رشتهٔ توحید و عرفان نبوده است، ولکن در همان حال و موقعیّت نفسانی خود، بسیار ارزشمند و بزرگوار بوده‌اند.

مرحوم قاضی نقل می‌فرمود که:

"روزی در محضر آقا حاج سیّد مرتضی کشمیری برای زیارت مرقد حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام از نجف أشرف به کربلای معلّی آمدیم و بدواً در حجره‌ای که در مدرسهٔ بازار بین‌الحرمین بود وارد شدیم. این حجره منتهی‌الیه پلّه‌هایی بود که باید طیّ شود. مرحوم حاج سیّد مرتضی در جلو و من از عقب سر ایشان حرکت می‌کردم. چون پلّه‌ها به پایان رسید و نظر بر درِ حجره نمودیم دیدیم مقفّل است، مرحوم کشمیری نظری به من نموده و گفتند: می‌گویند: هر کس نام مادر حضرت موسی را به قفل بسته ببرد، باز می‌شود؛ مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست.

و دست به قفل بردند و گفتند: «یا فاطمه!» و قفل باز را در مقابل ما گذاردند و ما وارد حجره شدیم."»[1]

شاگردان

[1] مهر تابان، ص ۳۲۳؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۱۹.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

طبقات شاگردان مرحوم قاضی

جمعی از فضلای نجف أشرف با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها یک جلسه اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق برای آنها بگوید. در آن زمان مرحوم قاضی بسیار گمنام بود، و از حالات او احَدی خبر نداشت؛[1] و بالأخره قول داد برای آنها یک جلسه درس اخلاق معیّن کند، و جلسه ترتیب داده شد.

در ردیف اوّل، فضلایی چون: آقای حاج شیخ محمّد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی‌محمّد بروجردی[2] و آقای حاج سیّد علی

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نحوه آشنایی فضلای نجف با مرحوم قاضی رجوع شود به ص ۱۳۱.

[2] آیة الله شیخ علی محمّد بروجردی در سال ۱۳۱۵ هـ. ق در بروجرد متولّد شد. ایشان در سنّ ١٤ سالگی برای تحصیل علوم آل محمّد علیهم السّلام عازم نجف أشرف گردید.

پس از طیّ دورهٔ مقدّمات، به تحصیل دوره‌های عالی فقه و اصول و فلسفه پرداخت، تا اینکه از خواصّ آیات عظام: شیخ ضیاءالدّین عراقی، مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی (کمپانی) گردید.

ایشان پس از آشنایی با آیة الله سیّد حسن مسقطی، به راهنمایی ایشان از فیض حضور مرحوم قاضی بهره‌مند شد. علم و تقوای او سبب شد که مرحوم آیة الله العظمی سیّد محمّد حسین بروجردی از ملاقات با ایشان شگفت زده شده و او را از معتمدین خود قرار دهد.

شیخ علی محمّد بروجردی بیش از فضیلت علمی، دارای ذوق عرفانی بود. آنچنان جذبه‌های عرفانی او را دربرمی‌گرفت که اثر و علائم آن در چهره و

خلخالی، به اضافهٔ آقای حاج

سیّد حسن مسقطی، حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد و غیرهم در آن شرکت داشتند.

و بعداً در ردیف دوّم در زمان بعد، سری دوّم: حضرت علاّمه طباطبایی و آقا حاج سیّد احمد کشمیری و آقا میرزا ابراهیم سیستانی و اخوی علاّمه آقای إلهی و غیرهم شرکت می‌کردند.

و در ردیف سوّم در زمان بعد، سری سوّم: حضرت آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی و آقای حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی رشتی و غیرهم از فضلای نجف اشرف در آن حضور و شرکت داشتند.

حضرت آیة الله آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی، وصیّ مرحوم قاضی در معارف و اخلاق هستند؛ و فعلاً در نجف أشرف مقیم و از محضر ایشان جماعتی از طلاّب و ساکنین و غیرهم بهره‌مند می‌گردند.[1]

آهنگ صدایش هویدا می‌گردید. امتناع و خودداری ایشان از قبول زعامت و مرجعیّت عامّه بعد از فوت مرحوم آیة الله بروجردی چیزی نبود جز پرتویی از همین افاضات الَهی که از اساتید عرفان خویش کسب نموده بود. سرانجام ایشان در ۱۵ محرّم الحرام سال ۱۳۹۵ ه . ق در بروجرد ندای پروردگارش را لبّیک گفت؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

[1] برگرفته از مهر تابان، ص ۳۷۱، تعلیقه؛ روح مجرّد، ص ۱۰۱.

اهمّ شاگردان مرحوم قاضی در کلام علاّمه طهرانی

از جمله استاد گران‌مایهٔ ما علاّمه طباطبایی و برادر ارجمندشان آیة الحقّ مرحوم حاج سیّد محمّد حسن إلهی ـ رحمة الله علیهما ـ بودند که در تمام مراحل و منازل با هم رفیق و شریک بوده و چون فرقَدان پیوسته با هم ملازم، و یار و

غم‌گسار یکدگر بودند.[1]

و از جمله، آیات دیگری چون حاج شیخ محمّد تقی آملی، و حاج شیخ علی محمّد بروجردی، و حاج شیخ علی اکبر مرندی، و حاج سیّد حسن مسقطی، و حاج سیّد احمد کشمیری، و حاج میرزا ابراهیم سیستانی، و حاج شیخ علی قسّام، و وصیّ محترم آن استاد

---

[1] آیة الله حاج سیّد محمّد حسن الَهی در سال ۱۳۲۵ هـ . ق در تبریز متولّد شد.
ایشان به همراه برادرشان (علاّمه طباطبایی) در سال ۱۳٤٤ هـ . ق جهت تکمیل تحصیلات علوم دینی، تبریز را به قصد عتبات عالیات ترک نمود و عازم نجف أشرف گشت. و به مدت ده سال از حوزهٔ درسی عارف معروف آیة الله حاج سیّد علی قاضی طباطبایی در عرفان، و سیّد حسین بادکوبه‌ای در فلسفه و ریاضی و طبّ بهره‌مند شد. و هم‌چنین فقه و اصول را از محضر آیات عظام شیخ محمّد حسین غروی کمپانی و شیخ محمّد حسین نائینی و سیّد ابوالحسن اصفهانی فرا گرفت.
سرانجام در سال ۱۳٥٤ هـ . ق به همراه برادرشان علاّمه طباطبایی به موطن خویش (تبریز) بازگشت، و در حوزه تبریز به تدریس فلسفه از شفاء و أسفار و سایر کتب ملاّصدرا اشتغال ورزید، و احیاناً بعضی از عاشقان راه خدا را دستگیری می‌نمود و به سر منزل مقصود رهبری می‌کرد.
برگرفته از مهر تابان، ص ٤۰:
«ایشان راجع به تأثیر صدا و کیفیّت آهنگ و تأثیر آن در روح، و اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها، کتابی نوشتند که انصافاً رسالهٔ نفیسی بود؛ لکن بعد از اتمام رساله، خوف آن را پیدا کرد که به دست نااهل از ابناء زمان و حکام جائر بیفتد و از آن استفاده کنند؛ لذا آن را به کلّی مفقود کردند.»
ایشان نیز بسیار مردی ساده و بی‌آلایش و متواضع و خلیق و عارف به اسرار الهیّه و مطّلع از ضمائر، و مربّی پر ارزش بوده‌اند.
سرانجام در روز دوشنبه ۱۳ ربیع المولود سال ۱۳۸۸ هـ . ق در سنّ ٦۳ سالگی از این نشأت ناپایدار و فانی بر اثر سکتهٔ قلبی رحلت نمودند؛ رضوان الله علیه. (محقّق)

حضرت آیة اللَه حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی، که هر یك از آنان به نوبهٔ خود ستارگان درخشان آسمان فضیلت و توحید و معرفتند؛ شکّر اللَهُ مَساعِیَهم الجَمیلة.[1]

شدّت علاقه و احترام علاّمه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی

باری، استاد ما (علاّمه طباطبایی) نسبت به استاد خود، مرحوم قاضی، علاقه و شیفتگی فراوانی داشت، و حقّاً در مقابل او خود را کوچک می‌دید؛ و در چهرهٔ مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و ابّهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می‌جست.

من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را به دست گرفته، و تأمّلی کردند و گفتند:

«دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند؛ و من تا به حال عطر نزده‌ام.»

و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری داده‌ام؛ دَرِ آن را می‌بستند و در

---

[1] مهر تابان، ص ۲۸.

جیبشان می‌گذاردند و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با اینکه از زمان رحلت استادشان سی و شش سال است که می‌گذرد.[1]

تساوی طول عمر مرحوم علاّمه طباطبایی با مرحوم قاضی

و عجیب است تساوی و توازن مدّت عمر علاّمه با استادشان مرحوم قاضی؛ چون مدّت عمر مرحوم قاضی هشتاد و یک سال بود، و مدّت عمر علاّمه نیز هشتاد و یک سال است.

ایشان (علاّمه طباطبایی) در سنهٔ یک هزار و سیصد و بیست و یک هجریّهٔ قمریّه متولّد شده‌اند، و در صبح یکشنبه هیجدهم محرّم الحرام سنهٔ یک هزار و چهارصد و دو هجریّهٔ قمریّه سه ساعت به ظهر مانده رحلت کرده‌اند، و بنابراین مدّت عمر ایشان نیز هشتاد و یک سال است؛ مانند مدّت عمر رسول خدا صلّی الله علیه وآله و سلّم و

---

[1] همان مصدر، ص ٢٤.

وصیّشان أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه که هر دو شصت و سه سال می‌باشد.[1]

تربیت عرفانی علاّمه طباطبایی به دست مرحوم قاضی بوده است

علاّمه [طباطبایی] می‌فرمودند:

«چون به نجف أشرف برای تحصیل مشرّف شدم، از نقطهٔ نظر قَرابت و خویشاوندی و رَحِمیّت گاه‌گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم؛ تا یک روز درِ مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند، چون به من رسیدند دست خود را روی شانهٔ من گذاردند و گفتند: "ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!"

این سخن آن‌قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی‌که به ایران مراجعت کردم، پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی روز و شب بسر می‌بردم، و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی‌کردم. و از آن وقتی‌که به وطن مألوف بازگشتم، تا وقت رحلت استاد پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبق روابط استاد و

---

[1] همان مصدر، ص ۲۵.

شاگردی دستوراتی می‌دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود.»

ایشان می‌فرمودند: «ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.»[1]

احضار روح مرحوم قاضی و سخن ایشان راجع به علاّمه طباطبایی

علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«آقای ادیب که از شاگردان برادر من آقا سیّد محمّد حسن بود، و چون روح مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ را حاضر کرده بود[2] و از رفتار

---

[1] همان مصدر.

[2] معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۸۸، تعلیقه ۱:

«لا یخفَی آنکه این داستان احضار ارواح را که نقل کردیم فقط به منظور استشهاد به آن برای تجرّد نفس و بقای روح بعد از خلع مادّه و بدن عنصری است، نه برای تأیید جواز این عمل؛ گرچه صحّت این عمل و امکان ارتباط و تکلّم با ارواح فی‌الجمله جای تردید نیست، لیکن این معنا منافات با عدم تجویز شرعی به جهاتی که در نزد شارع مقدّس مشخّص بوده است ندارد. مانند علم موسیقی که از شعب علوم ریاضی محسوب و در صحّت آن و آثار واقعیّهٔ مترتّبه بر آن ـ مانند غمگین کردن و خوشحال نمودن و خندانیدن و به گریه درآوردن و به خفّت درآوردن یا سنگین کردن نفس و أحیاناً خلع و لبس ـ جای شبهه و تردید نیست، ولیکن شارع به جهت مفاسدی که بر این علم صحیح مترتّب بوده است آن را تحریم نموده است؛ و نظیر علم سحر و ارتباط با جنّ و تسخیر نفوس شمس و قمر و زهره و عطارد و سایر کواکب که با وجود واقعیّت و حقیقتی که فی‌الجمله در آثار آن مشهود است، شارع مقدّس آن را تحریم نموده و باب بهره‌برداری از این طریق را به جهت مفاسد متضمّنه مسدود نموده است.

علم احضار ارواح که شعبه‌ای از کهانت است، در شرع انور ممنوع بوده و حضرت استاد علاّمه طباطبائی ـ مدّ ظلّه ـ خود نیز بر همین منوال مشی

من سؤال کرده بود،

فرموده بود:

”روش او بسیار پسندیده است؛ فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از او ناراضی است و می‌گوید: در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهیم نکرده است.“

چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من با خود گفتم: من برای خودم در این تفسیر ثوابی نمی‌دیدم، تا آنکه آن را هدیه به پدرم کنم. خداوندا! اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدّر فرموده‌ای، همهٔ آن را به والدین من عنایت کن. و ما همه را به آنها اهداء می‌کنیم!

پس از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد، و در آن نوشته بود که: چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد مرحوم قاضی فرموده بودند:

”اینک پدر از سیّد محمّد حسین راضی شده، و به واسطهٔ شرکت در ثواب بسیار مسرور است.“

و از این اهدای ثواب هم هیچ‌کس خبر

می‌نمایند.»

نداشت.»[1]

مرحوم مسقطی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم قاضی

سیّد حسن اصفهانی مسقطی [رضوان الله علیه] از اعاظم تلامذهٔ مرحوم قاضی بوده و با حضرت آقای حدّاد سوابق ممتد و بسیار حسنه داشته‌اند... آقای حاج سیّد هاشم حدّاد بسیار از آقای سیّد حسن مسقطی یاد می‌نمودند و می‌فرمودند:

«آتش قویی داشت، توحیدش عالی بود، و در بحث و تدریس حکمت استاد

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۸۲.

بود، و در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می‌کرد. وی در صحن مطهّر أمیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف می‌نشست و طلاّب را درس حکمت و عرفان می‌داد، و چنان شور و هیجانی برپا نموده بود که با دروس متین و استوار خود روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاّب می‌دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبیٰ و عالم توحید حق سوق می‌داد.»[1]

یکی دیگر از برجستگان شاگردان مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نقل می‌کرد که:

«شبی در کربلای معلّی، بعضی از شاگردان مرحوم قاضی برای زیارت مخصوصه آمده بودند و مجتمع بودند، و محفلی گرم و سراسر شوق و مملوّ از نور بود. در میان شاگردان آن مرحوم، مرحوم آقا سیّد حسن مسقطی بود که از برجسته‌ترین شاگردان قاضی در آن سنوات بود. مردی ناطق و فقیه و مدرّس وحید حکمت و فلسفه در نجف أشرف، و در طیّ مدارج عرفانی و سلوکی در نزد استاد وحید خود مرحوم قاضی

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۰۱.

به مراتب عالیه و معارج سامیهٔ از عرفان و لقاء و کشف سبحات حضرت حقّ نائل آمده بود. مرحوم آقا سیّد حسن مسقطی مردی قویّ البیان، و حاضر جواب و متکلّم ذوالإقتداری بود.

در آن مجلس یکی از فضلای نجف که اتّفاقاً گه‌گاهی هم به محضر مرحوم قاضی مشرّف می‌شد، ولی هنوز نتوانسته بود از خویشتن بگذرد و از عالم پندار بیرون رود، حضور داشت. در میان مطالبی را که آقا سیّد حسن برای حضّار از عوالم غیب بیان می‌فرمود، و کیفیّت نزول نور توحید را در عالم امکان و شبکه‌های إنیّات شرح می‌داد، رو کرد به ایشان و گفت: من می‌خواهم بدانم: "این وحدتی را

که شما می‌گویید، واقعاً حقیقت دارد، یا امری موهومی و تصوّری است؟!“

مرحوم آقا سیّد حسن فوراً به او گفت:

”ای وای بر شما! این عَذَره (نجاست و کثافتی که از انسان از مخرج غائط خارج می‌شود) را شما امری حقیقی و واقعی می‌دانید؛ آنگاه تحقّق حقیقت توحید حقّ و وحدت او در عوالم را امر موهومی می‌پندارید؟“»[1]

تدریس حکمت و عرفان توسّط مرحوم مسقطی در حوزهٔ نجف

آقا سیّد حسن مسقطی همانند آقا سیّد احمد کربلایی، فقیه و حکیم و عارف بود و از خصّیصین تلامذهٔ مرحوم قاضی و از اعلام آنها به شمار می‌رفت. در صحن مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌نشست و به شاگردان خود درس حکمت می‌داد؛ و چون دارای بیانی قوی و برهانی بود، و نیز فلسفه و حکمت را با شهود وجدانی و ذوق عرفانی خویش تازگی و طراوت می‌بخشید، شاگردان از اطراف به سوی وی گرد آمدند؛ و در صحن مطهّر غوغایی از تدریس توحید و حکمت الهی

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۳۰.

برپا بود، و شوری و نشوری در دعوت طلاّب حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ نجف أشرف برای سالکین و مریدین راه قرب و لقاء حضرت أحدیّت برپا نموده؛ و علناً و بدون پرده از راه و روش مخالفین تنقید می‌نمود، و آنان را به گرفتاری به اهواء و آراء و محجوب بودن از حقایق منتسب می‌ساخت؛ و مستدلّاً آن را بیان می‌کرد.[1]

[ایشان] چنان شور و هیجانی بر پا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاّب می‌دمید، و آنان را از دنیا إعراض داده و به سوی عُقبی و عالم توحید حقّ سوق می‌داد. اطرافیان مرحوم آیة الله سیّد ابوالحسن اصفهانی (قدّه) به ایشان رساندند که اگر او به دروس خود ادامه دهد،

[1] همان مصدر، ص ۲۳۱، تعلیقه.

حوزهٔ علمیّه را منقلب به حوزهٔ توحیدی می‌نماید، و همهٔ طلاّب را به عالم ربوبی حقّ و به حقّ عبودیّت خود می‌رساند.

لهذا او تدریس علم حکمت الهی و عرفان را در نجف تحریم کرد؛ و به آقا سیّد حسن هم امر کرد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود. آقا سیّد حسن ابداً میل نداشت از نجف أشرف خارج شود، و فراق مرحوم قاضی برای وی از اشکل مشکلات بود. بنابراین به خدمت استاد خود آقای قاضی عرض کرد:

"اجازه می‌فرمایید به درس ادامه دهم و اعتنایی به تحریم سیّد ننمایم، و در این راه توحید مبارزه کنم؟!"

مرحوم آیة الله قاضی به او فرمودند:

"طبق فرمان سیّد از نجف به سوی مَسقط رهسپار شو! خداوند با توست، و تو را در هر جا که باشی رهبری می‌کند، و به مطلوب غایی و نهایت راه سلوک و أعلی ذِروه از قلّهٔ توحید و معرفت می‌رساند."

سیّد حسن که اصفهانیُّ الأصل بوده و به اصفهانی مشهور بود، به سوی مسقط به راه افتاد؛ و لهذا وی را مسقطی گویند. و در راه در میهمان‌خانه و مسافرخانه وارد نمی‌شد، در

مسجد وارد می‌شد. چون به مسقط رسید، چنان ترویج و تبلیغی نموده که تمام اهل مسقط را مؤمن و موحّد ساخته، و به راستی و صداقت و بی‌اعتنایی به زخارف مادّی و تعیّنات صوری و اعتباری دعوت کرد؛ و همه وی را به مرشد کلّ و هادی سبل شناختند، و در برابر عظمت او عالم و جاهل، و مردم عامی و خواصّ، سر تسلیم فرود آوردند.

او در آخر عمر، پیوسته با دو لباس احرام زندگی می‌نمود. تا وی را از هند خواستند؛ او هم دعوت آنان را اجابت نموده و در راه مقصود رهسپار آن دیار گشت؛ و باز در میان راه‌ها در مسافرخانه‌ها مسکن نمی‌گزید، بلکه در مساجد می‌رفت و بیتوته می‌نمود. در میان راه که بین دو شهر بود چون می‌خواست از این شهر به آن شهر برود با همان دو جامهٔ احرام در مسجدی وی را یافتند که در حال

سجده جان داده است.[1]

زوال علوم معقول و معارف اخلاقی و عرفانی از حوزه‌های نجف به واسطهٔ تبعید مرحوم مسقطی

مگر عالم فقیه و عارف وارف و حکیم مدرّس أسفار و شفا را در نجف أشرف، یعنی مرحوم سیّد حسن اصفهانی که از اعلا درجهٔ شاگردان دل‌سوخته و وارسته و مریدان سرسخت و دل‌باختهٔ آیت حقّ و سند عرفان و ولایت حقّهٔ الهیّهٔ مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بوده است، مرجع تقلید مطلق وقت آیة الله عظما آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی فقط به جرم تدریس معقول و حوزهٔ رسمی اخلاق و عرفان، از نجف به مسقط، غریباً وحیداً مُضطَهِداً بیرون نکرد؟! و تا امروز که امروز است نجف را فاقد علوم معقول و حوزه‌های رسمی معارف و اخلاق و حکمت و فلسفه ننمود؟! و آن نجف گرم و با طراوت را به حالت امروز که مشاهده می‌کنید، به خشکی و سردی و عدم رشد معقولات ننشانید؟![2]

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۰۲.

[2] الله شناسی، ج ۳، ص ۲۸۵.

اطّلاع مرحوم قاضی از رحلت آقا سیّد حسن مسقطی

حضرت آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی ـ أدامَ الله ایّام برکاته ـ آقازادهٔ مرحوم قاضی ـ أعلی الله درجته ـ فرمودند:

«خبر رحلت مرحوم مسقطی را به آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی تلگراف نموده بودند، و ایشان هم پیام رحلت را توسّط واسطه‌ای به مرحوم قاضی که در مدرسهٔ هندی حجره داشتند، اعلام کردند. من داخل صحن مدرسه بودم و علاّمه آقای

سیّد محمّد حسین طباطبایی و آقا شیخ محمّد تقی آملی و غیرهما از شاگردان مرحوم قاضی نیز در صحن بودند. هیچ‌یک از آنها جرأت ننمود خبر ارتحال مسقطی را به حجرهٔ بالا به مرحوم قاضی برساند؛ زیرا می‌دانستند این خبر برای مرحوم قاضی با آن فرط علاقه به مسقطی، غیر قابل تحمّل است. لهذا حضرت آقای حدّاد را اختیار نمودند که وی این خبر را برساند. و چون آقای حدّاد این خبر را رسانید، مرحوم قاضی فرمودند: "می‌دانم!"»[1]

تشرّف مرحوم شیخ محمّد تقی آملی به محضر حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه

علاّمه طباطبایی فرمودند: «مرحوم قاضی می‌فرمود:

"بعضی از افراد زمان ما مسلّماً ادراک محضر مبارک آن حضرت را کرده‌اند و به خدمتش شرفیاب شده‌اند. یکی از آنها در مسجد سهله در مقام آن حضرت که به مقام حضرت صاحب الزّمان معروف است مشغول دعا و ذکر بود که ناگهان می‌بیند آن حضرت را در میانهٔ نوری

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۰۳، تعلیقه.

بسیار قوی که به او نزدیک می‌شدند، و چنان ابهّت و عظمت آن نور او را می‌گیرد که نزدیک بوده است قبض روح شود و نفس‌های او قطع و به شمارش افتاده بوده؛ و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد آن حضرت را به اسماء جلالیّه خدا قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که این شخص در مسجد کوفه مشغول ذکر بود حضرت بر او ظاهر شدند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد.“

مرحوم قاضی می‌فرمود: ”این شخص شیخ محمّد تقی آملی بوده است.“»

مرحوم آقا شیخ محمّد تقیّ آملی از علمای برجسته طهران و از طراز اوّل بودند، چه از نقطه نظر فقاهت و چه از نقطه نظر اخلاق و معارف. تدریس فقه و

فلسفه می‌نمودند، منظومه سبزواری و أسفار را تدریس می‌کردند؛ و صاحب حاشیه مِصباح الهدی فی شرح العروة الوثقیٰ و حاشیه و شرح منظومهٔ سبزواری هستند.

و با پدر حقیر سوابق علمی و آشنایی از زمان طلبگی داشته‌اند. حقیر محضر ایشان را مکرّراً ادراک کرده‌ام؛ بسیار خلیق و مؤدّب و سلیم النّفس و دور از هوی بود؛ و تا آخر عمر متصدّی فتوا نشد و رساله به طبع نرسانید.

آن مرحوم در ایّام جوانی و تحصیل در نجف أشرف از محضر درس استاد قاضی ـ رحمة الله علیه ـ در امور عرفانی استفاده می‌نموده، و دارای کمالاتی بوده است.[1]

آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی، وصیّ مرحوم قاضی

مرحوم آیةاللَه و حجةُ الحقّ الشیخُ المعظّم صاحبُ الدّرجاتِ الرفیعة و المقامِ المحمود، شیخی و أُستاذی فی المعارف الإلهیّة، وصیّ المبرورِ الآیةِ العظمی الحاجّ المیرزا علیّ القاضی ـقدّس اللَهُ سرَّه ـ فی

[1] مهر تابان، ص ۳۳۲.

النجف الأشرف، الحاج شيخ عبّاس الهاتف القوچانى ـأعلَى اللَهُ تعالى درجتَه و ضاعَفَ أجرَه و مثوبتَهـ در ظهر روز چهارشنبه، بيست و سوّم شعبان المعظّم يك‌هزار و چهارصد و ده هجريّه قمريّه، در نجف أشرف در سنّ ٧٦ و يا ٧٧ سالگى از اين دار فانى به عالم باقى رحلت نمودند، و صبح پنجشنبه فردای آن روز تشييع و در ... به خاك سپرده شدند.

اللهمَّ أعلِ درجَتَه و احشُره مع نبيِّه الأطيبِ الأكرمِ و مع وصيِّه عليٍّ عليه‌السّلام و أعطِه ما فوق ما يتمنّاه مِن الوصول الى أعلى ذِروة الكمال و الفناءِ فى اسمِك الجمالِ و الجلالِ! اللهمَّ اخلُفْ على عَقِبه فى الغابرين و أيِّدهم و سدِّدهم و طَوِّل عُمرَهم و

ارحمه و ایّانا برحمتك یا أرحم الرّاحمین.[1]

مراودهٔ علاّمه طهرانی با مرحوم قوچانی

علاّمه طهرانی هم‌چنین با مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی ـ رحمة الله علیه ـ وصیّ ظاهری مرحوم قاضی، مراوده می‌نمود، که از ایشان به عنوان استاد اخلاق خویش در نجف أشرف یاد می‌فرمود[2].[3]

مصون ماندن مرحوم قوچانی از رؤیت نامحرم با دستوری از مرحوم قاضی

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البتّه در یک اربعین یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و وِرد و فکر به ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: «هر وقت ـ در کوچه و بازار که می‌رفتم ـ چشمم به زن نامحرمی می‌افتاد، بدون اختیار پلک‌هایم به روی هم می‌آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است.»[4]

آیة الله حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۰۳.

[2] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۲ و ۳۷ و ٤٨٩؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٤٩٥ و ٥٠٢.

[3] مهرفروزان، ص ٥١.

[4] روح مجرّد، ص ٥٨٦.

رشتی

حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی رشتی ـ دام ظلّه العالی ـ از شاگردان عرفانی و اخلاقی حضرت آیة الحقّ و سند التحقیق و عماد العرفان در عصر اخیر در نجف اشرف، مرحوم آیة الله حاج میرزا سیّد علی آقا قاضی طباطبایی ـ قدّس الله تربته الزّکیّة ـ بوده‌اند. و از شاگردان آن فقید فعلاً غیر از ایشان و جناب

آیة الله حاج شیخ علی اکبر مرندی در مرند،[1] و جناب حجّة الاسلام حاج شیخ علاّمه انصاری لاهیجی مقیم فعلی مشهد، کسی دیگر باقی نمانده است.[2]

آیة الله آقای حاج شیخ محمّد تقی بهجت فومنی ـ که الآن الحمدلله در قید حیات هستند و در قم مشرّفند ـ ایشان از شاگردان مرحوم قاضی بودند و در همان زمان جوانی و صباوت که در مدرسهٔ «سیّد» حجره داشتند ـ و ظاهراً هفت سال هم در همان مدرسه بودند ـ به قدری در

---

[1] آیة الله میرزا علی اکبر مرندی در سال ۱۳۱٤ هـ . ق در خانواده‌ای بسیار متدیّن و متّقی، در شهرستان مرند چشم به جهان گشود.
آقا میرزا علی اکبر مرندی مقدّمات علوم الهیّه را در محضر پدرش سپری کرد. سپس برای طیّ مراحل عالیه راهی تبریز شد و از علمای برجستهٔ آن خطّه حظّ وافر برد. در سنهٔ ۱۳٤٤ هـ . ق توفیق تشرّف و اقامت در نجف أشرف را کسب نمود. و در همان روزهای بدو ورود با علاّمه طباطبایی و مرحوم الَهی طباطبایی آشنا شد.
آیة الله مرندی در استفاده از درس‌های رسمی حوزه نیز جدّیت و پشتکار وصف ناپذیری داشت. استادان خارج فقه و اصول او در حوزهٔ علمیهٔ نجف عبارت بودند از: آیات عظام محمّد حسین نائینی، شیخ علی ایروانی، علاّمه محمّد حسین کمپانی، علاّمه بادکوبه‌ای، سیّد ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء الدّین عراقی.
ایشان شیفتهٔ مرحوم علاّمه سیّد علی قاضی بود و حدود ۱٦ سال در محضر این استاد عرفان به سیر و سلوک پرداخت.
سرانجام پس از عمری عبودیّت و ارشاد و هدایت مردم، روح بلند آن عارف و فقیه فرهیخته در سنهٔ ۱٤۱۵ هـ . ق از عالم ناسوت به عالم ملکوت پیوست؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

[2] امام شناسی، ج ۱٤، ص ۲۸۰، تعلیقه.

مراقبت و سکوت رعایت داشتند که طلبه‌ای در مدرسه‌شان ایشان را نمی‌دید!

آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ رحمة الله علیه ـ که یک سال و چند ماهی است به دار أبدی رحلت کرده‌اند، می‌فرمود که: «ما در مدرسهٔ "سیّد" با ایشان حجره داشتیم (البتّه دو حجره)، و وقتی که آقا شیخ محمّد تقی خدمت مرحوم قاضی

ـ رحمة الله علیه ـ رسید و دستورات گرفت، ایشان دیگر همیشه وقتی که می‌خواست از مدرسه برود برای درس و برگردد، عبا را به سر می‌کشید که در راه کسی اصلاً با او برخورد نکند و صحبت نکند و او را به سلام و علیک مشغول نکند.»

و بعد می‌فرمودند: «به قدری ایشان در این مراقبه شدید بود که وقتی می‌خواست به مدرسه بیاید و به حجره‌اش برود، از آن دری که دالانِ پشت مدرسه به طرف اطاق بالا و فوقانی پلّه داشت، از آنجا می‌رفت نه از داخل صحن مدرسه، که به کسی برخورد نکند. و اینها هم مال یکی و دو روز نیست، مال هفت سال تمام است، ایشان این کار را می‌کرد! خُب، نتیجه‌اش را هم خودشان می‌بردند.»[1]

شاگردی آیة الله خویی در خدمت مرحوم قاضی

[آیة الله قوچانی] فرمودند که:

«آقای حاج سیّد ابوالقاسم خویی مدّت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رحمة الله علیه ـ مشرّف شدند، و میل داشتند

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۶۰.

که در سلسلهٔ معرفة النفس داخل شوند، و ایشان نیز دستوراتی دادند؛ پس از دو ماه مکاشفه‌ای هم برای ایشان دست می‌دهد، بدین طریق که مدّت جریان عمر خود را می‌بیند که رئیس شده و مردم دست ایشان را می‌بوسند تا آنکه در مأذنه صلاة کشیدند و در آن اسم ایشان را بردند!

داستان را برای حضرت آقای قاضی نقل نموده و آقای قاضی متأثّر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد. اتّفاقاً در وقتی که مشغول وِردی در حرم حضرت سیّدالشّهداء بودند، خود ایشان فرمودند: "یک مرتبه از یادم رفت و هیچ به خاطرم نیامد، هرچه فکر کردم به خاطر نیامد! از همان جا دل‌سرد شدم و با خود گفتم: اگر این مطالب صحیح است، چرا باید این

وِرد را فراموش کنم؟!“ و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.»[1]

موضع آیة الله خویی در قبال عرفان

مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ [نسبت به مسألهٔ عرفان و شهود و وصول بدان ذروهٔ علیا]، نفیاً و اثباتاً، انکاری قادح و اثباتی [حاکی از تأیید مسلک عرفان و توحید] نداشتند، و از این مسائل به عدم قادحیّت عدالت تعبیر می‌آوردند؛ و اگرچه ایشان مدّتی را نزد آیت عظمای الهی، عارف بی‌بدیل، مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ در مقام تتلمذ و استرشاد و استفاده گذراندند و حالاتی بر ایشان منکشف گشت؛ ولیکن مع‌الأسف، به واسطهٔ جهاتی توفیق این مصاحبت و مرافقت از ایشان سلب شده و از این نعمت عظما و سعادت دارَین محروم گشتند.[2] البتّه در این مسائل بین ایشان و علاّمه طهرانی مباحثاتی به وقوع پیوست و با وجود ادلّهٔ متقنه و حجج بیّنه، از موضع خود تنازل ننمودند.[3]

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸٦.

[2] جهت اطّلاع رجوع شود به کتاب حاضر ص ۲۷ و ۳۰۵.

[3] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۸٦.

بحث و گفتگوی علاّمه طهرانی با آیة الله خویی در لزوم پیمودن راه عرفان

به یاد دارم شبی به اتّفاق حضرت والد (مرحوم علاّمه طهرانی) ـ رضوان الله علیه ـ در منزل مرحوم آیة الله حاج شیخ مرتضی مطهّری ـ رحمة الله علیه ـ به صرف افطار مدعوّ بودیم. پس از افطار، مرحوم علاّمه فرمودند:

«من در نجف أشرف به واسطهٔ کناره‌گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتلِف عمر و وقت، و اشتغال به کار خود و درس و بحث، به

تصوّف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف، چون شاگرد ممتاز و مشارٌ بالبنان در درس‌ها بودم، مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ گاهی از باب دلسوزی نصایحی را به من گوشزد می‌نمودند. شبی پس از انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ایشان به من فرمودند:

"آقا سیّد محمّد حسین! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیّات) تلف نکند! اینها مسائلی است که خودبه‌خود برای انسان حاصل می‌شود و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست. البته ما این مسائل (عرفان و سیر و سلوک) را قادح عدالت نمی‌دانیم؛ لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید." سپس آیة الله خویی گفتند: "فلان شخص هم به این امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سیّد علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ رفت و آمد می‌کرد، ولی پدرش نامه‌ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد بر حذر داشت، و او هم قبول نمود و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرده به ایران مراجعت نمود."»

والد فرمودند:

«من به آیة الله خویی جواب دادم:

اوّلاً: اینکه شما می‌گویید: "طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در این‌گونه مسائل ضایع و باطل نگرداند"، شما خود می‌دانید که من قوی‌ترین شاگرد درسی شما هستم. کی و کجا من از درس و بحث خود کم کردم و نسبت به ادای تکلیف تحصیل کوتاهی نمودم تا مشمول این نصایح مشفقانهٔ شما شوم؟!

ثانیاً: من حاضرم در هر مسألهٔ فرعی بنا به میل و درخواست شما، مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطهٔ نظر احاطه بر مبانی و تضلّع در اصول و فروع، و تطبیق کُبرَیات بر صُغرَیات احکام و قدرت استنباط، کدام رجحان و برتری داریم!

ثالثاً: اینکه فرمودید: "فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می‌رسید، ولی پدرش

او را نهی نمود و او هم ترک کرد“، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع طریق و مسیر منتخب و مختار من گردد، حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!»

آنگاه به مرحوم مطهّری فرمودند:

«وای به حال حوزه‌ای که آیت عظمای الَهی و آینهٔ تمام نمای رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم را همچون دوغ فروشِ محل و قصّاب و بقّال، غیر فاسق بداند، و عدالتی در عِدل عدالت کسبه برای او به حساب آورد! و وای به حال جامعه‌ای که اکتساب فضایل اخلاقی و اهتمام در تأسّی به رسول خدا و ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین را صرفاً غیر قادح عدالت بداند!

آیا این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود؟!

این چه حرف سست و بی‌پایه‌ای است! هیهات هیهات!

هزاران هزار، چه خون دل‌ها خوردند و چه مصیبت‌ها کشیدند و به چه بدبختی‌ها افتادند، آیا کسی را راه بدهند یا راه ندهند؟! جَلَّ جَنابُ الحقِّ عن أن یَکونَ

شَریعَةً لِکُلِّ وارِدٍ[1] ؛[2] آن‌وقت آقا می‌فرمایند: "این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود!"[3] و[4]

برخی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی

[علاّمه طهرانی]:

---

[1] شرح الإشارات و التنبیهات، ج ۳، ص ۳۹٤. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲٤: «بزرگ‌تر است جناب حقّ از اینکه راه و آبشخور برای هر شخص واردی قرار گیرد.»

[2] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ توحید علمی و عینی، ص ۱٥٦ و ۳۳۲؛ تفسیر آیهٔ نور، ص ۱٦٥.

[3] اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۹؛ مهر فروزان، ص ٥٦.

[4] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۳، ص ۳۱۳؛ افق وحی، ص ۱٤۲؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۹۹.

«[از جمله دیگر شاگردان مرحوم قاضی] حضرت آیة الله حاج سیّد احمد فَهری زنجانی ـ دامت برکاته ـ می‌باشند، که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدّتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامهٔ جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامهٔ شعائر دینی است.

حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت الله الحرام در مِنی شرف ملاقات دست داد، و یک‌بار هم در مشهد مقدّس در حرم مطهّر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به "شام" دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به عهده گرفتند. ولی مع‌الأسف تا به‌حال توفیق تشرّف و اجابت دعوت معظّم له برای بنده دست نداده است.»[1]

[علاّمه طهرانی]:

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۴۲، تعلیقه.

«مرحوم میرزا ابراهیم عرب در میان همهٔ شاگردان مرحوم قاضی به ارادهٔ متین و سیر و سلوک راستین مشهور بود؛ ولی چون در کاظمین سکونت داشت، حقیر را شرف ملاقاتش حاصل نشد. تا در همان سال‌هایی که برای تحصیل به نجف أشرف مشرّف بودم، در اثر حادثهٔ گرفتن برق از دنیا رفت.»[1]

قبول شهادت هر یک از شاگردان مرحوم قاضی به‌جای دو عادل

مرحوم قاضی شاگردانی که تربیت می‌کرد به اندازه‌ای مؤدّب و با وقار و صبور و

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳.

شکور و عادل بودند که آقای حاج شیخ عبدالهادی شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ که از مراجع برجستهٔ نجف بود و حقّاً مرد متّقی بود،[1] ایشان هر شاگرد مرحوم قاضی را دو تا حساب می‌کرد؛ یعنی اگر یکی از شاگردان مرحوم قاضی در مسأله‌ای مرافعه‌ای داشته، وقتی که خدمت ایشان می‌رفت و شهادتی می‌داد، تمام بود، دو تا عادل لازم نبود.

ما کراراً شنیده‌ایم که شاگردان مرحوم قاضی را دو تا حساب می‌کردند؛ چرا؟ برای اینکه همه مواظب بودند، مراقب کار خودشان بودند،

---

[1] آیة الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی، فقیه با تقوا و عالم ربّانی و از مراجع تقلید شیعه، در سال ۱۳۰۵ هـ . ق در سامرّاء به دنیا آمد.
تحصیل در علوم دینی را در زادگاهش آغاز نمود و از درس میرزا علی آقا (فرزند میرزای شیرازی) و میرزا محمّد تقی شیرازی استفاده کرد. در سال ۱۳۲۶ هـ . ق به نجف رفت و از محمّد کاظم خراسانی، شیخ الشّریعة اصفهانی، محمّد باقر اصطهباناتی شیرازی بهره‌مند شد. پس از ۴ سال اقامت، در سال ۱۳۳۰ هـ . ق از نجف به سامرّاء بازگشت، و بعد از مدّتی به کربلا رفت. وی مجدّداً در سال ۱۳۳۷ هـ . ق از کربلا به نجف بازگشت و تصدّی حوزهٔ علمیّهٔ نجف را بر عهده گرفت.
از جمله شاگردان ایشان: مرحوم علاّمه طهرانی و مرحوم آیة الله شیخ محمّد رضا مظفّر می‌باشند.
در فضیلت شأن و منزلت و موقعیّت والای این عالم ربّانی همین بس که مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمایند:
«پس از فوت مرحوم آقا سیّد عبدالهادی شیرازی دیگر مرجعی را برای تقلید تعیین نکردم.» (مهر فروزان، ص ۵۷)
سرانجام ایشان در عصر روز جمعه ۱۰ صفر ۱۳۸۲ هـ . ق در کوفه درگذشت و در مقبره میرزای بزرگ به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

خوب درس می‌خواندند، شاگردان مرحوم قاضی همه ملاّ و درس‌خوان بودند، و همه عادل بودند و همه اهل مراقبه بودند.[1]

مرحوم حدّاد از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم قاضی

یکی از شاگردان مکتب اخلاقی و عرفانیِ فرید عصر و حسنهٔ دهر، عارف

[1] آیین رستگاری، ص ۱۶۹.

بی‌بدیل و موحّد بی‌نظیر، سیّد العلماءِ العامِلین، أفضل الفقهاءِ و المجتهدین، مرحوم آیةاللَه العظمی حاج سیّد میرزا علی آقای قاضی ـقدَّس اللَهُ تُربتَه المُنیفةـ، مرحوم سیّد جلیل و عارف نبیل اهل توحید بحقّ معنی الکلمة حاج سیّد هاشم موسویّ حَدّاد ـأنارَ اللَهُ شَآبیبَ قبرِهِ الشّریفِ مِن أنوارِه القاهرَةِ القُدسیَّةـ می‌باشد، که از قدیمی‌ترین تلامذهٔ آن آیت الهی محسوب، و از قدرت‌مندترین شاگردان وی در سلوك راه تجرید و درنوردیدن و پشت سر گذاشتن عالم ملك و ملکوت و نشـآتِ تعیّن، و ورود در عالم جبروت و لاهوت، و اندکاك محض و فنای صرف در ذات احدیّت حضرت حقّ جلّ و علا می‌باشد.[1]

آقای حاج سیّد هاشم می‌فرمودند:

«من در کربلا به دروس علمی و طلبگی مشغول شدم و تا سیوطی را می‌خواندم، که چون برای تحصیل به نجف مشرّف شدم، تا هم از محضر آقا (مرحوم قاضی) بهره‌مند گردم و هم خدمت مدرسه را بنمایم (مدرسهٔ هندی، محلّ

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۱؛ امام شناسی، ج ۱٤، ص ۱۲، با قدری اختلاف.

اقامت مرحوم قاضی). همین‌که وارد شدم دیدم روبه‌رو سیّدی نشسته است؛ بدون اختیار به سوی او کشیده شدم. رفتم و سلام کردم و دستش را بوسیدم.

مرحوم قاضی فرمود: "رسیدی!" در آنجا حجره‌ای برای خود گرفتم؛ و از آن وقت و از آنجا باب مراوده با آقا مفتوح شد.»

حجرهٔ ایشان اتّفاقاً حجرهٔ مرحوم سیّد بحرالعلوم درآمد. و مرحوم قاضی بسیار به حجرهٔ ایشان می‌آمدند و بعضی اوقات می‌فرمودند: «امشب حجره را فارغ کن! من می‌خواهم تنها در اینجا بیتوته کنم!»[1]

یکی از تلامذهٔ مرحوم قاضی به نام علاّمه لاهیجی انصاری که برای زیارت

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۰۷.

مشرّف شده بود و با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس در وسط صحن [أمیرالمؤمنین] ملاقات کرده و دیده بوسی کردند ـ و من (علاّمه طهرانی) هم در آن‌وقت در معیّت ایشان بودم ـ در ضمن احوال‌پرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سیّد هاشم نام برد و احوال‌پرسی نمود؛ و در میان سخنان خود گفت:

«مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرّفی نمی‌کرد، و بر حال او ضَنَّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند.

او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید.»[1]

حضرت آقای حدّاد به قدری در فنای در اسم «هُوَ» قویّ بود که مرحوم قاضی می‌فرموده است: «سیّد هاشم مثل این سنّی‌های متعصّب است که ابداً از عقیدهٔ توحید خود تنازل نمی‌کند؛ و در ایقان و اذعان به توحید چنان تعصّب دارد که سر

---

[1] همان مصدر، ص ۱۲.

از پا نمی‌شناسد.»

یعنی چنانچه بعضی از این سنّی‌ها را پول دهی و مقام دهی و دنیا را جمع کنی و بخواهی در عقیده‌شان تزلزل ایجاد کنی، نخواهد شد؛ این سیّد هاشم در قضیّهٔ توحید ذات اقدس این‌طور است.[1]

حاج سیّد هاشم حدّاد تربیت شدهٔ دست مبارک مرحوم حاج سیّد میرزا علی آقای قاضی بود. او می‌دانست دست پرورده‌اش چیست، و درجات و مقاماتش کدام است، ایقان و عرفان او در چه حَدّ اعلای از ارتقاء و سُمُوّ راه یافته است.

من (علاّمه طهرانی) چه می‌فهمم؟ خبره و خرّیت این فن آن بزرگ مرد الهی است. من از حدّاد فقط عبادتی و توجّهی و مراقبه‌ای و التزامی به دستورات شرع، و متانت و وقار و تمکین و صبر و تحمّل و امثال ذلک را درمی‌یابم؛ ولی از منشأ و

---

[1] همان مصدر، ص ۲۰۷.

مصدر این خصائص و آثار خبری ندارم. من نوری را مشاهده می‌کنم، امّا از کارخانهٔ نورآفرین اطّلاعی ندارم. مرحوم قاضی واسطهٔ در ایصال نور بوده است، و از نصب کلیدها و مخازن در میان راه‌ها و تبدیل نور عظمت شصت‌هزار ولت به برق قابل استفاده در شهرها مطّلع است.[1]

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ در سنّ ۸٦ سالگی در ماه رمضان المبارک سنهٔ ۱٤۰٤ هجریّهٔ قمریّه در شهر کربلا ـ موطن و مولد خود ـ از دنیا رحلت نمودند، بنابراین میلاد مسعودشان در سنهٔ ۱۳۱۸ خواهد بود.

اوّلین دیدار حقیر (علامه طهرانی) با ایشان که در سنهٔ ۱۳۷٦ بوده است، چون سی و دو ساله بوده‌ام و ایشان پنجاه و هشت ساله، بنابراین مدّت ارادت و استفادهٔ حقیر از محضر انورشان ۲۸ سال به طول انجامیده است.

و چون حضرت آقای آقا میرزا سیّد علی قاضی ـ قدّس الله تربتَه ـ در ٦ ربیع الأول سنهٔ ۱۳٦٦ رحلت نموده‌اند، از اینجا به‌دست می‌آید که سنّ شریف آقای حدّاد در آن موقع ٤۸ سال

---

[1] همان مصدر، ص ٦۸۵.

بوده است. و اگر زمان تشرّف و تَتَلمُذ حضرت آقای حدّاد را در محضر حضرت آقای قاضی در بیست سالگی ایشان بدانیم، ایشان نیز مدّت ۲۸ سال از محضر مرحوم قاضی بهره‌مند بوده‌اند.

و آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند: «من مجموعاً سیزده سال محضر آقای قاضی را ادراک نموده‌ام.»

و چون مرحوم سیّد حسن اصفهانی مسقطی که از اعاظم تلامذهٔ مرحوم قاضی بوده و با حضرت آقای حدّاد سوابق ممتدّ و بسیار حسنه داشته‌اند، در سنهٔ ۱۳۵۰ رحلت می‌کنند؛ معلوم می‌شود که مرحوم آقا حاج سیّد هاشم ۱۶ سال بیشتر از آن مرحوم از مرحوم قاضی کسب فیض نموده‌اند. حالا چند سال آقای مسقطی از مرحوم قاضی کسب فیض نموده است؟ اگر ۱۲ سال باشد معلوم می‌شود که این

دو رفیق طریق با هم در یک زمان خدمت مرحوم قاضی تشرّف یافته‌اند، و اگر کمتر از ۱۲ سال باشد، بهرهٔ مرحوم حدّاد جلوتر بوده است.[۱]

پیروی از دستور مرحوم قاضی سبب حصول اوّل مرتبهٔ تجرّد برای سیّد هاشم حدّاد

[حضرت حاج سیّد هاشم حدّاد می‌فرمودند]:

«چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیّت‌های قولی و فعلی اُمّ الزّوجه به من به حدّ نهایت رسیده است[۲] و من حقّاً دیگر تاب صبر و شکیبایی آن را ندارم، و از شما می‌خواهم که به من اجازه دهید تا زنم را طلاق بدهم.

مرحوم قاضی فرمودند: "از این جریانات گذشته، تو زنت را دوست داری؟!"

عرض کردم: آری!

فرمودند: "آیا زنت هم تو را دوست دارد؟!"

عرض کردم: آری!

فرمودند: "ابداً راه طلاق نداری! برو صبر پیشه کن؛ تربیت تو به دست زنت می‌باشد. و با

---

[۱] همان مصدر، ص ۱۰۱.

[۲] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۷۲.

این طریق که می‌گویی، خداوند چنین مقرّر فرموده است که ادب تو به دست زنت باشد. باید تحمّل کنی و بسازی و شکیبایی پیشه گیری!"

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابداً تخطّی و تجاوز نمی‌کردم، و آنچه این مادر زن بر مصائب ما می‌افزود، تحمّل می‌نمودم.

یک شب تابستان که چون پاسی از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و گرسنه و تشنه به منزل آمدم که در اطاق بروم، دیدم مادر زنم کنار حوضچهٔ عربی داخل منزل نشسته و از شدّت گرما پاهایش را برهنه نموده و

پیوسته دارد از شیر آب حیاط بالای حوضچه، آب روی پاهایش می‌ریزد. تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و ناسزا و فحش دادن و همین‌طور بدین کلمات مرا مخاطب قراردادن.

من هم داخل اطاق نرفتم؛ یکسره از پلّه‌های بام، به بام رفتم تا در آنجا بیفتم، دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند به طوری که نه تنها من، بلکه همسایگان می‌شنیدند، به من سبّ و شتم و ناسزا گفت، گفت و گفت و همین‌طور می‌گفت تا حوصله‌ام تمام شد. بدون آنکه به او پرخاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم، از پلّه‌های بام به زیر آمدم و از در خانه بیرون رفتم و سر به بیابان نهادم. بدون هدفی و مقصودی همین‌طور دارم در خیابان‌ها می‌روم، و هیچ متوجّه خودم نیستم که به کجا می‌روم؟ همین‌طور دارم می‌روم.

در این حال ناگهان دیدم: من دو تا شدم؛ یکی سیّد هاشمی است که مادر زن به او تعدّی می‌کرده و سبّ و شتم می‌نموده است، و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرّد و محیط می‌باشم و ابداً فحش‌های او به من نرسیده است، و اصولاً به این سیّد هاشم فحش نمی‌داده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سیّد هاشم سزاوار

همه گونه فحش و ناسزاست؛ و این سیّد هاشم که اینک خودم می‌باشم، نه تنها سزاوار فحش نیست، بلکه هرچه هم فحش بدهد و سبّ کند و ناسزا گوید، به من نمی‌رسد.

در این حال برای من منکشف شد که: این حالِ بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمّل آن ناسزاها و فحش‌هایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمّل اذیّت‌های مادر زن را نمی‌نمودم، تا ابد همان سیّد هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.

الحمد لله که من الآن این سیّد هاشم هستم که در مکانی رفیع و مقامی بس ارجمند و گرامی می‌باشم، که گَرد خاکِ تمام غصّه‌ها و غم‌های دنیا بر من نمی‌نشیند و نمی‌تواند بنشیند.

فوراً از آنجا به خانه بازگشتم، و به روی دست و پای مادر زنم افتادم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: مبادا تو خیال کنی من الآن از آن گفتارت ناراحتم؛ از این پس هرچه می‌خواهی به من بگو که آنها برای من فایده دارد!»[1]

اخبار مرحوم قاضی به مرحوم حدّاد نسبت به آینده

مرحوم آقا روزی به من گفتند:

«سیّد هاشم! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی! روزی می‌رسد که از اطراف و أکناف بیایند و عتبهٔ درت را ببوسند.»[2]

فیض حضور علاّمه طهرانی به محضر حضرت حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد، رضوان الله علیهما

سرانجام پس از هفت سال توطّن در نجف و اشتغال به تربیت و تهذیب و وصول به أعلی مدارج علمی و دروس حوزوی و اخذ اجازات از اساتید فنّ، خداوند متعال توفیق اتّصال و فیض حضور مبرّزترین

---

[1] روح مجرّد، ص ١٧٤.

[2] همان مصدر، ص ٤٦٢.

شاگرد عرفانی مرحوم قاضی، عارف کامل و سالك واصل، سند العرفاء الرّبّانیّین و قدوة الأولیاء الإلَهیّین، نادرهٔ عرصهٔ توحید و فاتح قلل عماء و تجرید، حضرت آیة الحقّ و العرفان، حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ـرضوان اللَه علیهـ را به ایشان (علاّمه طهرانی) عنایت فرمود.[1]

این مرد، دیگر با سائر از اولیاء و مقرّبین تفاوت داشت. او دُرّ یگانه‌ای بود در کنج عزلت و انزوا، گوهر تابناکی در بوتهٔ نسیان و اجمال، اکسیری که مس وجود را مبدّل به زر سرخ نموده، و ذرّهٔ بی‌مقدار را به چشمهٔ خورشید جهان‌تاب می‌رسانید.

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرّد، ص ۱۲.

او چیز دیگری بود. قوی‌ترین تلمیذ سلوکی و عرفانی نادرهٔ دهر، مرحوم سیّد علی قاضی؛ سالک واصلِ عارف، فانی فی الله و باقی بأمر الله، جهانی در مثال یک قالب، و دنیایی در کالبد یک تعیّن، حائز جمیع مراتب ملک و ملکوت، جامع کلّیّهٔ عوالم ناسوت و جبروت و لاهوت. از اینجا دیگر سیّد محمّد حسین آن شخص سابق نیست؛ او به جهانی دیگر راه یافته و چشمانش به افق دیگری باز شده است.[1]

مرحوم قاضی رضوان الله علیه از منظر بزرگان

[1] مهرفروزان، ص ٦٨.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

توصيف علاّمه طهرانی از شخصيّت مرحوم قاضی

«مرحوم قاضی ـ رحمة الله عليه ـ وَتَد روی زمين بود.»[1]

مرحوم قاضی دارای دو جنبهٔ علم و عرفان بود؛ يعنی در علوم ظاهريّه فقيهی عظيم و عالمی جليل، و در علوم باطنيّه عارفی واصل و انسانی كامل بود كه أسفار اربعه را طیّ نموده و جمع ميان ظاهر و باطن و شريعت و طريقت، او را بتمام معنی الكلمه به وادی حقيقت علی التّحقيق رهبری نموده بود.

و به علمايی كه پيوسته به نوشتن كتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصولِ فقه می‌پرداختند و بالنّتيجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود اين طريقه را تقبيح می‌نمود.

و هم‌چنين با دراويش و متصوّفه‌ای كه به ظاهر شرع اهميّت نمی‌دهند سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شريعت كه

---

[1] آيين رستگاری، ص ۱۵۲.

نفسِ راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به قدری در إتیان مستحبّات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف أشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به طوری که بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخصّ در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطهٔ اتّهامات می‌خواهند چهرهٔ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجهٔ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترک مکروهاتِ قاضی، برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است؛ و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست.»[1]

فقر و تهی‌دستی از جانبی، و از جانب دیگر از استقامت و تمکین و شادابی مرحوم قاضی داستان‌ها و حکایت‌ها بر سر زبان‌هاست، و این نیست مگر خروج وی از جزئیّت و پیوستن او به کلّیّت به طوری که از تعلّقات مادّه و زمان و مکان بیرون آمده و به ولایت مطلقهٔ إلهیّه پیوسته و مصداق حقیقی ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٥٤.

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1] دربارهٔ او تحقّق یافته است.[2]

مرحوم قاضی در تهذیب نفس و اخلاق و سیر و سلوک در معارف الهیّه، و واردات قلبیّه، و مکاشفات غیبیّهٔ سبحانیّه، و مشاهدات عینیّه، فرید عصر و حسنهٔ دهر و سلمان زمان و ترجُمان قرآن بود.

چون کوهی عظیم سرشار از اسرار الهی بود، و به تربیت شاگردان در این قسمت همّت می‌گماشت. و روزها در مجالس خصوصی که در منزل داشت،

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ٦٢.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۱.

شاگردان ساعتی مجتمع می‌شدند و آن مرحوم به نصیحت و موعظه و پند و ارشاد می‌پرداخت.

جمع کثیری از اعلام به یمن تربیت او در احقاب مختلف، در مسیر حقیقت قدم برداشتند و صاحب کمالات و مقامات گشتند، و از وارستگان و پاکان و آزادگان شدند؛ و به نور معرفتِ توحید منوّر، و در حرم امن وارد، و عالم کثرت و اعتبار را در هم نوردیدند.[1]

مرحوم حدّاد: «از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیّت مرحوم قاضی نیامده است»

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمود:

«از صدر اسلام تا به حال، عارفی به جامعیّت مرحوم قاضی نیامده است.»[2]

حضرت آقا حاج سیّد هاشم، طریقهٔ حلاّج را ردّ می‌کردند و می‌فرمودند:

«در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد. از صدر اسلام تا کنون کسی به جامعیّت مرحوم آقا (قاضی) نیامده است؛ و ابداً از ایشان و یا احدی از شاگردانشان

---

[1] مهر تابان، ص ۲۷.

[2] روح مجرّد، ص ۱۷۶.

این‌گونه مطالب دیده نشد.»[1]

تبحُّر مرحوم قاضی در علوم مختلف در کلام مرحوم حدّاد

می‌فرمود:

«مرحوم آقا (قاضی) یک عالمی بود که از جهت فقاهت بی‌نظیر بود. از

[1] همان مصدر، ص ٤٦٢.

جهت فهم روایت و حدیث بی‌نظیر بود. از جهت تفسیر و علوم قرآن بی‌نظیر بود. از جهت ادبیّات عرب و لغت و فصاحت بی‌نظیر بود؛ حتّی از جهت تجوید و قرائت قرآن؛ و در مجالس فاتحه‌ای که احیاناً حضور پیدا می‌نمود، کمتر قاری قرآن بود که جرأت خواندن در حضور وی را داشته باشد، چرا که اشکال‌های تجویدی و نحوهٔ قرائتشان را می‌گفت.[1]

کمال علمی مرحوم قاضی

مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود، ولی مقیّد بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند. و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می‌نموده‌اند، و نماز ایشان بسیار با طمأنینه بود و طول می‌کشید. و پس از نماز مغرب که در اوّل استتار شمس تحت الأُفق اقامه می‌کردند، تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می‌پرداختند؛ و قدری طول می‌کشید.[2]

مرحوم قاضی در لغت عرب بی‌نظیر بود؛

---

[1] همان مصدر، ص ۵۰۱.

[2] مهر تابان، ص ۲۶.

گویند: چهل هزار لغت از حفظ داشت. و شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سرایندهٔ این شعر عجمی است.

روزی در بین مذاکرات، مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالله مامَقانی ـ رحمة الله علیه ـ به ایشان می‌گوید: «من آن‌قدر در لغت و شعر عرب تسلّط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید من می‌فهمم که سراینده عجم است؛ گرچه آن شعر در أعلی درجهٔ از فصاحت و بلاغت باشد.»

مرحوم قاضی یکی از قصائد عربی را که سراینده‌اش عرب بود شروع به

خواندن می‌کند. و در بین آن قصیده، از خود چند شعر بالبَداهَه اضافه می‌کند؛ و سپس به ایشان می‌گوید: «کدام یک از اینها را غیر عرب سروده است؟»

و ایشان نتوانستند تشخیص دهند.[1]

علاّمه طباطبایی می‌فرمودند: «تفسیر آیه به آیه را ما از مرحوم قاضی آموختیم»

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن یَد طولایی داشت. و مرحوم استاد ما علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«این سبك تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند، و ما در تفسیر، از مسیر و ممشای ایشان پیروی می‌کنیم. و در فهم معانی روایات وارده از ائمّهٔ معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند، و ما طریقهٔ فهم احادیث را که «فِقهُ الحدیث» گویند از ایشان آموخته‌ایم.»[2]

روش تفسیری علاّمه طباطبایی ـ قدّس سرّه ـ طبق روش تفسیری استادشان در عرفان و علوم

---

[1] همان مصدر، ص ۲۷.

[2] همان مصدر.

باطنیّهٔ الهیّه، مرحوم آیة الله حاج میرزا علی آقای قاضی بوده است که تفسیر آیات به آیات است؛ یعنی مُفاد و محصّل آیهٔ قرآن، از خود قرآن استنتاج می‌گردد. مرحوم آیة الله قاضی بدین سبک، تفسیری از ابتدای قرآن تا سورهٔ انعام را نوشته‌اند، و به تلامذهٔ خود این‌طور کتاب الهی را تعلیم می‌نموده‌اند. مرحوم استادمان حضرت علاّمه کراراً می‌فرمودند: «ما این روش تفسیری را از مرحوم قاضی داریم.»[1]

شدّت تکریم و تجلیل علاّمه طباطبایی نسبت به مرحوم قاضی

مرحوم قاضی از بنی اعمام ایشان (علاّمه طباطبایی) بوده‌اند، و در نجف أشرف به تربیت شاگردان الهی و وارستگان و شوریدگان جمال الهی و مشتاقان لقاء و زیارت حضرت احدیّت مشغول، و در آن خطّه، عالِم وحید و یگانه در این فنّ بوده‌اند؛ به طوری‌که ایشان نام «استاد» را فقط بر او می‌بردند، و هر وقت استاد به طور اطلاق می‌گفتند مراد مرحوم قاضی است؛ و گویا در مقابل مرحوم قاضی، تمام اساتید دیگر با وجود آن مقام و عظمت علمی، کوچک جلوه

---

[1] همان مصدر، ص ٦٢.

می‌کردند.

لیکن در مجالس عمومی اگر مثلاً سخن از اساتید ایشان به میان می‌آمد، از فرط احترام، نام «قاضی» را نمی‌بردند و او را هم‌ردیف سایر اساتید نمی‌شمردند؛ هم‌چنان‌که در مقالهٔ مختصر و کوتاهی که به قلم خود ایشان دربارهٔ زندگانی ایشان آمده، و در مقدّمه مجموعه مقالات و رسائل ایشان به نام بررسی‌های اسلامی منتشر شده است، نامی از مرحوم قاضی در ردیف اساتید به چشم نمی‌خورد.[1]

حضرت علاّمه طباطبایی در ابتدای ورودشان به قم به قاضی معروف بودند، چون از سلسلهٔ سادات قاضی مشهور در آذربایجان هستند؛ لیکن از نقطهٔ نظر آنکه ایشان از سادات طباطبایی هستند، خود ایشان ترجیح دادند که به طباطبایی معروف شوند.

و اخیراً برای حقیر (علاّمه طهرانی) چنین منکشف شده است که: شاید ایشان خواسته‌اند لقب قاضی منحصراً به یگانه استاد ارجمندشان مرحوم حاج سیّد علی آقای قاضی منحصر گردد؛ و ایشان از جهت تکریم و تجلیل از مقام استاد،

---

[1] همان مصدر، ص ۲۲.

در شهرت و معروفیّت، با وی شریک نباشند.[1]

ایضاً ایشان (علاّمه طباطبایی) می‌فرمودند:

«ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.»[2]

طلب نصیحت کردن آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی از مرحوم قاضی

و نیز [آیة الله قوچانی] نقل کردند:

«روزی در خدمت مرحوم آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ بودم و فتوحات می‌خواندم، ناگاه آقای آقا سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی ـ مدّ ظلّه ـ وارد شدند [تا] راجع به وکالتی که در خرید زمینی آقای قاضی به ایشان داده بودند، مذاکره کنند. من کتاب را بسته و کنار گذاردم.

ایشان مذاکرات خود را به اتمام رسانیده، هنگام رفتن به آن مرحوم اظهار داشتند: "مرا نصیحتی کن که از آمدنم بی‌بهره نباشم!"

آن مرحوم اظهار کردند: "شما با این مقام شامخ چه نیاز به نصیحت من دارید با اینکه من تهی‌دستم؟!"

ایشان اصرار کردند تا بالأخره مرحوم قاضی اظهار کردند:

---

[1] همان مصدر، ص ۱۳، تعلیقه ۱.

[2] همان مصدر، ص ۲۶.

”قبل از تشریف فرمایی سرکار، کتابی راجع به حالات علمای تبریز ـ که سیّد محمود نامی آورده و می‌خواند ـ خوانده می‌شد؛ مِن جمله حالات یکی از آنها را می‌نوشت که: هنگام شب که قرص نان و یک شربه آب برای شام او حاضر می‌نمودند، هر چقدر که میل داشت می‌خورد و مابقی را همان شبانه به مستحقّش می‌رسانید و صبر نمی‌کرد تا صبح شود!“

کنایه از اینکه شما که عالم ظاهری و مرجع تقلید نیز هستید باید مواظب این نکات باشید! یک مرتبه چهرهٔ آقای گلپایگانی برافروخته شد و این کلام در ایشان

اثر مهمّی نمود و خداحافظی نمودند و رفتند.»[1] و[2]

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٠ و ٨٥.

[2] ۲ آیة الله حاج سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی در سال ۱۲۹۵ هـ . ق در سعید آباد گلپایگان، در یک خانوادهٔ روحانی متولّد شد. وی مقدّمات حوزوی را نزد برادران خود آموخت. سپس برای ادامهٔ تحصیل عازم حوزهٔ علمیهٔ اصفهان شد، و در آنجا از محضر جهانگیرخان قشقایی و آخوند کاشی درس سیر و سلوک آموخت و از آنها دستورهای اخلاقی و تهذیب نفس گرفت. وی پس از اینکه به نجف أشرف عزیمت نمود، به تحصیل دروس سیر و سلوک و عرفان نزد اساتیدی همچون شیخ محمّد علی نجف آبادی و سیّد احمد کربلایی پرداخت، تا اینکه از جهت عظمت و مقام و تهذیب نفس از افراد انگشت شمار معاصر به حساب آمد.

ایشان اهل نماز شب و مناجات و راز و نیاز با پروردگار خویش بود. همسایگان وی از صدای گریه‌های نیمه شب و مناجات او حکایاتی دارند، او در تهذیب به مرتبه‌ای رسیده بود که نقل شده: وقتی از شهر اصفهان به نجف رهسپار شد، مردم را به صورت‌های برزخی آنان می‌دید و خودش فرموده است: «مردم را به صورت وحوش و حیوانات آن‌قدر دیدم که ملول شدم. وقتی به حرم مطهّر علیّ علیه السّلام مشرّف شدم، از حضرت خواستم که این حالت را از من بگیرد. حضرت هم آن حال را از من گرفت. از آن به بعد مردم را به صورت‌های عادی می‌دیدم.»

ایشان خیلی به خواندن دعاها اهمیت می‌داد، به طوری که بیشتر اوقات به مطالعهٔ صحیفهٔ سجّادیه، مناجات خمسة عشر و به خواندن مناجات المریدین می‌پرداخت.

علاّمه طهرانی در مطلع انوار، ج ۲، ص ٤١٩ می‌فرمایند:

«روزی به جهت عیادت بعدازظهر خدمت ایشان رسیدم؛ زیرا مرحوم آقا سیّد جمال‌الدّین مدّتی بود که به بیماری پروستات مبتلا و بستری بودند، و از طرفی برای یکی از فرزندان ایشان حادثه مولمه‌ای پیش آمده بود که موجب نگرانی ایشان و اهل منزل شده بود، و از طرفی فقر و مضیقه به شدّت اهل خانه را تحت تأثیر قرار داده بود.

هنگامی که خدمت ایشان رسیدم دیدم در بستر خوابیده و صحیفهٔ سجّادیّه را می‌خوانند و همین‌طور گریه می‌کنند؛ من رفتم و کنار ایشان نشستم و از این وقایعی که برای ایشان پیش آمده بود می‌خواستم ابراز تأسّف و تألّم کنم که دیدم ایشان صحیفه را بستند و رو کردند به من، فرمودند:

"آقا سیّد محمّد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت! مرا که می‌بینی با این گرفتاری‌ها، خوشم و هیچ احساس ناراحتی و شِکوه ابداً و ابداً ندارم."»

کلام رهبر عظیم انقلاب آیة الله خمینی دربارهٔ مرحوم قاضی و مرحوم ملکی تبریزی

جناب دوست و رفیق ارجمند و گرامی دیرین ما، مرحوم شهید آیة الله حاج شیخ مرتضی مطهّری ـ أعلی الله تعالی مقامه ـ نقل کردند برای حقیر که:

«حضرت آیة الله خمینی ـ مدّ ظلّه ـ بسیار به مقام و منزلت مرحوم قاضی ارج می‌نهند و شنیدم روزی از ایشان که می‌فرمود:

"مرحوم قاضی کوهی از عظمت بود."

و ایضاً از ایشان شنیدم که می‌فرمود:

"در قبرستان قم یک نفر خوابیده است و او آیة الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است."»[1]

عظمت مرحوم قاضی از دیدگاه مرحوم سیّد محمّد کلانتر

و ایشان (مرحوم قوچانی) ایضاً نقل کردند از آقای سیّد محمّد کلانتر (یکی از طلاّب معروف آن زمان و یکی از علمای فعلی این زمان نجف

سرانجام این عالم ربّانی کالبد تن را در عصر دوشنبه ۲۹ محرّم الحرام ۱۳۷۷ هـ . ق وداع گفته و به ملکوت أعلی پیوست؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

[1] روح مجرّد، ص ۲۸۵؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۲.

أشرف) که:

«در ماه‌های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته تا دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم ببینم چه خبر است، ولی در داخل اطاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می‌دادم.

حالتی در آن شب بر من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه‌های نجف

عبور می‌نمودم با خود می‌گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام؛ و یا تمام مردم نجف غیر از من، همه دیوانه‌اند!»[1]

فرق بین حضرت قاضی با دیگران، فرق بین خورشید با شب تار است

فرق بین قاضی و دیگران در دروس علمی و کتب فقهی و تفسیری و رجالی نیست، و ملاک برتری و فضیلت در او اعلمیّت ظاهری در این علوم نیست؛ زیرا این اعلمیّت در هر عصری جبراً موجود است، و به قاعدهٔ «امکان اشرف» بالأخره یک نفر در بین یک جماعت بر دیگران تفضیل دارد، و این که مسألهٔ مهمّی نیست. حال یکی اندکی پایین‌تر و یکی اندکی بالاتر، مطلب چندان تأثیری در کردار و اعمال مکلّفین به وجود نمی‌آورد. و این مسأله تا آنجا سهل و غیر قابل اهتمام است که بسیاری از فقهاء در وجوب تقلید از اعلم تشکیک کرده‌اند، و یا ملاک تقوا و ضبط و بصیرت در امور ظاهری را بر مسألهٔ اعلمیّت ترجیح داده‌اند. و تازه این مسأله به تشخیص خود مقلّد مربوط می‌شود. یک مقلّد فردی را

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۷.

اعلم تشخیص می‌دهد، و فرد دیگر شخص دیگری را، و فرد ثالث شخص ثالث و همین‌طور، تا

جایی که امروزه مشاهده می‌کنیم ده‌ها نفر هر کدام خود را نسبت به دیگری اعلم، و تقلید از خود را ارجح و اولی بر تقلید از غیر می‌داند؛ در حالی‌که در عالم واقع و متن نفس‌الأمر یکی از اینها بر دیگران ترجیح دارد. و همین‌طور مطلب رو به تنزّل می‌گذارد تا به آن فرد آخر برسد که او هم خود را از دیگران أعلم می‌داند!!

بر این اساس دیگر مسألهٔ اعلمیّت و افضلیّتی این‌چنین، چه امتیازی محسوب می‌شود و چه ارزش مضاعف و غیر متعارف به وجود می‌آورد؟! اعلمیّتی که با دو سال تدریس اضافی حاصل شود و چند اصطلاح را بیشتر توضیح دهد و در بیان مطالب طلیق‌اللّسان و گویاتر باشد، آیا اعلمیّت است؟! تازه اگر اعلمیّت بر این امور استوار باشد، نه بر پایهٔ اشاعات و تبلیغات و مجاری غیر علمی و غیر منطقی، که در آن‌صورت مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود.

باری فرق بین مرحوم قاضی با دیگران فرق بین شخص بینا و بصیر است در شب تار و ظلمانی که در دست او چراغ قرار دارد و دقیقاً راه را از چاه بازمی‌شناسد و طریق مستقیم را از

راه‌های انحرافی و خطرناک و مهالک تشخیص می‌دهد و خود و دیگران را به سلامت و صحّت به منزل مقصود می‌رساند، و بین شخص أعمیٰ و کور که با عصایی در دست می‌خواهد خود را از این مهالک و چاه‌ها و درّه‌ها و طوفان و صاعقه و گردبادها و گرداب‌ها نجات دهد، و با این وضع حرکت می‌کند و دیگران را به حرکت درمی‌آورد؛ و خدا می‌داند که نتیجهٔ این قیام و اقدام به کجا خواهد رسید!

فرق بین حضرت قاضی با دیگران، فرق بین خورشید با شب تار است؛ نه بین خورشید و ماه و یا بین ماه و ستارگان. قاضی می‌بیند و دیگران نمی‌بینند؛ قاضی لمس می‌کند و دیگران در تخیّل و وهم بسر می‌برند؛ قاضی حقیقت را با جان خود مسّ و با قلب خود مشاهده می‌کند و دیگران تیری در شب تار می‌پرانند؛ قاضی به حقّ متحقّق گشته است و اصالت یافته است و بقیّه در اعتباریّات و تصوّرات منغمرند.

البتّه این مسأله به این‌صورت نیست که در میان بزرگان افرادی یافت نشوند که خود را در مقام تهذیب و تزکیه قرار نداده‌اند و تا حدّ وسع و همّت و توان، خود را به مرام و مقصد و غایت اولیای الَهی و عرفای بالله نزدیک نکرده باشند. این مطلب مربوط است به آن دسته از افراد که سهم خود را از تدریس و تدرّس و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السّلام صرفاً غایات و مقاصد ظاهریّه قرار داده‌اند و عمر خود را مصروف این هدف ساخته‌اند، و سرمایه‌های وجودی و خدادادی را به هدر داده‌اند و تباه نموده‌اند.[1]

نصب کردن مرحوم مطهّری تصویر مرحوم قاضی را در اطاقشان

مرحوم مطهّری از بنده (علاّمه طهرانی) عکس و تصویر آقای حدّاد را خواست تا در اطاقش بگذارد و نصب کند.

من به او گفتم: تصویر ایشان را به شما می‌دهم ولی نزد خود نگهدارید و در اطاق نصب نکنید، و به‌جای آن، تصویر مرحوم قاضی را نصب نمایید؛ چرا که آقا حاج سیّد هاشم مرد

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳.

ناشناخته‌ای است و شما مرد سرشناس، و رفت و آمد با همهٔ طبقات دارید؛ چنانچه تصویر ایشان را ببینند برای آنها مورد سؤال واقع می‌شود که این مرد کیست؟ و به چه علّت در اینجا آمده است؟ در آن وقت هم برای شما ضرر دارد و هم ایشان نمی‌پسندند که نامشان مشهور گردد. امّا تصویر مرحوم قاضی چنین نیست.

حقیر یك روز که منزل آن مرحوم رفته بودم، دیدم سه عکس در اطاق خود نصب کرده‌اند: تصویر مرحوم پدرشان آقا شیخ محمّد حسین مطهّری، و تصویر مرحوم حاج شیخ میرزا علی آقا شیرازی، و تصویر مرحوم آیةاللَه حاج میرزا سیّد علی آقا قاضی طباطبایی؛ قَدّسَ اللَهُ أسرارَهُم و أعلَی اللَهُ دَرجَتَهُم و مَقامَهُم جَمیعًا.[1]

آیة الله خویی: «خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!»

گویند: شب ارتحال این رجل الَهی در آسمان شهر نجف تناثر نجوم (فرو ریختن ستارگان)

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۶۱.

اتّفاق افتاد.

بنده (سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی) روزی به اتّفاق مرحوم والد، علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ به ملاقات مرحوم آیة الله سیّد عبدالعزیز طباطبایی در قم رفتیم و در اثناء صحبت ایشان فرمودند:

«مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ به من و چند نفر دیگر فرمودند:

"خود من در شب فوت مرحوم قاضی دیدم در آسمان تناثر نجوم اتّفاق افتاده است!"

ما به ایشان عرض کردیم: آقا چه ربطی بین فوت مرحوم قاضی و فرو ریختن ستارگان است؟ ایشان فرمودند:

"من مشاهدهٔ خود را می‌گویم، شما خواه بپذیرید خواه نپذیرید."»[1]

آیة الله حاج آقا حسین قمی: «ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم!»

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس (وصیّ مرحوم قاضی) می‌فرمودند:

«پس از رحلت مرحوم قاضی، در نجف از ایشان تجلیلی به عمل نیامد؛ فقط یک مجلس

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۸.

ختم و فاتحه از طرف آیة الله العظمی حاج آقا حسین قمی طباطبایی گرفته شد.

مرحوم حاج آقا حسین در برابر مرحوم قاضی إظهار ادب می‌نمود، و علاوه بر آنکه منهج و روش وی را نفی نمی‌نمود، بلکه تأیید می‌کرد و بعضی از اوقات می‌فرمود: "ما نسبت به علوم ایشان کور باطن هستیم!"

آیة الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی که تدریس علوم حکمت و عرفان را در نجف ممنوع نموده بود، تولدش ۱۲۸٤ هـ . ق و وفاتش در ۹ ذوالحجّة ۱۳٦۵ (نُقباء البشر، جلد ۱، صفحه ٤۱، شماره ۹۲) یعنی سه ماه منهای سه روز، زودتر از ارتحال مرحوم آیة الله و مرآة الحق و العرفان آقای قاضی صورت گرفت؛ چون میلاد مرحوم قاضی در سنهٔ ۱۲۸۵ و رحلتشان در ٦ ربیع الأول سنهٔ ۱۳٦٦ تحقّق یافت.

امّا آیة الله حاج آقا حسین قمّی که تولّدشان در قم سنهٔ ۱۲۸۲ واقع شد، فوتشان در بیمارستان بغداد در روز ۱٤ شهر ربیع الأول ۱۳٦٦ (نُقباء البشر، جلد ۲، صفحه ٦۵۳، شماره ۱۰۸۹) یعنی هشت روز پس از مرحوم قاضی صورت گرفت[۱].[۲]

---

[۱] همان مصدر، ص ۷٤.

[۲] مرحوم آیة الله حاج سیّد حسین طباطبایی قمی فرزند حاج سیّد محمود قمی از مراجع بزرگ تقلید، در شهر قم در رجب سال ۱۲۸۲ هـ . ق دیده به جهان گشود. آیة الله قمی تحصیلات ابتدایی خود را در قم شروع کرد و تا اوان بلوغ در قم به تحصیل مبادرت ورزید، و سپس در پی تکمیل تحصیلات راهی طهران شد و درس‌های دورهٔ سطح را نزد اساتید آن حوزه خواند، و سپس در ۲۲ سالگی راهی سامرّاء شد و در جلسه درس آیة الله میرزا محمّد حسن شیرازی شرکت کرد، و پس از دو سال اقامت در سال ۱۳۰٦ هـ . ق بار دیگر به طهران بازگشت و از محضر اساتید بزرگی همچون: آقا علی مدرّس، میرزا ابوالحسن جلوه، میرزا علی اکبر حکمی یزدی، شیخ فضل الله نوری و میرزا محمّد حسن آشتیانی کسب فیض کرد، و پس از پنج سال تحصیل، طهران را به مقصد عراق ترک کرد. حاج آقا حسین در شهر مقدّس

تفاوت سِنّی مرحوم قاضی با مرحوم انصاری

عارف واصل و فقیه وارسته آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ قدّس الله نفسه ـ در زمان حیات مرحوم قاضی دو بار برای زیارت به اعتاب مقدّسه مشرّف شدند؛ ولی در هیچ مرتبه،

نجف أشرف در محفل درس اساتیدی چون: میرزا حبیب الله رشتی، حاج آقا رضا همدانی، آخوند ملا علی نهاوندی، آخوند محمّد کاظم خراسانی، سیّد محمّد کاظم یزدی و دیگر بزرگان کسب فیض کرد. سپس در سال ۱۳۲۱ هـ . ق وارد سامرّاء گردید و در درس‌های آیة الله میرزا محمّد تقی شیرازی شرکت جست و مراتب عالی علمی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. استاد بزرگوارش نیز عنایت خاصّی به وی داشت و مقلّدان خود را در مسائل احتیاطی به ایشان ارجاع می‌داد، که این امر به این معنی بود که آیة الله قمی پس از میرزا، اعلم مجتهدان آن زمان می‌باشد. از آنجایی که مرحوم حاج آقا حسین نسبت به اقدامات ضد مذهبی رضاخان همیشه موضع سختی می‌گرفت، سرانجام پس از قیام خونین مسجد گوهرشاد، رژیم ستم شاهی پهلوی مدّتی ایشان را در طهران توقیف، و نهایتاً در سال ۱۳۵٤ هـ . ق به عراق تبعید کرد. به همین علّت از این سال به بعد مرجعیّت ایشان به کربلا منتقل شد. علما و مجتهدان نجف أشرف با از دست دادن آیة الله اصفهانی در پی مرجع عامّ دیگری، برای سپردن مرجعیّت عامّه و سرپرستی حوزه نجف أشرف به او بودند. پس از اصرار فراوان ایشان چاره‌ای جز قبول ندید و این امر را قبول کرد. حضرت آیة الله قمی پس از چند ماه از فوت آیة الله اصفهانی، در چهاردهم ربیع‌الأول سال ۱۳٦٦ هـ . ق در نجف از دنیا رفت و در جوار مرقد حضرت مولی الموحدین علی (علیه السّلام) به خاک سپرده شد. مرحوم آیة الله سیّد محمّد هادی میلانی نقل می‌کند:

«به حرم سیّدالشّهداء مشرّف شدم، حاج آقا حسین قمی بالای سر مطهّر نشسته بودند، به من اشاره نموده، نزد ایشان رفتم و آقا اظهار داشتند: "ریاست و مرجعیّت دینی بعد از آقا سیّد ابوالحسن به من روی آورده و من می‌ترسم به دینم لطمه بخورد! من دعا می‌کنم شما آمین بگویید: خدایا! اگر این ریاست به دین من مضرّ است، جان مرا بگیر!" سپس آن‌قدر گریه کردند که زمین از آب دیدهٔ ایشان تر شد.» (گنجینه دانشوران، سال ۱۳۳۹ هـ . ش)

ملاقات میان این دو بزرگوار حاصل نشد؛ با آنکه تفاوت سنّ آنها سی و پنج سال بوده است. زیرا مرحوم آیة الله انصاری در روز جمعه دوّم ذی‌القعدة، دو ساعت از ظهر گذشته، سنهٔ ۱۳۷۹ در سنّ پنجاه و نه سالگی لباس تن را خلع نمود؛ و آیة الله قاضی در شب ششم ربیع الأوّل ۱۳٦٦، در سنّ هشتاد و یک سالگی به جامهٔ أبدیّت مخلّع گشت؛ بنابراین تفاوت میان سنوات رحلتشان سیزده سال [است]؛ و چون عمر مرحوم قاضی از مرحوم انصاری بیست و دو سال بیشتر بوده است و مرحوم انصاری سیزده سال دیرتر فوت کرده است، لهذا سی و پنج سال تفاوت سنّ دارند:

۸۱ ـ ۵۹ = ۲۲ ۲۲ + ۱۳ = ۳۵

و علی‌هذا مرحوم انصاری در زمان ارتحال مرحوم قاضیّ ٤٦ ساله بوده است: ٤٦ = ٣٥ – ٨١.[1][2]

---

[1] مطلع انوار، ج ٢، ص ٦٧.

[2] مطلع انوار، ج ٢، ص ٢٩٥:

«فرید عصر و حسنهٔ دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان، آیة الله العظمی، عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس وساده، حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ فرزند مرحوم حجة الإسلام حاج مولی فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند، در سنهٔ ١٣٢٠ هجریّه قمریّه چشم به جهان بگشود. در همان دوران طفولیّت تحت سرپرستی والد ماجد، مقدّمات علوم ادبیّات فارسی و عربی و منطق را فراگرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمایی کم‌نظیر مانند: مرحوم حجّة الإسلام خلخالی و حجّة الاسلام حاج سیّد علی عرب که از برجستگان علماء و اعاظم فقهاء بوده‌اند در شهر خود فرا گرفت. و رشته‌های طبّ خمسهٔ یونانی و ابوبکر زکریّای رازی و دیگران را نزد دانشمند عالی‌قدر، طبیب حاذق و حکیم متبحّر، مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبهٔ عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمّد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجهٔ اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدّس قم گردید و در حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّه مدّت‌ها در محضر درس مرحوم استاد بی‌بدیل، مرجع وقت، حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ حاضر می‌شد و بهره‌ها می‌برد تا در این رشتهٔ تخصّصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهادِ متعدّدی از مراجع ذی‌قیمت وقت فائز، و در مسائل فقهیّه صاحب فتوا گردید، به طوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده‌اند.

در همین ایّام بود که نسیم نفحات قدسیّه الَهی بر دلش وزید و بارقهٔ جذبات عالم علوی بر قلبش رسید و به مصداق کلام مولی الموحّدین أمیرالمؤمنین علیه السّلام: "حَتّی دَقَّ جَلیلُه و لَطُف غَلیظُه و بَرقَ لَهُ لامِعٌ کَثیرُ البَرق"* یک‌باره شراشر وجودش دگرگون شد و جذبهٔ عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داده، با نور الَهی به دنبال گمشدهٔ خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد! خواب و خوراک او را ربود، روزها در بیابان‌ها و کوه‌های اطراف قم می‌رفت و تا شبانگاه به تماشای مظاهر جمال و حیات می‌پرداخت، و با تنهایی و خلوت اُنسی

[1]...

عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحریر و عارف بی‌بدیل استاد کامل اخلاق و معارف الهی، انسان العین و عین الانسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ـ أعلی الله مقامه الشّریف ـ [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌گذشت، هرچه نزد شاگردان معروف او تردّد نموده و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق جان او را مشتعل ساخت، نالهٔ جانسوز او هر بیننده‌ای را متأثّر می‌کرد و گریهٔ جان‌گداز او هر نظر کننده‌ای را می‌گداخت، که ناگهان پردهٔ غیب بالا رفت و حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر کنار شد، نسیم جانبخش رحمت از حرم اَلَهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حقّ بر دل سوختهٔ او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلّیت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس اَلَهی سکنی گزید. با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حقّ و تبلیغ شریعت غرّاء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیّه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی که خالی و مخروبه بود اقامهٔ جماعت می‌نمود. بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر، و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامهٔ جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هویٰ و هوس بودند. در جلسات شبانه و روزانهٔ سیّار در منزل شیفتگان حقایق تردّد می‌نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالی‌قدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجّت اَلَهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیّت شاگردان به صحرا می‌رفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات اَلَهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می‌پرداخت.

مرحوم انصاری ـ رضوان الله علیه ـ برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بود و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی‌اختیار بود، و در بذل و انفاق بی‌نظیر بود، به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابداً کسی از حال آنان اطّلاع نداشت مساعدت‌ها می‌نمود و با

ملاقات آقای حاج محمّد حسن بیاتی با مرحوم قاضی

مرحوم انصاری در زمان حیات [مرحوم] قاضی شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت أحدیّت سیر می‌داده است.

یکی از شاگردان ایشان که بحمد الله و المنّة فعلاً در قید حیاتند و قریب هشتاد سال از عمرشان می‌گذرد، جناب صَدیق ارجمند و برادر گرامی، سالک پختهٔ واصل، و رهبر راه رفته مُجدّ و مشتاق، حاوی اسرار إلهیّة، آقای حاجّ محمّد حسن بیاتی همدانی است که در سفر اخیر مرحوم انصاری به أعتاب عالیه در معیّت ایشان

دست خود برای آنان غذا و لباس و فراش می‌برد، و در اخفای این امور به حدّی دقیق بود که حتّی از شاگردان خاصّ خود مخفی می‌داشت.

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری ـ قدّس سرّه ـ یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین قدم می‌زد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرّفی می‌نمود، سخن به گزاف نرفته است.

مرحوم انصاری ـ رحمه الله ـ مدّت بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالأخره به واسطهٔ عارضهٔ قلبی در روز جمعه، دوّم شهر ذوالقعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریّه قمریّه، دعوت الَهی را لبّیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود. در تشییع جنازهٔ او تعطیل عمومی شد و اکابر علمای متّقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم برپا بود. جنازهٔ او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به خاک سپردند.»

*. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۰٤.

بوده، و جزء شاگردان وی محسوب می‌شده است.[1]

ایشان می‌گویند:

«روزی که با مرحوم استاد انصاری و شاگردانشان به کوفه برای أعمال مسجد کوفه می‌رفتیم. در هنگام مراجعت با واگن آمدیم؛ واگن‌های دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت می‌کرد. حضرت آقای انصاری با شاگردان همه در طبقهٔ اوّل نشستند. من که در آخر آنها بودم چون وارد شدم، این طبقه پر شده بود؛ لذا به طبقهٔ بالا رفتم؛ و دیدم آن طبقه خالی است، فقط یک سیّد جلیل المنزله و عظیم القدر و نورانی در صدر واگن نشسته است، چون چشمش به من افتاد؛ فرمود: "بیا! بیا اینجا!" من سلام کردم و در کنار وی نشستم.

از احوال من پرسید و بسیار به من محبّت کرد و گرم گرفت، و تا به نجف

---

[1] مرحوم آقای حاج محمّد حسن بیاتی ـ رضوان الله علیه ـ که از زمرهٔ مبرّزترین شاگردان مرحوم انصاری همدانی به شمار می‌رفت، در سنه ۱٤۰۸ ه. ق به رحمت خدا پیوسته و رحل اقامت خویش را در دیار باقی گسترانید و جنب مزار مرحوم انصاری مدفون گردید. (محقّق)

رسیدیم پیوسته با من گفتگو داشت؛ و دستوراتی به من داد و فرمود: "به اینها عمل کن!" و من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان شیفته و دلباختهٔ او شدم که قابل وصف نیست!

واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری که با شاگردان در طبقهٔ پایین بودند، پیاده شدند و رفتند؛ و من که در طبقهٔ بالا بودم و دنبال آن سیّد جلیل می‌آمدم، و او نیز خیلی آرام و آهسته پایین می‌آمد. چون به پایین رسیدم، از او خداحافظی کردم و رفتم تا خود را به آقای انصاری برسانم؛ تا چشم ایشان به من افتاد، فرمود: آیا آن سیّد را شناختی؟!

عرض کردم: نه، ولی بسیار عظیم و کریم و عالمی بود از عظمت و متانت و تمکین!

فرمود: ایشان قاضیّ است. آیا به تو دستوری هم دادند؟!

عرض کردم: آری، چنین و چنان!

فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟!

عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت شما هستم، منوط به اذن شماست!

فرمود: أحسنت، راه همین است!»

جناب برادر ارجمند آقای حاج محمّد حسن بیاتی می‌فرمایند:

«همان تخمی که در آن چند لحظه مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر نشست؛ و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال مرحوم انصاری و اتّصال با حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد، چنان رو به تزاید و رشد و نموّ است که در هر لحظه، توحید حضرت حقّ مشهود، و عالم بقاء بعد الفناء نصیب، و بحول و قوّهٔ حضرت أحدیّت، جامعیّت أسماء و صفات، و طلوع مقام ولایت از کنه ذات، از آثار و نتایج آن است.»[1]

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٧.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

فنای مرحوم قاضی در توحید

قضیّه‌ای را از ایشان (مرحوم قاضی) آقایان نجف نقل می‌کردند، نه یک نفر و دو نفر بلکه بیشتر، و بعداً من (علاّمه طباطبایی) خودم از ایشان پرسیدم، تصدیق نمودند که همین‌طور است.

مرحوم قاضی مریض بوده است، و در منزلی که داشتند در ایوان منزل نشسته بودند. و کسالت ایشان پادرد بوده است، به حدّی که دیگر پا جمع نمی‌شد و حرکت نمی‌کرد.

در این حال بین دو طائفهٔ ذِکُرْتْ و شِمِرْتْ در نجف أشرف جنگ بود؛ و بام‌ها را سنگر کرده بودند و پیوسته به یکدیگر از روی بام‌ها تیراندازی می‌کردند، و از این طرف شهر با طرف دیگر شهر با همدیگر می‌جنگیدند.

ذکرت‌ها غلبه نموده و طائفهٔ شمرت‌ها را عقب می‌زدند، و همین‌جور خانه به خانه، پشت بام به پشت بام می‌گرفتند و جلو می‌آمدند. در پشت بام ایشان نیز طائفهٔ شمرت‌ها سنگر گرفته بودند و از روی بام به ذکرت‌ها می‌زدند. چون ذکرتی‌ها غلبه کردند، بر این پشت بام آمدند و دو نفر از شمرتی‌ها را در روی بام کشتند؛ و

مرحوم قاضی هم در ایوان نشسته و تماشا می‌کنند. و چون ذکرتی‌ها بام را تصرّف کردند و شمرتی‌ها عقب نشستند، آمدند در حیاط خانه، و خانه را تصرّف

کردند، و دو نفر از شمرتی‌ها را در ایوان کشتند، و دو نفر دیگر را در صحن خانه کشتند که مجموعاً در خانه شش نفر کشته شدند.

و مرحوم قاضی می‌فرموده است:

«وقتی که آن دو نفر را در پشت بام کشتند، از ناودان مثل باران همین‌طور داشت خون پایین می‌آمد. و من همین‌طور نشسته‌ام بر جای خود و هیچ حرکتی هم نکردم. و بعد از این بسیار، ذکرتی‌ها ریخته بودند در داخل اطاق‌ها، و هرچه به‌دردخور آنان بود جمع کرده و برده بودند.»

بلی، لطفش این بود که مرحوم قاضی می‌گفت: من حرکت نکردم؛ همین‌جور که نشسته بودم، نشسته بودم تماشا می‌کردم. می‌گفت: از ناودان خون می‌ریخت، و در ایوان دو کشته افتاده بود، و در صحن حیاط نیز دو کشته افتاده بود؛ و من تماشا می‌کردم.

این حالات را فَنای در توحید[1] گویند، که در آن حال شخص سالک غیر از خدا چیزی را نمی‌نگرد، و تمام حرکات و افعال را جلوهٔ حق مشاهده می‌کند.[2]

---

[1] ۱ رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مهر تابان، ص ۲۴۲ و ۲۵۱ و ۲۶۶ و ۲۹۱؛ روح مجرّد، ص ۱۹۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۳۸.

[2] مهر تابان، ص ۳۱۷.

«بیایید ای موحّدین توحید افعالی!»

قضیّهٔ دیگری در نزد مرحوم قاضی پیش‌آمد کرد که ما (علاّمه طباطبایی) خود حاضر و ناظر بر آن بودیم، و آن این است که:

«یکی از دوستان مرحوم قاضی حجره‌ای در مدرسهٔ هندی بخارایی معروف در نجف داشت، و چون ایشان به مسافرت رفته بود حجره را به مرحوم قاضی واگذار نموده بود که ایشان برای نشستن و خوابیدن و سایر احتیاجاتی که دارند از آن استفاده کنند.

مرحوم قاضی هم روزها نزدیک مغرب می‌آمدند در آن حجره، و رفقای ایشان می‌آمدند و نماز جماعتی بر پا می‌کردند، و مجموع شاگردان هفت هشت ده نفر بودند. و بعداً مرحوم قاضی تا دو ساعت از شب گذشته می‌نشستند و مذاکراتی می‌شد و سؤالاتی شاگردان می‌نمودند و استفاده می‌کردند.

یک روز در داخل حجره نشسته بودیم، مرحوم قاضی هم نشسته و شروع کردند به صحبت کردن دربارهٔ توحید افعالی. ایشان گرم سخن گفتن دربارهٔ توحید افعالی و توجیه کردن آن بودند که در این اثناء مثل اینکه سقف آمد پایین؛ یک طرف اطاق راه بخاری بود، از آنجا مثل صدای هارّ هارّی شروع کرد به ریختن، و سر و صدا و گرد و غبار فضای حجره را گرفت. جماعت شاگردان و آقایان همه برخاستند و من هم برخاستم، و رفتیم تا دم حجره که رسیدیم دیدم شاگردان دم در ازدحام کرده و برای بیرون رفتن همدیگر را عقب می‌زدند. در این حال معلوم شد که این‌جورها نیست، و سقف خراب نشده است. برگشتیم و نشستیم؛ همه در سر جاهای خود نشستیم. و مرحوم آقا (قاضی) هم هیچ حرکتی نکرده و بر سر جای خود نشسته بودند، و اتّفاقاً آن خرابی از بالا سر ایشان شروع

شد.

ما آمدیم دوباره نشستیم. آقا فرمود: "بیایید ای موحّدین توحید افعالی!"

بله بله، همهٔ شاگردان منفعل شدند و معطّل ماندند که چه جواب گویند؟ مدّتی نشستیم، و ایشان نیز دنبال فرمایشاتشان را دربارهٔ همان توحید افعالی به پایان رساندند. آری! آن روز چنین امتحانی داده شد. چون مرحوم آقا در این‌باره مذاکره داشتند، و این امتحان دربارهٔ همین موضوع پیش آمد، و ایشان فرمودند: "بیایید ای موَحّدین توحید افعالی!"

بعداً چون تحقیق به عمل آمد معلوم شد که این مدرسه متّصل است به مدرسهٔ دیگر، به طوری که اطاق‌های این مدرسه تقریباً متّصل و جفت اطاق‌های آن مدرسه بود، و بین اطاق این مدرسه و آن مدرسه فقط یک دیواری در بین فاصله بود.

قرینهٔ اطاقی که ما در آن نشسته بودیم، در آن مدرسه، سقف بخاریش ریخته بود و خراب شده بود. و چون اطاق این مدرسه از راه بخاری به بخاری اطاق آن مدرسه راه داشت، لذا این سر و صدا پیدا شد، و این گرد و غبار از محلّ بخاری وارد اطاق شد. بله، این‌جور بود، یک امتحانی دادیم.»[1]

جامعیّت پیامبر اکرم نسبت به مقام بقاء بعد از فناء

[علاّمه طهرانی]: آیا همان‌طور که راجع به مرحوم قاضی می‌فرمودید: در قضیّه ذِکُرت و شِمِرت و یا در قضیّه خراب شدن سقف بخاری مجاور اطاق؛ این تماشای رسول الله در اثر توحید افعالی بوده است که تمام این وقایع را چون از حقّ متعال می‌دید، لذا تحمّل و صبر می‌نمود؟

علاّمه طباطبایی: «نه! حال رسول الله از آن حالات مرحوم قاضی عالی‌تر و بهتر بوده است، چون رسول خدا به مقام بقاء بعد از فناء رسیده بودند؛ و در این مقام آثار و خصوصیّات عالم کثرت از احساس دردها، مرض‌ها، تألّمات و

---

[1] همان مصدر، ص ۳۱۸.

غصّه‌های روحی همه به‌جای خود محفوظ است؛ و در عین حالِ وحدت و آثار و علائم توحیدی، تمام جهات عالم کثرت بجمیع خصوصیّاتِها در آن حضرت مشهود بود.

و لذا در فوت فرزندشان ابراهیم، اشک از دیدگان آن حضرت جاری بود و آن را از آثار رحمت خدا می‌دانستند؛ ولی در عین حال چون این قضیّه از جانب خدا بود، جز حقّ چیزی نمی‌گفتند و به رضای خدا راضی و تسلیم بودند.

و در آن حال فرمودند:

العَینُ تَدمَعُ و القَلبُ یَحزَنُ و لا نَقولُ إلّا حَقًّا و إنّا بِكَ یا إبراهیمُ لَمَحزونونَ.[1]

و بنابراین ایشان با اطّلاع از این جریانات بیشتر ناراحت می‌شدند، و بهتر و

---

[1] مسکّن الفؤاد، ص ۱۰۱، با قدری اختلاف.

پر اثرتر آثار و خصوصیّات این جهات را ادراک می‌کردند؛ ولیکن چون از طرفی داریم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.[1] تحمّل و صبر می‌فرمودند؛ و جام شکیبایی و استقامت هیچ‌گاه لبریز نمی‌شد.»[2]

فتح باب تجلّیات ذاتیّهٔ[3] مرحوم قاضی توسّط

---

[1] ۱ سوره القلم (٦٨) آیه ٤. ترجمه: «و ای پیامبر، حقّاً و تحقیقاً تو دارای اخلاق بزرگ و عظیمی هستی!»

[2] مهرتابان، ص ۳۲۷.

[3] الله شناسی، ج ۱، ص ۲۰٦؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۷۰، تعلیقه:

«اقسام تجلّیات بر چهار گونه است:

اوّل تجلّیات فعلیّه: و آن چنان است که سالک، فعلی را که از او سر می‌زند از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از موجودی دیگر می‌یابد. یا آنکه فعلی را که از مردم سر می‌زند آن را از آنها نمی‌بیند، بلکه آن را قائم به دیگری ادراک می‌کند؛ مثل آنکه ادراک کند تمام حرکات و سکون و رفت و آمد و تکلّم مردم، همه و همه قائم به یک ذات است و بس.

دوّم تجلّیات صفاتیّه: و آن چنان است که سالک صفتی را که راجع به اوست از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از ذات دیگری ادراک می‌کند؛ مثلاً سخنی را که می‌شنود خود را شنونده نمی‌یابد، بلکه سامع را دیگری می‌بیند. یا چیزی را که می‌بیند خود را بیننده آن نمی‌بیند، بلکه موجود دیگری را بیننده می‌بیند. و هم‌چنین نسبت به صفات دیگر؛ و هم‌چنین صفاتی که در سایر افراد مردم است، همه آنها را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات از دیگری ادراک می‌کند.

سوّم تجلّیات ذاتیّه: و آن چنان است که سالک صفت را با قیّوم آن مَعاً به طور اسم ادراک می‌کند؛ مثلاً در موقعی که می‌شوند، سمع و شنونده را ذات دیگری می‌یابد، و حیّ و علیم و بصیر و قدیر را دیگری ادراک می‌کند. و هم‌چنین در بقیّهٔ موجودات و سایر افراد مردم اسماء را از آنها نمی‌بیند، بلکه همه اسماء را اسم خدا می‌یابد.

چهارم تجلّی ذات: و آن چنان است که سالک اصل حقیقت وجود خود را یا موجود دیگر یا همهٔ موجودات را از ذات اقدس حقّ می‌بیند. و در بعضی

حضرت أباالفضل العبّاس

و امّا حضرت أباالفضل العبّاس علیه السّلام را شاگردان ایشان، کعبهٔ اولیاء می گفتند.

از اصطلاحات این تجلّی را نیز تجلّیات ذاتیّه گویند.»

توضیح آنکه: مرحوم قاضی پس از سیر مدارج و معارج و التزام به سلوک و مجاهدهٔ نفس و واردات قلبیّه و کشف بعضی از حجاب‌های نورانی، چندین سال گذشته بود و هنوز وحدت حضرت حقّ تعالی تجلّی ننموده و یگانگی و توحید وی در همهٔ عوالم در پس پردهٔ خفا باقی بود، و مرحوم قاضی به هر عملی که متوسّل می‌شد این حجاب گشوده نمی‌شد.

تا هنگامی که ایشان از نجف به کربلا برای زیارت تشرّف پیدا کرده و پس از عبور از خیابان عبّاسیّه (خیابان شمالی صحن مطهّر) و عبور از در صحن، در آن دالانی که میان در صحن و خود صحن است و نسبتاً قدری طویل است، شخص دیوانه‌ای با ایشان می‌گوید: «أبوالفضل کعبهٔ اولیاء است.»

مرحوم قاضی همین‌که وارد رواق مطهّر می‌شود در وقت دخول در حرم، حال توحید به او دست می‌دهد و تا ده دقیقه باقی می‌ماند؛ و سپس که به حرم حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام مشرّف می‌گردد، در حالی‌که دست‌های خود را به ضریح مقدّس گذاشته بود، آن حال قدری قوی‌تر دست می‌دهد و مدّت یک ساعت باقی می‌ماند؛ دیگر از آن به بعد مرتّباً و متناوباً و سپس متوالیاً حالت توحید برای ایشان

بوده است.

رَزَقَنا بمحمّدٍ و أهلِ بَيتِه و بحقّ الحسين و أخيه أبی‌الفضلِ العبّاسِ كَما رَزَقَه بِهم و جَعَلَنا مِنَ المُتَّبِعينَ بِمِنهاجِه فی فَقرِه إلی اللهِ و تَبَتُّلِهِ إلَيه، و رحمةُ اللهِ و بركاتُه [عليه].[1]

سؤال طلبه‌ای از مرحوم قاضی راجع به واقعیّت وجود

یکی از دوستان ما که از طلاّب نجف بود، و سالیانی ادراک محضر مرحوم قاضی ـ أعلی الله مقامه ـ را نموده بود، برای حقیر می‌گفت:

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٣.

«قبل از اینکه با حضرت ایشان آشنا شوم، هر وقت ایشان را می‌دیدم، خیلی دوست می‌داشتم؛ و چون در سلوک و رسیدن به لقاء الله و کشف وحدت حضرت حقّ شک داشتم، لهذا از رفتن به محضر ایشان کوتاه می‌آمدم. تا وقتی یکی از دوستان شیرازی ما از شیراز دو دینار فرستاد تا من خدمت ایشان تقدیم کنم.

مرحوم قاضی نمازهای جماعت خود را در منزل خودشان با بعضی از رفقاء و دوستان سلوکی به جماعت می‌خواندند. من در موقع غروب به منزل ایشان رفتم تا هم نماز را به جماعت با ایشان ادا کنم و هم آن وجه را به محضرشان تقدیم کنم.

مرحوم قاضی نماز مغرب را در اوّل غروب آفتاب، یعنی به مجرّد استتار قرص خورشید، طبق نظر و فتوای خودشان به جماعت خواندند. و الحق نماز عجیب و با حال و توجّهی بود. بعداً نوافل و تعقیبات را به‌جای آوردند؛ و آن قدر صبر کردند، تا زمان عشاء رسید. آنگاه نماز عشاء را نیز با توجّهی تامّ و طمأنینه و آداب خاصّ خود به‌جای آوردند، که حقّاً در من مؤثّر واقع شد.

پس از نماز عشاء من جلو رفتم، و در حضورشان نشستم، و سلام کردم و دست ایشان را بوسیدم. و آن دو دنیار را تقدیم کردم؛ و در

ضمن عرض کردم: آقا! من می‌خواهم سؤالی از شما بکنم، آیا اجازه می‌فرمایید؟

مرحوم قاضی ـ أعلی الله مقامه ـ فرمود:

"بگو فرزندم!"

عرض کردم: می‌خواهم ببینم آیا ادراک توحید، و لقاء الله و سیری که شما در وحدت حقّ دارید، حقیقت است یا امر تخیّلی و پنداری؟!

مرحوم قاضی رنگش سرخ شد، و دستی به محاسنش کشید و گفت:

"ای فرزندم! من چهل سال است با حضرت حقّ هستم، و دم از او می‌زنم؛ این پندار است؟!"

من خیلی خجالت کشیدم و شرمنده شدم؛ و فوراً خداحافظی کردم و بیرون آمدم.»[1]

ملاقات با حضرت بقیّة الله الأعظم

مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

«مرحوم آقای سیّد محمّد حسن قاضی ـ رحمة الله علیه ـ (فرزند عارف بالله مرحوم سیّد علی قاضی) کتابی در شرح احوال والد خود به رشتهٔ تحریر آورده‌اند و در آنجا جریان ارتحال مرحوم قاضی و صحبت‌های ایشان در شب وفات را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند:

"مرحوم قاضی به من فرمود:

پنجره و درب اطاق را ببند و پرده را بینداز که کسی درون اطاق را ننگرد و خود به منزل خویش برو و فردا صبح به اینجا برگرد!"

مرحوم آقا سیّد محمّد حسن قاضی فرمودند:

"من پنجره‌ها و درب اطاق را بستم و پرده‌ها را انداختم و از اطاق خارج شدم و قبل از خروج از منزل به بعضی از کارهای منزل مرحوم قاضی پرداختم؛ ناگاه متوجّه صدای صحبت دو نفر در اطاق مرحوم قاضی شدم در حالی‌که می‌دانستم

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ۲۲۹.

هیچ‌کسی وارد منزل ایشان نشده است و صدای فرد دوّم صدای یک مرد بود، نه یک زن! با تعجّب آمدم پشت درب اطاق تا ببینم چه کسی با مرحوم قاضی سخن می‌گوید و خواستم وارد اطاق شوم، احساس کردم نمی‌توانم و گویا مانعی مرا از رفتن باز می‌دارد، ولی هرچه دقّت و توجّه کردم متوجّه مفاهیم سخنان آن دو نشدم، و پس از یأس از ادراک صحبت‌های ایشان، منزل والد را به قصد منزل خود ترک کردم و فردا صبح که به منزل والد مراجعت کردم دیدم مرحوم قاضی از دنیا رحلت کرده است.“»

این حقیر (سیّد محمّد محسن طهرانی) پس از شنیدن این مطالب از مرحوم والد، به ایشان عرض کردم: آن فردی که با مرحوم قاضی در آن شب صحبت می‌کرد حضرت آقای حدّاد بودند؟

مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ فرمودند:

«خیر، ایشان حضرت بقیّة الله أرواحُنا فداه بودند.»[1]

تقلید از مرحوم قاضی به دستور امام زمان علیه السّلام

آقای سیّد هاشم هندی (رضوی) نقل کرد که:

«یکی از سادات محترم هند به نام سیّد علی نقی هندی، از هند برای تحصیل علوم دینیّه به نجف أشرف می‌آید و در آن‌وقت مقارن می‌شود با فوت مرحوم آقا سیّد محمّد کاظم یزدی و سپس آقای میرزا محمّد تقی شیرازی، و می‌بیند که رساله‌های بسیاری از طرف افراد بسیاری طبع شده است، و طلاّب آن رساله‌ها را در هنگام خروج مردم از صحن مطهّر کربلا به مردم مجّانی می‌داده‌اند و در اعطای آنها تنافس می‌نمودند. این منظره برای آقا سیّد علی نقی دچار اشکال و شبهه می‌گردد و امر تقلید بر او سخت می‌شود و

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱٦، تعلیقه.

نمی‌داند که از چه شخصی تقلید کند؟

بالأخره با خود قرار می‌گذارد به حضرت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه متوسّل گردد و برای حلّ این معضله از ایشان راهنمایی بخواهد که شخصی را برای تقلید او معرّفی کنند، و برای این مهمّ با خود قرار می‌گذارد که یک اربعین در مسجد سهله اقامت کند و به عبادت مشغول باشد تا کشف مطلب شود.

هنوز چهل روز به پایان نرسیده بود که ناگاه دید یک نور بسیار قوی در مقام حضرت حجّت ارواحنا فداه ظاهر شد که آن نور، نور امام زمان بود، و آن نور اشاره کرد به سیّدی که تنها در مقام نشسته بود و گفت: "از این سیّد تقلید کن!"

سیّد علی نقی نگاه کرد و دید این سیّد آقای حاج میرزا علی آقای قاضی هستند و آن نور ناپدید شد؛ ولی می‌گوید: من با خود گفتم: این معرّفیِ این سیّد به من بود و این تنها کافی نیست، باید خود این سیّد هم نزد من بیاید و بگوید: حضرت امام زمان امر تقلید تو را به من ارجاع نمودند.

و لذا از مسجد سهله بیرون آمدم و به مسجد کوفه درآمدم و در آنجا معتکف شدم تا زمانی‌که این امر تحقّق یابد و حضرت ولی‌ّعصر به آن سیّد بگویند: برو به نزد سیّد علی نقی و او را از این امر مطّلع گردان!

یک‌روز که در مسجد کوفه نشسته بودم، مرحوم قاضی به نزد من آمد و فرمود:

"در احکام دین، هرچه می‌خواهی از من بپرس و بدان عمل کن؛ ولی این قضیّه را نزد احدی فاش مساز!"

سیّد علی نقی می‌گفت: از آن به بعد من از آن سیّد تقلید می‌کردم و هر مسأله‌ای پیش می‌آمد از او می‌پرسیدم، تا زمانی که مرحوم قاضی فوت کرد؛ از آن به بعد نسبت به هر مسأله‌ای که پیش می‌آید و من حکمش را نمی‌دانم در خواب، مرحوم قاضی به سراغ من می‌آید و حکم آن را

به من می‌فرماید.»[1]

«در هرچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای»

مرحوم علاّمه آیة الله طباطبایی ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمودند:

«یک روز که در محضر مبارک مرحوم قاضی بودیم و ایشان برای رفقای خصوصی از عالم توحید و کیفیّت نزول نور حق بر مظاهر عالم امکان و وحدت حقّهٔ حقیقیّهٔ إلهیّه بیاناتی بس شگفت‌انگیز داشتند، و خود چنان گرم سخن بودند که مشاهدات غیبیّه در سیمایشان مشهود، و حالت نوشیدن شراب طهور از وجناتشان

[1] همان مصدر، ص ۸۸.

دیده می‌شد، و چنان غرقهٔ احوال و واردات بودند که گویی غیر از خدا و أسماء و صفات و افعال او در عالم وجود ابداً چیزی نیست و عالم اعتبار و کثرت جز تخیّلی بیش نه؛ در این حال این بیت را خواندند و دم فرو بستند:

در اینجا ما فهمیدیم که از اوّل کلامشان تا به آخر که از حقّ و مظاهر توحید وی در نزول نور ذات در شبکه‌های عالم امکان بحث داشته‌اند، روی گفتارشان با ما بوده است.»[1]

«همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست»

[آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی] فرمودند:

«فلان کس ـ یکی از شاگردان جوان که اخیراً به خدمت مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ مشرّف شده بود و طبق دستور عمل می‌کرد، ولی مدّتی گذشته بود و برای وی فتح بابی نشده بود ـ روزی برای من گفت:

"یک روز در میان راه که به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم با خود فکر می‌کردم که: چون آقا میرزا علی آقا قاضی پیر شده است شاید از عهدهٔ

---

[1] دیوان اوحدی مراغه‌ای، غزل ۷۴۹، با قدری اختلاف.

تربیت شاگرد برنیاید، خوب است حرکت کنم به همدان و به خدمت آقای حاج شیخ جواد انصاری مشرّف گردم و از او فتح باب طلب نمایم، چرا که او نسبتاً سر حال است و با شاگردان بیشتر می‌تواند مشغول باشد؛ همین‌که وارد شدم و سلام کردم و نشستم، مرحوم قاضی فرمود:

من چنان شرمنده شدم و سر خود را پایین انداختم که تا وقت آمدن خجل و شرمگین بودم.“»[1]

شواهدی در تحقّق طیّ الارض نسبت به مرحوم قاضی

[علاّمه طباطبایی] فرمودند:

«مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ همیشه در ایّام زیارتی از نجف أشرف به کربلا مشرّف می‌شد و هیچ‌گاه کسی ندید که او ماشین سوار شود، و از این سِرّ احدی مطّلع نشد جز یک نفر از کسبهٔ بازارِ ساعت (بازار بزرگ) که به مشهد مقدّس مشرّف شده بود و مرحوم قاضی را در

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳٦.

مشهد دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامهٔ خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند؛ آن مرد چون به نجف آمد افشاء کرد که: "من آقای قاضی را در مشهد دیدم." مرحوم قاضی خیلی عصبانی شدند و گفتند: "همه می‌دانند که من در نجف بوده‌ام و مسافرتی نکرده‌ام."»

[علاّمه طهرانی]: این داستان را سابقاً برای بنده، دوست معظّم حقیر، جناب حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمّد رضا خلخالی ـ دامت برکاته ـ که فعلاً از علمای نجف أشرف هستند، نقل کرده‌اند. آقای خلخالی آقازادهٔ مرحوم مغفور حجّة الإسلام آقا حاج سیّد آقا خلخالی و ایشان آقازادهٔ مرحوم مغفور حجّة الإسلام آقای حاج سیّد محمّد خلخالی است که از مقیمین نجف أشرف و از زهّاد و عبّاد و معاریف آن زمان بوده‌اند. و نقل آقای خلخالی این تتمّه را داشت که:

«چون آن مرد کاسب از مشهد مقدّس به نجف أشرف مراجعت کرد، به رفقای خود گفت: "گذرنامهٔ من دچار اشکال بود و در شهربانی درست نمی‌شد، و من برای مراجعت، به آقای قاضی متوسّل شدم و گذرنامه را به ایشان دادم و ایشان گفتند:

فردا برو شهربانی و گذرنامه‌ات را بگیر!

من فردای آن روز به شهربانی مراجعه کردم، شهربانی گذرنامهٔ مرا اصلاح کرده و حاضر نموده بود؛ گرفتم و به نجف برگشتم.“

دوستان آن مرد گفتند: آقای قاضی در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند. آن مرد خودش نزد مرحوم قاضی آمد و داستان خود را مفصّلاً برای آقای قاضی گفت، و مرحوم قاضی انکار کرده و گفت: ”همهٔ مردم نجف می‌دانند که من مسافرت نکرده‌ام.“ آن مرد نزد فضلای آن عصر نجف أشرف، چون آقای حاج شیخ محمّد تقی آملی و آقای حاج شیخ علی محمّد بروجردی و آقای حاج سیّد علی خلخالی و نظائرهم آمد و داستان را گفت.

آنها به نزد مرحوم قاضی آمده و قضیّه را بازگو کردند، و مرحوم قاضی انکار کرد. و آنها با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها یک جلسهٔ اخلاقی ترتیب داده و درس اخلاق برای آنها بگوید.

در آن زمان، مرحوم قاضی بسیار گمنام بود، و از حالات او اَحدی خبر نداشت؛ و بالأخره قول داد برای آنها یک جلسهٔ درس اخلاق معیّن کند، و جلسه ترتیب داده شد.

راجع به دارا بودن طیّ الارض[1] نسبت به مرحوم قاضی دو شاهد دیگر موجود است:

اوّل آنکه: حضرت علاّمه طباطبایی و حضرت آقای قوچانی هر دو فرمودند که:

«عادت مرحوم قاضی در ماه‌های مبارک رمضان این بود که ساعت چهار از شب گذشته در منزل، رفقای خود را می‌پذیرفتند و مجلس اخلاق و موعظهٔ ایشان تا ساعت شش از شب گذشته طول می‌کشید. در دههٔ اوّل و دوّم چنین بود، ولی در دههٔ سوّم ایشان مجلس را تعطیل می‌کرد و تا آخر ماه رمضان هیچ‌کس ایشان را

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون حقیقت طیّ الأرض رجوع شود به مهر تابان، ص ۳۷۰.

نمی‌دید و معلوم نبود کجا هستند. چهار عیال داشت، در منزل هیچ‌یک آنها نبود، در مسجد کوفه و مسجد سهله که بسیاری از شب‌ها در آنجا بیتوته می‌کرد، نبود.»

این قضیّهٔ نبودن را علاوه بر ماه‌های رمضان، حضرت علاّمه طباطبایی در اوقات دیگر نیز نقل می‌کردند.

دوّم آنکه: آقای قوچانی فرمودند:

«یک سفر زیارتی ایشان به کربلا آمده بودند، در موقع مراجعت با هم تا محلّ توقّف سیّارات آمدیم. ازدحام جمعیّت برای سوار شدن به نجف بسیار بود، به طوری که مردم در موقع سوار شدن از سر و دوش هم بالا می‌رفتند. مرحوم قاضی که دید چنین است، با کمال خون‌سردی به کنار گاراژ رفته و پشت به دیوار روی زمین نشست و مشغول جیگاره کشیدن شد. ما مدّتی در کنار ماشین‌هایی که می‌آمدند و مسافرین را سوار می‌کردند صبر کردیم و بالأخره با هر کوششی بود خود را به داخل سیّاره‌ای وارد کردیم و آمدیم به نجف و از مرحوم قاضی خبری نداشتیم.»

البتّه تمام این مسائل احتمالاتی است برای طیّ الارض داشتن مرحوم قاضی؛ ولی نه از خود

ایشان و نه از غیر ایشان به صراحت نقل نشده است.[1]

میراندن مار توسّط مرحوم قاضی و نمونه‌ای از تجلّی اسم «المُمیت»

چندین نفر از رفقا و دوستان نجفی ما از یکی از بزرگان علمی و مدرّسین نجف أشرف نقل کردند که او می‌گفت:

«من دربارهٔ مرحوم اُستاد العلماء العاملین و قدوة أهل الحقّ و الیقین و السیّد الأعظم والسّند الأفخم و طود أسرار ربِّ العالمین آقای حاج میرزا علی آقا قاضی طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ و مطالبی که از ایشان أحیاناً نقل می‌شد و احوالاتی که به گوش می‌رسید در شکّ بودم.

[1] مهر تابان، ص ۳۷۱.

با خود می‌گفتم آیا این مطالبی که اینها دارند درست است یا نه؟ این شاگردانی که تربیت می‌کنند و دارای چنین و چنان از حالات و ملکات و کمالاتی می‌گردند، راست است یا تخیّل؟

مدّت‌ها با خود در این موضوع حدیث نفس می‌کردم و کسی هم از نیّت من خبری نداشت. تا یک‌روز رفتم مسجد کوفه برای نماز و عبادت و بجای آوردن بعضی از اعمالی که برای آن مسجد وارد شده است.»

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ به مسجد کوفه زیاد می‌رفتند و برای عبادت در آنجا حجرهٔ خاصّی داشتند، و زیاد به این مسجد و مسجد سهله علاقه‌مند بودند، و بسیاری از شب‌ها را به عبادت و بیداری در آنها به روز می‌آوردند.

می‌گوید:

«در بیرون مسجد به مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ برخورد کردم و سلام کردیم و احوال‌پرسی از یکدیگر نمودیم و قدری با یکدگر سخن گفتیم تا رسیدیم پشت مسجد، در این‌حال در پای آن دیوارهای بلندی که دیوارهای مسجد را تشکیل می‌دهد در طرف قبله در خارج مسجد در بیابان، هر دو با هم روی زمین نشستیم تا قدری رفع خستگی کرده و

سپس به مسجد برویم.

با هم گرم صحبت شدیم، و مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ از اسرار و آیات الهیّه برای ما داستان‌ها بیان می‌فرمود، و از مقام اجلال و عظمت توحید و قدم گذاردن در این راه، و در اینکه یگانه هدف خلقت انسان است مطالبی را بیان می‌نمود و شواهدی اقامه می‌نمود. من در دل خود با خود حدیث نفس کرده و گفتم که: واقعاً ما در شکّ و شبهه هستیم و نمی‌دانیم چه خبر است؟ اگر عمر ما به همین منوال بگذرد وای بر ما! اگر حقیقتی باشد و به ما نرسد وای بر ما! و از طرفی هم نمی‌دانیم که واقعاً راست است تا دنبال کنیم.

در این‌حال مار بزرگی از سوراخ بیرون آمد و در جلوی ما خزیده به موازات دیوار مسجد حرکت کرد. چون در آن نواحی مار بسیار است و غالباً مردم آنها را

می‌بینند، ولی تا به‌حال شنیده نشده است که کسی را گزیده باشند. همین‌که مار در مقابل ما رسید و من فی الجمله وحشتی کردم، مرحوم قاضی ـ رحمة اللَه علیه ـ اشاره‌ای به مار کرده و فرمود: "مُتْ بِإذْنِ اللَهِ!" «بمیر به اذن خدا!» مار فوراً در جای خود خشك شد.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ بدون آنکه اعتنایی کند شروع کرد به دنبالهٔ صحبت که با هم داشتیم، و سپس برخاستیم رفتیم داخل مسجد. مرحوم قاضی اوّل دو رکعت نماز در میان مسجد گزارده و پس از آن به حجرهٔ خود رفتند. و من هم مقداری از اعمال مسجد را بجای می‌آوردم، و در نظر داشتم که بعد از بجا آوردن آن اعمال به نجف أشرف مراجعت کنم.

در بین اعمال ناگاه به خاطرم گذشت که آیا این کاری که این مرد کرد واقعیّت داشت یا چشم‌بندی بود، مانند سحری که ساحران می‌کنند؟ خوب است بروم ببینم مار مرده است یا زنده شده و فرار کرده است؟! این خاطره سخت به من فشار می‌آورد تا اعمالی که در نظر داشتم به اتمام رسانیدم، و فوراً آمدم بیرون مسجد در همان محلّی که با مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نشسته بودیم، دیدم مار

خشک شده و به روی زمین افتاده است؛ پا زدم به آن دیدم ابداً حرکتی ندارد.

بسیار منقلب و شرمنده شدم، برگشتم به مسجد که چند رکعتی دیگر نماز گزارم، نتوانستم؛ و این فکر مرا گرفته بود که واقعاً اگر این مسائل حقّ است، پس چرا ما ابداً بدان‌ها توجّهی نداریم.

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ مدّتی در حجرهٔ خود بود و به عبادت مشغول، بعد که بیرون آمد و از مسجد خارج شد برای نجف، من نیز خارج شدم. درِ مسجد کوفه باز به هم برخورد کردیم. آن مرحوم لبخندی به من زده و فرمود: "خب آقاجان! امتحان هم کردی، امتحان هم کردی؟"»[1]

رفع وحشت و دهشت زوّار مسجد سهله با دعای مرحوم قاضی رحمة الله علیه

آقای شیخ جواد سَهلاوی ـ رحمة الله علیه ـ گفتند:

«یک روز که مرحوم قاضی در مسجد سهله بودند، خدمتشان عرض کردم: اینجا بعضی اوقات دزد می‌آید و غالباً هم با اسلحه و

---

[1] معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۳۱.

خنجرند؛ گرچه زوّار شب در مسجد چیز مهمّی ندارند که ایشان ببرند، امّا دهشت و وحشتی آنان را فرا می‌گیرد که عبادت شب، دیگر بر آنان مشکل می‌گردد. از شما تقاضا دارم دعایی بدهید که دیگر نیایند!

فرمودند: "إن‌شاءالله دیگر نمی‌آیند!"

از آن به بعد، دزد در مسجد سهله دیده نشد، با آنکه تا به حال قریب ده سال می‌گذرد.»[1]

رفع گرفتاری از یکی از فرزندان مرحوم قاضی

مرحوم شریعتمدار رشتی (برادر قائم مقام رفیع) از ارادتمندان مرحوم قاضی بود. چون مرحوم قاضی رحلت کرد، در خواب به او گفتند: «یکی از پسران مرحوم قاضی به نام سیّد جعفر، خانه‌اش خراب شده؛ آن را برای او بساز!»

مرحوم شریعتمدار به منزل مرحوم قاضی می‌آید و تمام پسران او را جمع می‌کند ـ مرحوم قاضی چهار زوجه داشته است و کثیر الاولاد بوده است ـ و از نام یکایک آنها پرسش می‌کند و از وضع منزل آنها می‌پرسد تا می‌رسد به فرزندی که نامش سیّد جعفر بوده است، او

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱.

می‌گوید: منزل ما که نیمی از آن مسجد است، خراب شده است و ما در همان منزل مخروبه مسکن داریم.

شریعتمدار آن نیمی که متعلّق به ایشان بوده است تجدید بنا می‌کند و او را در آنجا اسکان می‌دهد، و به نیم دیگر آن که مسجد بوده است تصرّفی به عمل نمی‌آورد.[1]

رفع سوءظنّ و اتّهام از مرحوم قوچانی

حضرت آقای آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ رحمة الله علیه ـ فرمودند:

«وقتی، یک گرفتاری عجیبی برای من در نجف پیدا شد به طوری که قریب سی چهل نفر از أعراب به من سوءظنّی برده بودند و من از وحشت آنان آرام و قرار نداشتم، خواب از چشمان من رفته بود.

مشکل را به محضر مقدّس مرحوم قاضی عرض کردم. ناگهان آن سوءظنّ از میان رفت و بر همه مشهود شد که در اشتباه بوده‌اند! و این رفع اتّهام مِن حیثُ لا نحتسِب بود؛ زیرا بر حَسَب موازین عادی محال به نظر می‌رسید که این عدّهٔ کثیر بدون هیچ سبب و مقدّمه‌ای بر اصل

---

[1] همان مصدر، ص ۹۹.

مطلب واقف گردند.»[1]

اعجازی از مرحوم قاضی در پیدا کردن تسبیح شاه مقصود

آقای شیخ جواد سَهلاوی که از خدّام پاک طینت مسجد سهله هستند، برای من نقل کردند که:

«وقتی در فلکه، از کوفه برای کربلا حرکت کردیم و مردمان زیادی در فلکه بودند، مِن جمله مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ هم در فلکه [بودند] و من با ایشان نیز صحبت می‌نمودم.

نزدیک تُوَیریج[2] من سفرهٔ خود را باز نموده و مقدار نان و غذایی که همراه داشتم خوردم و بقیّهٔ خورده نان را که در ته سفره مانده بود در دریا تکان دادم. پس از مدّتی متوجّه شدم که تسبیح شاه مقصودی که بسیار اعلا و با خود داشتم گم شده است، هرچه تفحّص کردم پیدا ننمودم؛ قضیّه را به آن مرحوم عرض کردم، ایشان فرمودند:

"إن شاء الله پیدا می‌شود، بگو: ﴿إِنَّهُۥ عَلَىٰ

---

[1] همان مصدر، ص ۳۱ و ۸۲.

[2] نام شهری است در چهار فرسخی کربلای معلّی.

رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾.“[1]

من این آیه را خواندم و سپس تسبیح را در سفره‌ای که خود با دست خود در دریا تکان داده بودم پیدا نمودم.»[2]

تأثیر کلام ملکوتی مرحوم قاضی بر نفوس

آقای سیّد ابراهیم کُماری طلبه‌ای بود در نجف أشرف از اهل آذربایجان و بسیار اهل بحث و جدل بود، و تا حیات داشت فقط به درس مرحوم استادنا العلاّمة آیة الله العظمی آقا شیخ حسین حلّی ـ قدّس الله نفسه ـ می‌آمد؛ هم به درس فقه و هم به درس اصول ایشان می‌آمد و به درس شخص دیگری ابداً نمی‌رفت؛ خدایش رحمت کند.

در همان دورانی که حقیر در نجف أشرف مشرّف بودم مریض شد و در منزل بستری شد و حقیر هم روی سوابق مودّت و آشنایی و هم‌درسی به دیدنش رفتم؛ ولی چند روزی بیشتر حیات نداشت و به رحمت حقّ پیوست؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

بسیار مرد غیور و قدری هم عصبانیُّ المزاج بود؛ و غالباً در درس هم داد و بیداد راه

---

[1] سوره الطّارق (٨٦) آیه ٨.

[2] مطلع انوار، ج ٢، ص ٣٠ و ٨٢.

می‌انداخت، امّا استادنا الأجلّ الأکرم شیخ آقا حسین حلّی از میدان به‌در نمی‌رفتند و پاسخش را کاملاً می‌دادند، ولی او غالباً قبول نمی‌کرد و بر گفتار خود مُجدّ بود. از وی نقل شد که گفت:

«من شنیده بودم که مرحوم قاضی مجالسی در منزل دارد و شاگردانی به خصوص دارد که آنها را به عبادت و سجده‌های طویله و رفتن به مسجد کوفه و مسجد سهله و انعزال از عامّهٔ مردم می‌خواند. با خود گفتم: این کارها خلاف شرع است و صوفی‌گری است. من یک روز می‌روم و با او مباحثه می‌کنم و برای او اثبات می‌کنم که این کارها باطل است.

یک روز به منزل ایشان رفتم، دیدم شاگردان دور تا دور اطاق محقّر ایشان نشسته، و ایشان مشغول موعظه می‌باشند؛ من درون اطاق دَم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می‌گفت؛ سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید که چنان حالت دهشت و وحشتی مرا فرا گرفت که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود و در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می‌پنداشتم عزرائیل در کوچه مرا می‌گیرد و قبض روح می‌کند!»[1]

نشان دادن محلّ ورود قافلهٔ حسینی به کربلا

[مرحوم حدّاد می‌فرمودند]:

«[مرحوم قاضی] محلّ ورود قافلهٔ امام حسین علیه السّلام را در ابتدای ورود به کربلا از مدینه، مشخّص نموده بودند؛ و آن مکانی بود در قست شمالی مضجع مبارک که تقریباً فاصلهٔ آن تا صحن مطهّر کم نبود؛ یعنی در حال خروج از در شمالی (در سِدر) و عبور از تمام بازار واقع در آن قسمت، تا برسد به شریعهٔ حسینی، آن محل را ـ قرب مقامی که فعلاً معروف به مقام امام زین العابدین علیه السّلام است ـ معرّفی نموده

---

[1] همان مصدر، ص ۳۷.

و به بعضی از شاگردان خویش نشان داده بودند.»[1]

اخبارمرحوم قاضی از وقایع آینده

حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ دامت برکاته ـ که از اعاظم نجف و وصیّ مرحوم قاضی هستند، در اوقاتی که حقیر در نجف برای تحصیل مشرّف بودم

[1] همان مصدر، ص ٦٣.

(سنهٔ ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۷ هـ . ق) از جمله مطالبی که از مرحوم قاضی نقل کردند این بود که:

«یک بار [آیة الله] آقای حاج آقا روح الله خمینی که برای زیارت به نجف آمده بودند، به خدمت مرحوم قاضی آمدند و در اطاق آن مرحوم که جمعی از تلامذهٔ ایشان از جمله خودِ آقای حاج شیخ عبّاس حضور داشتند، وارد می‌شوند. ایشان سلام می‌کند و می‌نشیند؛ مرحوم قاضی ابداً اعتنایی نمی‌کنند و حتّی از سرِ جای خود تکانی هم نمی‌خورند و هیچ وَقْعی نمی‌گذارند به طوری که این، موجب تعجّب حضّار می‌شود، با آن سوابقی که از استاد خود نسبت به احترام به واردینِ زوّار داشته‌اند.»

آقای حاج شیخ عبّاس می‌گفتند: «در این حال مرحوم قاضی به من گفتند:

"فلان کتاب را بردار و از فلان جا بخوان!"

من که همیشه کتاب‌ها را برای مرحوم قاضی می‌خواندم، برخاستم و از طاقچه آن کتاب را برداشتم و از آنجایی که فرموده بود شروع کردم به خواندن. داستان و سرگذشت پادشاهی بود که نوشته بود و من می‌خواندم تا رسیدیم به جایی که فرمود: "دیگر بس است!" و پس از آن مرحوم قاضی شروع کرد به بیان کردن قضایا و مطالبی که در آن، اشارات و تعریضاتی به [آیة الله] حاج

آقا روح الله بود؛ و ایمائات و اشاراتی بود که فتنه و امتحانی پیش می‌آید.

چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیة الله] حاج آقا روح الله رفتند، و ما همه در تعجّب افتادیم که این قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این بیانات مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود [آیة الله] آقای حاج آقا روح الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم نفهمیدیم آن چه بود.»

در سفری که این حقیر به نجف داشتم بعد از رحلت آیة الله بروجردی و قیام علما بر علیه دولت شاهنشاهی دربارهٔ تصویب‌نامهٔ دخول زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بالأخص نامه‌های شدید حضرت آیة الله خمینی به دولت عَلَم، که نخست وزیر بود، آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی به من گفتند:

«اینک با قیام آیة الله خمینی کم‌کم بیانات مرحوم قاضی در آن مجلس برای ذهن من تداعی می‌شود و مفهوم می‌گردد که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی بوده است.»[1]

خبر دادن مرحوم قاضی از غصب نیمی از منزل مرحوم حدّاد

منزل شخصی ایشان (مرحوم حدّاد) متعلّق به عیالشان بود که أبوالزّوجهٔ ایشان به نام حسین أبوعَمشَه[2] به دخترش هبه کرده، و به جهت آنکه به سادات و بالأخصّ به این دامادش، سیّد هاشم، خیلی علاقه‌مند بود و آقا سیّد هاشم دارای فرزندان بسیار و عائلهٔ سنگین بودند، گفته بود: «این خانه برای این بچّه سیّدها بوده باشد.» و وصیّت کتبی هم نوشته بود.

پس از فوت او، شوهر خواهر زن ایشان که به نام حاج صَمَد دلاّل است، با آنکه شخص متمکّن و ثروتمندی بود، انکار وصیّت کرد و به حکومت

---

[1] همان مصدر، ص ۷۱.

[2] أبوعمشه در نزد عرب کنیه کسی می‌باشد که اسمش حسین است و ازدواج کرده و دختر آورده است ولیکن پسر ندارد. شغل أبوعمشهٔ ما تعمیر اسلحهٔ گرم بوده است، مثل تفنگ. او غالباً در سفر بود و به قُراء و قصبات می‌رفت و در هر دهی چند روز می‌ماند و اسلحه‌هایشان را تعمیر می‌نمود، و پس از آن به دهِ دیگر.

مراجعه نمود. از طرف حکومت آمدند و میان خانه دیوار کشیدند، و این خانهٔ کوچک که فقط سه اطاق کوچک داشت، به طوری ناقص و غیر قابل استفاده شد که این نیمه، درِ ورودی نداشت، و مستراح نداشت، و مجبور بودند زن و بچّه از نردبان بالا رفته و از آن‌طرف نیز با نردبان پایین آیند؛ و این موجب امراضی برای اهل آقای حدّاد شد. بالأخره برای نصب در و ساختن مستراح و تعمیر دیوار کوچه که از بن اُفت نموده بود، ناچار شدند منزل را تخلیه و جایی دیگر بروند.

مرحوم قاضی از غصب نیمهٔ این منزل، و سپس ساختن و تحویل دادن آن را به ایشان خبر داده بود؛ و همین‌طور هم شد.[1]

عدم تبعیّت مرحوم قوچانی از دستور مرحوم قاضی و باقی ماندن نشانهٔ سرخک

[آیة الله شیخ عبّاس قوچانی فرمودند]:

روزی یکی از اطفال ما مبتلا به مرض سرخک شد، و مرحوم قاضی مطّلع شدند و فرمودند:

"چشمان او را با انگشتری پنج تن علیهم السّلام مُهر کن!"

من قدری تسامح نمودم؛ یعنی به واسطهٔ مشاغل و شواغل از جمله همین بیمارداری، چند روز گذشت تا یک روز مرحوم قاضی به من فرمود:

"آیا چشمان او را مهر کردی؟!"

عرض کردم: نه! در صدد هستم که مُهر کنم.

مرحوم قاضی به حالت عصبانیّت فرمود:

"چرا مهر نکردی؟! چرا مهر نکردی؟!"

پس از آنکه طفل شفا یافت، نشانهٔ یک دانهٔ سرخک در چشم او باقی مانده بود؛ چشم‌های او درد گرفته، آب ریزش می‌نمود، مانند نوبه،

---

[1] روح مجرّد، ص ۹۳.

شبانه‌روز ساعات معیّنی مثلاً دو [ساعت] به غروب، چشم درد می‌گرفت؛ هرچه به اطبّاء رجوع کردیم مثمر واقع نشد. بالأخره روزی داستان را به ایشان گفتم و عرض نمودم: دعایی بفرمایید! از آن ساعت به بعد دیگر آن عارضه پیدا نشد.»[1]

اخبار مرحوم قاضی از آنچه در ذهن مرحوم قوچانی می‌گذشت

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس فرمودند:

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲ و ۸۲.

«ما هر روز صبح‌ها دو ساعت در محضر مرحوم قاضی می‌رفتیم، و در این اواخر چنانچه کتابی قرائت می‌شد من آن را می‌خواندم و آن مرحوم شرح و توضیح می‌دادند.

یک روز صبح زود بود که به خدمتشان رسیدم و آن روز ایشان در منزل جُدَیدَه بودند ـ ایشان چهار عیال داشتند و هر کدام در منزلی سکونت داشتند، و از همه اولاد فراوان داشتند و هنگام فوت نُه پسر و مجموعاً حدود بیست اولاد داشتند، و در اطاق شخصی ایشان غیر از حصیر خرمائی ابداً چیزی یافت نمی‌شد ـ در آن روز که عبورم به منزلشان از کنار سورِ نجف، ـ دیوار کشیدهٔ بلند اطراف شهر برای حفاظت از هجوم دشمن ـ بود که اینک خراب شده است و شهر نجف توسعه پیدا نموده و شامل قسمت جُدَیدَه هم شده است، ناگهان در فکر حملهٔ وهّابی‌ها افتادم که سابقاً به کربلا حمله کردند و هزاران نفر را کشتند و از علماء و صلحاء و زوّار و مقیمین، دریای خون جاری شد، تا آنجایی که ضریح مطهّر و صندوقش را خرد کرده و با چوبِ آن بر روی قبر مبارک قهوه درست کردند، و نشستند و خوردند؛ امّا در نجف أشرف به واسطهٔ حصار آن به سور و مقاومت مردم آن از بالا و شکاف‌های سور، نتوانستند وارد شوند و پس از

چند روزی توقّف در اطراف سور، فرار کردند.

در این اندیشه غرق شده بودم که باید ما خودمان را به انواع سلاح مجهّز کنیم تا اگر ثانیاً حمله کردند، ریشهٔ آنان را برکنیم، سلاح ما باید چنین و چنان باشد؛ و جوانان ما باید چنین و چنان فنون جنگ را بیاموزند، و همین‌طور در این فکر بودم و خاطرات از اطراف هجوم می‌نمود که به منزل آن مرحوم رسیدم و در زدم و وارد شدم؛ تا چشمشان به من افتاد، فرمودند:

"ها! مشغول جنگ هستی؟!"

عرض کردم: چه فرمودید؟ کدام جنگ؟!

فرمودند: "مقصودم جنگ با نفس أمّاره است!"[1]

خبر دادن مرحوم قاضی از تأخیر لیلهٔ زفاف مرحوم قوچانی

حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ أعلی الله مقامه ـ در آن شبی که مرحوم آقای حاج شیخ جواد انصاری ـ قدّس الله نفسه ـ به منزل ایشان به میهمانی دعوت داشتند، و تمام حضّار هفت هشت نفر بیش نبودند و حقیر هم

---

[1] همان مصدر، ص ۳۵.

در آن مجلس مدعوّ بودم، نقل کردند:

«قبل از گستردن طعام که خواستند با آفتابه و لگن دست حضّار را بشویند، مرحوم آقای انصاری فرمودند: "شستن لازم نیست، زیرا همهٔ حضّار وضو دارند الاّ...!"

حضرت آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند:

«من فقط وضو نداشتم و این کلمهٔ «الاّ» در گفتار مرحوم انصاری، راجع به من بود و این در حقیقت خبر غیبی بود که مرحوم انصاری در آن شب داد؛ نظیر [آن] إلاّئی که مرحوم قاضی [خبر] داد. توضیح آنکه:

وقتی برای ما صبیّهٔ آقای حاج شیخ احمد آخوندی یزدی (کتاب‌فروش معروف نجف) را عقد کردند و زفاف نزدیک شد، ما منزلی تهیّه نموده و جهیزیّهٔ عروس را آوردند و در آن چیدند و پرده‌ها را آویزان نمودند، و از هر جهت منزل مرتّب و منظّم و آماده بود.

در آن روزی که فردا شب آن لیلهٔ زفاف بود، مرحوم قاضی به منزل ما تشریف آوردند و دیدند همهٔ امور منظّم و مرتّب است و پرده‌ها آویخته است، فرمودند:

"از هر جهت وسائل و لوازم مهیّا و انتظاری برای زفاف نیست، الاّ اینکه...!"

چون آن مرحوم خارج شدند ما نفهمیدیم

معنی «الاّ اینکه» چه بود، تا آنکه همان شب یک مخدّره‌ای از محترمات و معظّمات بیت مرحوم آخوندی فوت می‌کند و بدین جهت زفاف چند ماه به تأخیر می‌افتد؛ آنگاه برای ما روشن شد که

معنی آن کلمه چه بوده است!»[1]

اخبار مرحوم قاضی از افکار یکی از شاگردان

یکی از شاگردان او که تازه به او پیوسته بود، حکایت کرد که:

«روزی مرحوم قاضی را دیدم از بازار بزرگ (بازار ساعت) به طرف دروازهٔ کوفه می‌رود. دانستم که قصد مسجد کوفه را دارد. و من می‌دانستم که او فِلسی هم در جیب ندارد. در شگفت افتادم که ایشان قند و چای و جیگاره حتماً لازم دارد، گذشته از این هم هوا گرم است و پیاده رفتن امکان ندارد. ایشان که با کمال طمأنینه بازار را طیّ می‌نمود. من هم از پشت سر او می‌رفتم تا ببینم آخر کار به کجا منتهی می‌شود؟!

به اواخر بازار که رسیدیم، یک مرد عرب که سر و صورت خود را با چفیه (کوفیّه ـ دستمال سربند) پیچیده بود و به صورت اعراب مُعَیدی بود، آمد در مقابل ایشان و یک اسکناس یک دیناری به ایشان داد. مرحوم قاضی روی خود را به عقب برگردانده و به من فرمود:

"دیدی خداوند قادر است؟!"

من بسیار شرمنده شدم؛ زیرا دانستم از تمام

---

[1] همان مصدر، ص ۳۸.

افکار و خاطرات من، او اطّلاع داشته، و سبب سازی خداوند را بدین گونه به من گوشزد نموده است.»[1]

اطّلاع مرحوم قاضی از زمان مرگ و محلّ دفن خود

حضرت مغفور له آقا حاج شیخ عبّاس می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ایشان هم مدّتی طول کشید؛ گویا از همهٔ جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطّلع بودند. آقازادگانشان

[1] همان مصدر، ص ۵۲.

برای ایشان طبیب قدیمی را که به نام سیّد أبوالحسن مشهور بود، می‌آورند و معالجاتش سودی نداشت و بعضی از اوقات قرص‌هایی را می‌داد که آقازادگان با اصرار و ابرامی می‌خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخورانند؛ ایشان می‌فرمود:

"فایده‌ای در اینها نیست، من باید حرکت کنم، ارادهٔ حتمیّهٔ حضرت حقّ در رفتن است!"

چون قرص‌ها را به دست او می‌دادند و اصرار در خوردن می‌نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های کف دست خود نظری می‌کرد و با لبخند می‌فرمود:

"شما می‌گویید اینها أجل را تغییر می‌دهد؟!"

آنگاه آنها را در دهان می‌انداخت و می‌فرمود:

"این هم برای خاطر شما!"

ما حتّی در زمان کسالت، روزها قدری به محضرشان شرفیاب می‌شدیم. و در روزی که قریب به زمان فوتشان بود، با بعضی از واردین، از مدفن پدرشان سخن به میان آمد و معلوم شد در وادی السّلام نجف است. ما بسیار تأسّف خوردیم که ما نمی‌دانستیم قبر شریف والدتان در وادی السّلام است، خوب بود شما ما را از محلّ آن مطّلع می‌نمودید تا در این مدّت دراز و طولانی که در نجف اقامت داریم از برکات و

زیارت آن قبر بهره‌مند می‌شدیم! فرمودند:

"ده، دوازده روز دیگر خودم شما را می‌برم و از محلّ آن با خبر می‌نمایم."

درست در همین حدود از روزها گذشت که من در منزل خود به واسطهٔ جمعی از میهمانان شهر ما (قوچان) که بر ما وارد شده بودند و به همین جهت در یکی دو روز اخیر نتوانسته بودم به حضورشان شرفیاب شوم، مشغول خوردن صبحانه با میهمانان بودم و بدون استثناء هر لقمه‌ای را که در دهان خود گذاردم در گلویم گیر کرد و ناگهان صدای اعلان تشییع آن مرحوم از مأذنهٔ حضرت به گوش رسید، که ندای ارتحال آن فریدهٔ دهر و آیت عظمای الَهی و نمونهٔ بارز و آیینهٔ تمام نمای کمالات و صفات پیامبر و ائمّهٔ طاهرین و یگانه عارف وارسته و واصل به حقّ را مرتّباً در می‌داد، و از علماء و فضلاء و طلاّب و اهل نجف دعوت برای تشییع می‌نمود.

چون جنازه را تشییع نموده و در وادی السّلام دفن شد، در هنگام مراجعت و تفرّق مشیّعین چشم من ناگهان به نوشتهٔ روی سنگ قبر جلوی ایشان ـ در سمت قبله ـ افتاد، دیدم که نوشته است: قبر سیّد حسین قاضی؛ آنگاه دانستم معنی گفتار استاد را که: "ده دوازده روز دیگر شما را می‌برم و محلّ دفن پدر را نشان می‌دهم" چیست؟»[1]

مبانی عرفانی

[1] همان مصدر، ص ۱۰۰.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

مسلک عرفانی مرحوم قاضی در سیر و سلوک

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ طریقهٔ عرفان و توحید مرحوم حاج سیّد احمد [کربلایی] را قبول داشته است و دستورات آن مرحوم را که طبق رویّه و منهج استاد بزرگ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی بوده است، به شاگردان خود می‌داده است؛ و راه و روش مستقیم را معرفت نفس[1] در راه و طریق تعبّد تامّ و

...[2]

---

[1] ترجمه تفسیر المیزان، ج ٦، ص ٢٥٠:
«در الغرر و الدّرر آمدی از حضرت علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود: **"مَن عَرفَ نفسَه عرفَ ربَّه**؛ هر کس نفس خود را بشناسد خدای خود را هم شناخته است."
این روایت را شیعه و سنّی از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز نقل کرده‌اند و خود حدیث معروفی است.
بعضی از علما گفته‌اند: این حدیث معرفت نفس را تعلیق بر محال نموده و امام می‌خواهد بفرماید: شناختن نفس محال است چنان که احاطهٔ علمی بر خدای تعالی داشتن محال است؛ ولیکن این سخن مردود است:
اوّلاً به دلیل اینکه در روایت دیگری دارد: **"أعرَفُکم بنفسِه أعرَفُکم بربِّه**؛ نفس‌شناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شماست." [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] ثانیاً به دلیل اینکه حدیث مزبور در حقیقت عکس نقیض آیهٔ شریفه ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡ

أُوْلَـٰٓئِکَ هُمُ ٱلۡفَـٰسِقُونَ﴾ [سوره الحشر (۵۹) صدر آیه ۱۹] است.
و نیز در همان کتاب مذکور از آن جناب نقل کرده که فرمود: "زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص کند."
و ایضاً فرمودند: "**المعرفةُ بالنّفس أنفعُ المعرفتَين**؛ خودشناسی سودمندترین دو شناخت است." ظاهراً مراد آن جناب از دو معرفت معرفت به آیات انفسی و آیات آفاقی است، که خدای تعالی فرموده: ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلۡأَفَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ أَوَلَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىۡءٍ شَهِيدٌ﴾ [سوره فصّلت (٤١) آیه ۵۳] و نیز فرموده: ﴿وَفِى ٱلۡأَرۡضِ ءَايَـٰتٌ لِّلۡمُوقِنِينَ * وَفِىٓ أَنفُسِكُمۡ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ [سوره الذّاریات (۵۱) آیه ۲۰ و ۲۱].
همانا معرفت به پروردگار از طریق نفس، نزدیک‌ترین راه و کامل‌ترین نتیجه می‌باشد؛ برای اینکه این طریق قوی‌تر است و تأکید بیشتر را از آن خود ساخته است. و امّا اینکه چرا معرفت و سیر انفسی از سیر آفاقی بهتر است، شاید از این جهت باشد که معرفت نفس عادتاً خالی از اصلاح اوصاف و اعمال نفس نیست؛ به‌خلاف معرفت آفاقی. توضیح اینکه: نافع بودن معرفت آیات به طور کلّی برای این است که معرفت آیات به خودی خود آدمی را به خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او آشنا می‌سازد، و می‌فهماند که خداوند متعال زنده‌ای است فنا ناپذیر، و قادر دانایی است که قدرتش مشوب به عجز و داناییش آمیخته با جهل نیست، و اینکه خالق و مالک هر چیزی خدای تعالی است، اوست که پرورش دهنده و مراقب اعمال هر فردی است، خلق را آفرید بدون اینکه حاجتی به آنها داشته باشد، و خلقتش صرفاً برای این بود که به هر یک از آنها به مقدار استحقاق و قابلیتش انعام کند؛ آنگاه در روز جمع و قیامتی که در آمدنش شبهه‌ای نیست، همه را جمع نموده، کسانی را که بدی کرده‌اند به عمل بدشان جزا داده، و کسانی را که احسان کرده‌اند به نیکی پاداش دهد.
این مطالب و نظائر اینها معارفی است که اگر آدمی به طور محکم و مستدلّ به آنها راه یابد، به حقیقت و واقع زندگی‌اش راه یافته، و با کمال وضوح می‌بیند که زندگی‌اش دائمی و پایدار و سعادتش جاودانی و همیشگی است؛ و آن طور که به نظر اشخاص سطحی می‌رسد فانی و ناپایدار و آن‌چنان‌که آنان خیال می‌کنند سرسری و از روی هوس نیست. اینجاست که آدمی به یک موقف علمی مواجه می‌شود که وی را در دنیا و آخرت به این حق یعنی به تکالیف و وظایفی که نسبت به پروردگار خود و هم‌چنین نسبت به هم‌نوع خود دارد، هدایت می‌نماید، و اصولاً از برخورد به این موقف علمی بوده که جمیع طوایف بشری حتّی وحشی‌ها و صحرانشینان، سننی [ادامه در

[1]...

صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] برای زندگی خود وضع کرده و یا از دیگران اخذ و اقتباس نموده و به آن ملتزم شده‌اند. و این بسیار روشن و جای هیچ تردید نیست که طوایف بشری با اینکه در تشخیص نوع زندگی بعد از مرگ اختلاف دارند، لیکن عموماً احساس کرده‌اند که پس از مرگ حیاتی سرمدی و جاودانه دارند، از همین جهت هر طایفه بر طبق سلیقه و استحسان خود به منظور سعادت دادن به آن زندگی، سنّت و مقرّراتی برای خود معیّن و به آن پای بند شده‌اند. آری، حیاتی که انسان برای خویش سراغ داشت او را به احساس حوایجی مناسب آن حیات وادار نمود؛ و در نتیجه به اعمالی که عادتاً متضمّن رفع آن حوایج است هدایت شد، و ناگزیر عمل روزمرّهٔ خود را با آن اعمال که همان سنّت و دین است، تطبیق داد.

پس خلاصهٔ سخن ما این شد که نظر و سیر در آیات انفسی و آفاقی و نتیجتاً آشنا شدن به خدای سبحان از نظر اینکه حیات ابدی انسانی را در نظر مجسّم می‌سازد و نیز از نظر اینکه این حیات بستگی تمام به توحید و نبوّت و معاد دارد، از این رو آدمی را به تمسّک به دین حقّ و شریعت الهی هدایت می‌نماید؛ و در این هدایت هر دو طریق ـ یعنی سیر از طریق آفاق و از طریق انفس ـ مؤثّر و در راهنمایی به دین و ایمان و تقوا هر دو شریک و هر دو نافعند، جز اینکه نظر و سیر در آیات نفس نافع‌تر است؛ زیرا این سیر از اطّلاع بر ذات نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال و افراط و تفریط در کار و هم‌چنین ملکات فاضله و رذیله و احوال پسندیده و ناپسندی که مقارن با آن است، خالی نیست. و معلوم است که اشتغال آدمی به معرفت این‌گونه امور و باور داشتن به لوازم آن از قبیل امن و یا خطر و سعادت یا شقاوت، درد و درمانِ آدمی را از یک موقف نزدیکی به گوش دل می‌رساند، و وقتی آدمی به دردهای روحی خود و درمان آن واقف شد به اصلاح آنچه فاسد شده و به التزام به آنچه صحیح است می‌پردازد؛ به خلاف سیر در آیات آفاقی که ندایش به این نزدیکی نیست، درست است که آن سیر هم آدمی را به اصلاح نفس و تهذیب آن از اخلاق رذیله و نکوهیده و آراستنش به فضایل معنوی و مکارم اخلاق وادار می‌کند، لیکن این معانی را از راهی دور به گوش دل می‌رساند. این بود توجیه روشنی دربارهٔ روایت.

البته برای آن معنای دقیق‌تری نیز هست که آن معنا از نتایج ابحاث حقیقیّه‌ای که در علم النفس هست، استخراج می‌شود؛ و آن ابحاث عبارتند از اینکه: نظر در آیات آفاقی و معرفت حاصله از آن، نظر و معرفتی است فکری، و

[1]...

علمی است حصولی؛ به خلاف نظر در نفس و قوای آن و اطوار وجودی آن و معرفتی که خود از تجلّیات و آثار آن است، که نظر در آن نظری است شهودی، و علمی است حضوری. و فرق علم حصولی با علم حضوری این است که علم و معرفت حصولی در تحقّقش محتاج است به استعمال برهان و ترتیب قیاس، به طوری که قوام آن به این مقدّمات [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است، و مادامی که این مقدّمات ترتیب داده در ذهن، منعکس و منتقش هست و انسان از آن غفلت و انصراف ندارد، آن تصدیق و علم هم باقی است؛ و همین‌که إشراف از بین رفت و کمترین غفلتی رخ داد، کوچک‌ترین شبهه‌ای تار و پود آن معرفت را متلاشی می‌سازد.

ولی معرفت و علم حضوری چنین نیست؛ چون مراد از آن علم: عارف شدن است به نفس خود و یا به قوا و اطوار وجودی‌اش، و این علم از قبیل مشاهده و عیان است، و حاجت به ترتیب دادن مقدّمات ندارد.

وقتی انسان مشغول مطالعه و سیر در آیات نفس خود شود و ببیند چگونه به پروردگار خویش احتیاج دارد و چطور در تمامی اطوار و همه شئون زندگی‌اش نیازمندی‌هایی دارد، آنگاه به حقیقت عجیبی برمی‌خورد، چون می‌بیند نفسش وابسته و مربوط به عظمت و کبریا، و خلاصه وجود و حیات و علم و قدرت و شنوایی و بینایی و اراده و محبّت دیگری است، و جمیع صفات و افعال نفسش قطره‌ای است از دریایی بیکران و خوشه‌ای است از خرمنی بی‌پایان، مخزنی که در بهاء و روشنی و جمال و جلال و کمال وجود و حیات و قدرت و سایر کمالات غیر متناهی است.

شاهد اینکه گفتیم: "علم حضوری نافع‌تر از حصولی است" این است که: نفس انسانی کارهایش جز در خودش انجام نمی‌شود، و چیزی نیست که او را از خودش بیرون و جدا سازد؛ و او جز سیر قهری و اضطراری، و به عبارت دیگر فطری، دربارهٔ مسیر خود کاری ندارد. او از هر چیزی که بر حسب ظاهر با آن اختلاط و اجتماع دارد جدا و بیگانه است، مگر از پروردگار خود، چون او محیط است به باطن و ظاهر نفس و به هر چیزی که با نفس است. روی این حساب انسان مشاهده می‌کند و درمی‌یابد که نفسش اگرچه در ظاهر با مردم است، لیکن در واقع دائماً با پروردگار خود در خلوت است. اینجاست که از هر چیزی منصرف و منقطع شده و به سوی خدای خود متوجّه می‌شود، و هر چیزی را از یاد می‌برد و تنها به یاد خدایش ذاکر است.

تمام به شرع انور می‌دانسته، و بدین جهت بعضاً هم از او تعبیر به استاد می‌کرده است.[1]

معرفة النّفس ملازم با معرفة الرّب

مسلک عرفانی استاد (علاّمه طباطبایی)، مسلک استاد بی‌عدیلشان مرحوم آیة الحقّ سیّدالعارفین حاج میرزا علی آقای قاضی؛ و ایشان در روش تربیت، مسلک استادشان آقای آقا سیّد احمد کربلایی طهرانی؛ و ایشان نیز مسلک استاد خود مرحوم آیة الحقّ آخوند ملاّ حسینقلی دَرجَزینی همدانی ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ را داشته‌اند که همان معرفت نفس بوده است، که ملازم با معرفت ربّ بوده، و بر این اصل روایات بسیاری دلالت دارد.[2]

در این حال دیگر چیزی بین او و خدایش حجاب و مانع نمی‌شود، این است همان حق معرفتی که برای آدمیان میسور و ممکن دانسته شده است، و سزاوار است نام آن را خدا را به خدا شناختن نهاد.

و امّا معرفت فکری ـ که از آثار سیر آفاقی است و از ترتیب دادن قیاس و یا حدسیّات و یا مقدّمات دیگری به‌دست می‌آید ـ در حقیقت معرفت به صورت‌هایی است که از صورت‌های دیگر ذهنی در ذهن نقش بسته است؛ و خدای معبود بزرگ‌تر از آن است که در ذهن بگنجد، و ذهن بر وی احاطه یابد و یا ذات مقدّسش برابر و مساوی با صورتی شود که مخلوقی از مخلوقاتش آن را در نفس خود آفریده و منقّش ساخته است؛ ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ [سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۱۱۰].»

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٥.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسلک معرفت نفس رجوع شود به الله شناسی، ج ۱، ص ۹۱ و ۲۹۳؛ تفسیر آیهٔ نور، ص ۱۹۹؛ رسالة الولایة، ص ٥٩ الی ٦٣ و ٧١ الی ٧٨؛ تفسیر المیزان، ج ٦، ص ١٧١.

و آن بعد از عبور از عالم مثال و صورت، و بعد از عبور از عالم نفس خواهد بود، که عِندَ الفَناءِ عَنِ النَّفسِ بِمَراتِبِها یَحصُلُ البَقاءُ بِالرَّبِّ؛ و تجلّی سلطان معرفت وقتی خواهد بود که از آثار نفسانیّه در سالك هیچ باقی نمانده باشد.[1]

عبور از عالمی مستلزم اطّلاع بر جمیع آثار و خصوصیّات آن عالم نیست

این مطلب هیچ جای شبهه و شکّ نیست که تا تمام مراتب و درجات عالم پایین‌تر طیّ نشود به عالم بالاتر نتوان صعود نمود.

ولیکن دو نکته در اینجا قابل توجّه است:

نکته اوّل: آنکه اقامت در عالم بالاتر متوقّف است بر اقامت [در] عالم پایین‌تر،

[1] مهر تابان، ص ۸٤.

و امّا صِرف اطّلاع موقّتی و حصول مجرّد حال و ادراک بعضی از خصوصیّات آن متوقّف بر اقامت در عالم پایین‌تر نیست؛ مثلاً کسی که بخواهد در عالم عقل اقامت کند باید حتماً از جمیع مراحل عالم مثال عبور کرده باشد؛ ولیکن ممکن است بر کسی که از مثال عبور نکرده باشد؛ به طور حال بعضی از خصوصیّات و آثار عالم عقل هویدا گردد. و هکذا الأمر نسبت به عالم عقل با عالم لاهوت.

نکته دوّم: آنکه عبور از عالمی مستلزم اطّلاع بر جمیع آثار و خصوصیّات آن عالم نیست. چه بسا ممکن است افرادی از عالم مثال عبور کنند بدون آنکه مکاشفات صوریّهٔ ملکوتیّه به طور تفصیل برای آنها پیدا شود، بلکه فقط به واسطهٔ مَنامات بعضی از صور مثالی را ادراک کنند، یا در خواب کشف بعضی از امور مثالی از ماضی و آینده برای آنها بشود؛ چنانچه از مرحوم آیة الحقّ آقای حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نقل است که می‌فرمودند:

«مرحوم شیخ زین العابدین سلماسی ـ که از مقرّبان و اخصّاء مرحوم آیة الله سیّد مهدی بحرالعلوم بوده است ـ تمام مکاشفاتش در

خواب بوده است.»

بلی، برای عبور از عالمی اطّلاع و کشف اجمالی بر آثار و خصوصیّات آن عالم حتمی است.[1]

اهمّیت استاد در راه سیر و سلوک

مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرموده است:

«اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیّه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر الی الله سه سفر دیگر را طیّ نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحقّ بوده باشد.»

---

[1] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۷۲، تعلیقه.

مرحوم قاضی می‌فرموده است:

«چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحّص بگذراند تا پیدا نماید، ارزش دارد.»

و می‌فرموده است:

«کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است.»[1] و[2]

نفی خواطر مهم‌ترین عوامل در تجلّی سلطان معرفت

[علاّمه طباطبایی]:

«رویّه مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق رویّه استاد بزرگ آخوند ملاّ حسینقلی همان طریق معرفت نفس بوده است، و برای نفی خواطر در وهلهٔ اوّل توجّه به نفس را دستور می‌داده‌اند، بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه‌روز معیّن نموده و در آن‌وقت توجّه به نفس

---

[1] همان مصدر، ص ۱۸٦، تعلیقه.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به روح مجرّد، ص ٤٠ و ٤٨٥ و ٦٢٩؛ رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۳؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۲۲ و ۱۲٦ و ۱٦۸ و ۱۹٦؛ آیین رستگاری، مجلس چهارم؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ٤۳ و ٤٥۸؛ حریم قدس، ص ۹٦؛ سرّ الفتوح، ص ۸٥.

خود بنماید. در اثر این توجّه رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد، و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید؛ إن‌شاءالله.

اکثر افرادی که موفّق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفّا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است:

اوّل: در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خوانندهٔ آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است، و در آن‌وقت بر آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله.

دوّم: از راه توسّل به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام؛ زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.

و بنا بر آنچه ذکر شد، دو امر مهمّ در تجلّی سلطان معرفت دخالتی عظیم دارد: اوّل: مراقبه به انحاء مراتبها،[1] دوّم: توجّه به نفس.

چون سالک به این دو امر اهتمام نماید کم‌کم متوجّه می‌شود که کثرات این جهان از یک چشمه سیراب می‌شوند و هرچه در عالم صورت تحقّق به خود بگیرد همهٔ آنها از یک مصدر است، و در هر موجودی هر مقدار نور و جمال و بهاء و کمال باشد از آن سرچشمه افاضه شده است، و به هر موجودی آن مصدر عظیم به قدر سعهٔ وجودی او که همان قوابل ماهوی اوست، نور وجود و جمال و عظمت افاضه نموده است؛ و به عبارت دیگر از جانب فیّاض مطلق فیض به

---

[1] ۱ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسألهٔ مراقبه رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۵۸.

طور اطلاق بدون قید و شرط و حدّ افاضه می‌شود، و هر موجودی به قدر ماهیّت خود از آن اخذ می‌کند.»[1]

طریقهٔ مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی و مرحوم قاضی در نفی خواطر به حربهٔ ذکر

بدان‌که برای پاک شدن ذهن از خواطر دو طریق مشهور است:

اوّل: طریقی است که مصنّف (سیّد مهدی بحرالعلوم رحمة الله علیه) بیان فرموده است، و آن این است که اوّلاً به واسطهٔ توجّه تام به شیئی از اشیاء ـ چون

[1] رسالهٔ لبّ اللباب، ص ۱۴۹.

تخته سنگی یا تخته چوبی یا صور رقمیّهٔ اسماء الله ـ ذهن را تقویت کرد، و سپس نفی خاطر نمود، بدین طریق که شخص خود را نگهبان دل فرض کند، و هر خاطری که بخواهد وارد شود او را براند. و بعد از آنکه سالک در این موضوع قوی شد آنگاه به ذکر و توجّه پردازد.

دوّم: طریقی است که مصنّف ـ رحمة الله علیه ـ آن را ردّ می‌کند و آن را از متشیّخین می‌داند، و آن بدین طریق است که: با حربهٔ «ذکر» نفی خاطر کند؛ یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور نکند متذکّر به ذکر خدا و توجّه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خودبه‌خود به تبَعِ ذکر خواهد بود و سالک همیشه ذاکر است، و به تبعِ ذکر ذهنش از خواطر خالی است.

طریقهٔ مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیهم ـ همین طریق بوده است و برای تأیید آن به چند وجه می‌توان استدلال نمود:

اوّل: آنکه نفی خواطر خودبه‌خود دست

نمی‌دهد، مگر آنکه سالک در دوران مقدّماتی خود را متوجّه شیئی چون چوبی یا سنگی بنماید و سپس نفی خاطر کند؛ در این حال گرچه این عمل به عنوان مقدّمه برای پاکی ذهن و تجلّیات الهیّه است، ولی اگر مرگ او را دریابد ذاکراً و متوجّهاً لله نبوده است، و حتّی در حال خصوص نفی خاطر اگر او را مرگ دریابد ذاکراً لله نبوده، چون نفی خاطر مقدّمهٔ ذکر است نه خود ذکر.

دوّم: آنکه از طریق و روش شرع استفاده می‌شود که لِواداران شریعت و پاسداران دین همیشه مردم را به ذکر واداشته‌اند و آنی دوری آنها را از ذکر روا نداشته‌اند. و از اوّل قدم تا آخرین مرحلهٔ سلوک، و از عبادات بدوی تا عبادات نهایی در هر حال ذکر را حقیقت عبادت شمرده‌اند. بنابراین حصول تجلّیات صفاتیّه و ذاتیّه در ضمن ذکر حاصل می‌شود، و آنچه مصنّف ـ رحمة الله علیه ـ

فرموده که: «سالک اگر اعراض کند، محبوب غیور به او قفا زند» اختصاص به حال ذکر ندارد، بلکه بعد از نفی خاطر که به ذکر پرداخت اگر باز برای او خاطره‌ای روی داد مطلب همین طور است که مورد مؤاخذهٔ محبوب غیور واقع خواهد شد؛ و بدون نفی خاطر اگر سالک به ذکر پردازد و در خود جمعیّت پدید کند و از مذکور غفلت نورزد از هر گونه آسیبی ایمن خواهد بود. و خلاصهٔ کلام آنکه: خطر غیرت حبیب و آسودگی از خطر آن در هر دو طریق متصوّر است.

سوّم: آیه شریفه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ﴾[1] به طور صریح دلالت دارد بر آنکه باید به طریق ذکر، خاطرات شیطانیّه را دور کرد[2].[3]

طریقهٔ احراق برای از بین بردن اغراض و نیّات نفسانی سالک

نقل است که مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه

---

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۲۰۱.

[2] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۷٤، تعلیقه.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نفی خواطر رجوع شود به رسالهٔ لبّ اللباب، ص ۱۳۹.

ـ می‌فرمودند که:

«بهترین راه و سریع‌ترین راه که برای از بین بردن اغراض و نیّت‌های نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثّر باشد و حکم راه میان بُری که یک‌باره سالک را نجات دهد و از هر داعیه و انگیزهٔ غیر الهی و بالأخره از صفت بیرون آورد، إحراق است؛ و آن طریقه را قرآن مجید آموخته است. مثلاً کسی که به او مصیبتی وارد آید از موت اهل و فرزند یا غیر آنها، به طرق مختلفی می‌توان خود را تسکین دهد، مانند آنکه این اهل و فرزند ممکن بود در آتیه برای من ضرر داشته باشند یا در انجام خواسته‌های خود مرا خسته کنند یا آنکه دیگران نیز مانند من زن و فرزند خود را از دست داده و می‌دهند و نظائر آن.

ولی قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ * ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾[1]؛ یعنی همه چیز ملک مطلق خداست، و انسان ابداً حقّی ندارد تا ادّعای ملکیّت کند؛ بنابراین، مِلکْ مِلک خدا بوده، و مالک هر گونه تصرّفی بخواهد ـ بدون چون و چرا ـ در ملک خود می‌کند. این طرز تفکّر فوراً مصیبت‌زده را راحت می‌کند.

یا آنکه شخص بسیاری از چیزهای مادی و معنوی می‌خواهد و بدان‌ها دست نمی‌یابد و لذا در اضطراب و تشویش بسر می‌برد، چون به قرآن مراجعه کرد و دید که فقر او ذاتی است دیگر از نگرانی بیرون می‌آید و می‌فهمد که هر چیز نیز به او بدهند مال او نیست، مال خداست و او به فقر ذاتی خود باقی خواهد بود.

و در راه سلوک اگر بفهمد که نفس او را خدا طمّاع قرار داده و به هر مقام و مَکرَمتی طمع دارد، و تا از این طمع نگذرد، از این خواستهٔ نفس عبور نکند، به مقصود نخواهد رسید؛ و این به آن است که یک‌باره از تمام مشتهیات نفسانیّه از مقام کرامت و درجات چشم بپوشد و خود را از تمام نیّت‌ها و خواسته‌ها تهی کند. در این وقت که

---

[1] سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵۵ و آیه ۱۵۶.

ذهن از همهٔ اغیار پاک شد، جمال حضرت الهی تجلّی خواهد نمود. و چون این تفکّر تمام نیّت‌ها و صفت‌های او را گویی آتش می‌زند، لذا این طریقه را احراق گویند.»[1]و[2]

کیفیّت از بین بردن ریشهٔ طمع در سالک

مرحوم قوچانی می‌فرمودند:

«روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره‌ای نمودم، فرمود:

---

[1] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ١٥٦، تعلیقه.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به المیزان، ج ١، ص ٣٥٨.

”به وسیلهٔ اتّخاذ طریقهٔ إحراق می‌توان این مسأله را حلّ نموده و این معضله را گشود. و آن بدین طریق است که: باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است، و هرچه بخواهد قطع طمع کند، چون سرشت او با طمع است لذا مُنتج نتیجه‌ای نخواهد شد و قطع طمع از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیهٔ طمعی بالاتر و عالی‌تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت، طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیّت قطع طمع دست برمی‌دارد. این عجز و بیچارگی ریشهٔ طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می‌گرداند.“»

البتّه باید دانست که ادراک این معنا نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمی‌دهد، بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقاً ادراک کند، خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمی‌کند.

و علّت اینکه این طریقه را إحراق نامند برای آن است که یک‌باره خرمن هستی‌ها و نیّت‌ها و غصّه‌ها و مشکلات را می‌سوزاند و از ریشه و بن قطع می‌کند و اثری از آن در وجود سالک باقی

نمی‌گذارد.

در قرآن کریم در مواردی از طریقهٔ احراقیّه استفاده شده است. اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید، راهی را که باید چندین سال طیّ کند، در مدّت قلیلی خواهد پیمود.

یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ﴾.[1]

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلایا و فِتَن، انسان می‌تواند به طرق

[1] سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۵٦.

مختلفی خود را تسکین دهد، مثل اینکه متذکّر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همهٔ اشخاص وارد می‌شود و بدین وسیله کم‌کم خود را آرام می‌کند؛ ولی خداوند به وسیلهٔ طریقهٔ إحراقیّه و تلقین کلمهٔ استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یک‌باره از میان برمی‌دارد؛ زیرا اگر انسان متذکّر شود که خود او و هرچه از متعلّقات و ما یَملک اوست مِلک طِلق خداست، یک روز به او داده و یک روز می‌گیرد و کسی را در آن حقّ دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیّت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیّل می‌نموده است، البتّه در صورتِ فقدان متأثّر نخواهد شد، و توجّه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.[1]

تشبیه لطیف مرحوم قاضی راجع به صمت و سکوت

حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رحمة الله علیه ـ که استاد علاّمه طباطبایی و اساتید دیگر ما

---

[1] رسالهٔ لبّ اللباب، ص ١٢٤.

هستند، یک مثال خیلی لطیف و خوبی می‌زدند که:

«سالک راه خدا، وقتی سکوت اختیار می‌کند، به واسطهٔ سکوت، کأنّهُ این لِردهای نفس ته‌نشین می‌شود؛ سابقاً که آب می‌آمد در جوی‌ها مردم آب‌های آلوده را در آب انبار یا در حوض می‌انداختند، مدّتی می‌گذاشتند بماند تا اینکه آن جِرم و کثافاتش ته‌نشین می‌شد؛ آن‌وقت آب، صاف می‌شد و استعمال می‌کردند. سالک حتماً باید ساکت و آرام باشد تا ته‌نشین بشود؛ اگر این آب که در حوض یا آب انبار می‌آمد دائماً به حرکت بود، خُب هیچ وقت ته‌نشین نمی‌شد و همیشه آلوده بود؛ پس برای اینکه آن غِش‌ها و آلودگی‌هایی که در نفس هست، ته‌نشین بشود حتماً باید برای انسان آرامش پیدا بشود و آرامش به واسطهٔ سکوت است. سکوت، این

آب‌ها را آرام می‌کند، و تمام این لِردها ته‌نشین می‌شود و بعد هم به حول و قوّهٔ خدا متحجّرمی‌شود. یعنی اگر این آب ته‌نشین شد، ولی هنوز متحجّر نشده، دو مرتبه انسان با یک چوبی این آب را به هم زد دو مرتبه گل‌آلود می‌شود؛ و امّا اگر همین‌طور ادامه داد، استقامت کرد، این لِردها متحجّر می‌شود، این سنگ‌هایی را که ما الآن به صورت‌های طبقه در رودخانه‌ها و دریاها و کوه‌ها می‌بینیم، سابقاً گل و لای بوده، وقتی رفته نشسته، متحجّر شده، سنگ شده است، که دیگر به هیچ‌وجه من‌الوجوه قابل حرکت نیست. وقتی نفس هم تکان بخورد، باز هم آب صاف تکان می‌خورد، آن شیطان در آنجا متحجّر شده و هیچ قابل تکان خوردن نیست. چون شیطان یعنی لِرد، شیطان یعنی کثافات که متحجّر شده و دیگر قابل تکان خوردن نیست؛ لذا پیغمبر فرمود که:

"هر نفر از افراد بنی آدم یک شیطانی دارد."

گفتند: یا رسول الله! با شما هم شیطان هست؟

فرمود: "بله، وَ لکِنَّ شَیطانی أسلَمَ بِیَدی"؛ «با من هم شیطان هست، ولی شیطانِ من به دست من

تسلیم شده، شیطان من مأمورِ امر من شده.»[1]

مرحوم قاضی نسبت به سکوت خیلی عنایت داشتند و می‌فرمودند:

«ملائکه اقسامی دارند: «مِنهُم رُكَّعٌ لا يَسجُدون؛ برخی از آنها در حال رکوع هستند و سجده نمی‌کنند»، «و منهُم ساجِدونَ لا يَركَعون، و منهُم غَير ذَلك؛ و برخی در حال سجده هستند و رکوع نمی‌کنند، و بعضی غیر از این دو هستند.» ولی نکتهٔ مهم این است که ملائکه در حال سکون و آرامش هستند، و تشویش و اضطراب در آنها وجود ندارد، اوامر و دستورات الهی را که انجام می‌دهند: ﴿وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾[2]،

﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ﴾[3] در اطاعت از مقام مشیّت و تقدیر، با حال آرامش عمل را انجام می‌دهند، نه با اضطراب.[4]

مراد حقیقی از احتیاط در کلام امام صادق

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۳۳.

[2] سوره النّحل (۱۶) ذیل آیه ۵۰؛ سوره التّحریم (۶۶) ذیل آیه ۶.

[3] سوره الأنبیاء (۲۱) ذیل آیه ۲۶.

[4] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۲.

احتیاطی را که مرحوم قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ در ضمن حدیث عنوان بصری دستورالعمل همهٔ شاگردهایش قرار داده بود که: "و خُذْ بِالإحتیاطِ فی جَمیعِ ما تَجدُ إلَیهِ سَبیلًا"؛ «و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشهٔ خود ساز!» منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود و راه توجّه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت‌الله الحرام را در نزد او خانهٔ عقوبت مُجَسّم کند، و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیهٔ اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیّت محضه است.[1]

عدم یأس و نا امیدی سالک در راه سیر و سلوک و عرفان

علاّمه لاهیجی نقلاً عن المرحوم القاضی گفتند:

«هیچ وقت نباید مأیوس شد و از دیرکرد

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۴۵.

نتیجه، نباید شخص دست از کار سیر و سلوک خود بردارد؛ زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخراشد و سپس ناگهان به اندازهٔ گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.»[1]

آن کسانی که رعایت کردند، بُردند

در میان شاگردان مرحوم قاضی می‌بینیم آن کسانی که رعایت کردند، بُردند؛ و کسانی که رعایت نکردند، نبُردند. ما نباید بگوییم که آن کسانی که خدمت مرحوم قاضی می‌رسیدند همهٔ اینها رستگار شده‌اند؛ نه! بعضی‌ها برگشتند به ایران، رفتند در این شهر و آن شهر امام جماعت شدند و اهل سیاست شدند و دنبال وکیل بازی و وکیلِ مجلس معیّن کردن در آن زمان‌ها، و چنین و چنان، به عنوان خدمت به اسلام رفتند؛ مرحوم قاضی هم از اینها خوشایند نبود و برایش خبر می‌دادند چنین و چنان.

یکی از شاگردان مرحوم قاضی رفت برای آذربایجان و بعد از یک سالی، شخصی از آذربایجان خدمت ایشان رفت. از احوالش پرسید، گفت: الحمد للّه وجهه‌ای پیدا کرده،

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٦؛ معادشناسی، ج ۷، ص ۲۳٦، با قدری اختلاف.

آبرویی پیدا کرده و مردم او را دوست دارند. خلاصه، مرحوم قاضی خیلی از این حرف متأثّر شدند و فرمود که:

«این آشنایی و آشنا شدن؛ یعنی شناخته شدن انسان در میان مردم، و شهرت آفت عظیمی است!» یعنی همین‌که مردم آدم را بشناسند می‌آیند سراغ انسان، هر کسی مطلبی دارد، خیلی از مطالب مردم هم همین نان و آبگوشت است، چنین و چنان هم که نیست، و این هم که شخص کامل نیست که در سدرةُ المنتهی نشسته باشد و با تمام این کثرات مشغول باشد، و روح خودش هم از دست می‌رود؛ این خواهش، آن خواهش، این سلام، آن صلوات، این دست بوس، این پابوس تا عمر برود؛ ولیکن آن کسی که از شهرت اجتناب می‌کند أقلاً خودش می‌تواند خودش را جمع کند، و در خودش فرو برود و با همین سکوتی که عرض شد دنبال کند و رعایت کند تا بالأخره به جایی برسد.[1]

عدم اکتفا بر خواندن علوم حکمی و لزوم سیر و سلوک و عرفان عملی

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ خواندن علم

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۶۸.

حکمت را مُغنی نمی‌دانستند؛ و بدون سیر و سلوک عملی و ریاضات شرعیّه و عرفان عملی، می‌فرمودند: مشکل حلّ شدنی نیست. امّا خواندن حکمت و فلسفهٔ ملاّ صدرای شیرازی و حاجی سبزواری را مفید می‌دانسته‌اند. و وصیّ ارجمند ایشان، حضرت رضوان مقام، آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ قدّس سرّه ـ دوره‌های عدیده‌ای را در نجف أشرف از شرح منظومه و أسفار أربعه تدریس کرده‌اند.[1]

شدّت اهتمام و اعتنای سالک راه خدا به شریعت

[مرحوم قاضی] با دراویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمیّت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت، که نفسِ راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»[2]

خودش به قدری در إتیان مستحبّات و ترک مکروهات، ساعی و کوشا بود که در نجف أشرف در این امر ضرب‌المثل بود. به طوری که

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦١.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به لبّ اللباب، ص ۵۲؛ اسرارملکوت، ج ۲، ص ٤٧٦؛ حریم قدس، ص ۲۸.

بعضی از معاندین و کور چشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخصّ در نجف هم، کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به واسطهٔ اتّهامات می‌خواهند چهرهٔ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجهٔ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترک مکروهاتِ قاضی،

برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است؛ و گرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!»[1]

امام زنده و مرده ندارد؛ امامِ مقبور در قبر زنده است

حضرت آیة الله حاج سیّد علی لواسانی ـ دامت برکاته ـ در صبح روز دوشنبه ۱۸ شهر جمادی الاولی سنهٔ ۱٤۱۲ که به بنده منزل در مشهد مقدّس تشریف آوردند، در ضمن بیانشان مطلبی دربارهٔ مرحوم قاضی نقل نمودند که شایان ذکر است؛ نقل کردند از حضرت آیة الله حاج سیّد رضی شیرازی ـ دامت برکاته ـ که فرمودند:

«یکی از معاریف، از رجال علم و عمل ـ نامشان را برده بودند ـ که در صدق و استواری وی در گفتار و کردار شکّی نیست، برای من نقل کرد که:

"من روزی در صحن مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در قسمت پشت سر، در فاصلهٔ میان مقبرهٔ مرحوم سیّد محمّد کاظم

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٥٤.

یزدی ـ رحمة الله علیه ـ و میان دیوار ساختمان حرم و رواق نشسته بودم، و اتّفاقاً چون خسته بودم پای خود را دراز کرده بودم، خیلی به‌طور معمولی و ساده؛ بعداً که خدمت آقای قاضی رسیدم بدون مقدّمه فرمودند:

تمام نقاط صحن مطهّر حکم خانهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام را دارد و شما هم می‌دانید که امام زنده و مرده ندارد، امامِ مقبور در قبر زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانهٔ خودِ امام به طرف خودِ امام حیّ و زنده پای خود را دراز کند؟!"»[1]

در راه توحید از همهٔ تجلّیات اسمائی و صفاتی باید گذشت

مرحوم حاج شیخ [عبّاس] قوچانی ـ قدّس الله سرّه ـ ایضاً فرمودند:

[1] همان مصدر، ص ۷۵.

«یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و جزء تلامیذ وی محسوب می‌شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است؛ که پس از سالیان دراز [و] ریاضت‌های سخت به مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال خدمت ایشان رسید.

وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده‌شویی بود؛ و گویا خودش این شغل را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس اثری قوی در نفس او داشته باشد. چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت:

"من از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان شاگردان شما نباشم؛ چون شاگردان شما تنبل هستند، مرا هم تنبل می‌کنند!"

این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از کنار شطّ (شطّ فرات) از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک مسجد سهله سخنشان طول کشید؛ مرحوم قاضی از او پرسیدند:

"آیا زن داری؟"

گفت: نه، ولیکن مادری و خواهری دارم.

مرحوم قاضی به او فرمودند: "روزی آنها را از کدام راه به‌دست می‌آوری؟"

در اینجا که نمی‌توانست این سرّ را نزد مربّی و معلّم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت: من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود؛ مثلاً اگر از شطّ، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از شطّ بیرون می‌افکند، این‌طور! و با دست خود اشاره به شطّ نموده فوراً یک ماهی خودش را از درون آب به روی خاک پرتاب کرد.

مرحوم قاضی به او فرمود: "اینک یک ماهی بیرون بینداز!"

دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

مرحوم قاضی به او فرمود: "باید دنبال کسب بروی و از این طریق تهیّهٔ

روزی نمایی!"»[1]

[علاّمه طهرانی]:

«مرحوم قاضی در همان مجلس آنچه بود از دستش گرفت؛ چون او الآن می‌خواهد در صراط توحید بیاید.

صراط توحید یعنی چه؟ یعنی بندگی؛ بنده، بندهٔ خداست؛ ماهی می‌خواهم، مرغ می‌خواهم، یا اینکه فلان غذا می‌خواهم، یا اینکه کار نکنم، این حرف‌ها چیست؟!

بنده باید بگوید: خدا چه گفته؟ پیغمبرش چه گفته؟ با یک اراده اگر تمام سفره‌های رنگین دنیا برایش حاضر باشد، این باید بگوید: من نان و سرکه می‌خورم، چون خدا گفته؛ باید بگوید: من بیل به دوش می‌گیرم مثل أمیرالمؤمنین می‌روم قنات حفر می‌کنم، درخت خرما می‌کارم، برای اینکه مولای من به این راضی است؛ مسأله از این قرار است.

و لذا می‌بینیم که این مسائل در او نیست. نزد اولیاء خدا و پیغمبر، ائمّه اطهار و أمیرالمؤمنین علیهم السّلام، به طور اکملش بوده، آنها به یک اراده مرده زنده می‌کردند، آن‌وقت چطور أمیرالمؤمنین علیه السّلام بیل دست می‌گیرد و در

---

[1] همان مصدر، ص ۳۳.

نخلستان می‌رود و درخت خرما می‌کارد؟! و داخل قنات می‌رود و عرق می‌ریزد، مگر نمی‌تواند به یک اراده مثل آقا میرزا ابراهیم عرب بگوید یک ماهی از شطّ بیرون بپرد و او بردارد سرخ کرده و بخورد؟! حال آنکه آن درجات و مقاماتی که آنها دارند، صد هزار نفر مثل حاج میرزا ابراهیم عرب ندارند.

آن کسی که می‌خواهد به مقام توحید برسد باید از اینها بگذرد، و مثل همین آقا میرزا ابراهیم که تا این مقامات را مرحوم قاضی از دست وی گرفت و در دستور عالم توحید واردش کرد، او حالات خیلی عجیب و غریب و توحیدی پیدا کرد.»[1]

مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی، قدّس الله سرّه:

«او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی پرداخت و از این راه إمرار معاش می‌کرد، و حالات توحیدی او بسیار قویّ و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و

---

[1] آیین رستگاری، ص ٦٠.

صحّت سلوک و واردات عرفانیّه و نفحات قدسیّهٔ ربّانیّه، معروف و مشهور گردید؛ تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در اثر اتّصال بدنش به تیّار کهربای شهر، در حال چراغانی شب عیدی که در کاظمین بدان مشغول بود، از دنیا رحلت و به سرای باقی روحش پرواز نمود؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.»[1]

پاسخ مرحوم قاضی به عدّه‌ای از بزرگان که از ایشان تقاضای دستور کرده بودند

عدّه‌ای از بزرگان و علمای نجف، خدمت مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ آمده بودند و از ایشان دستوراتی برای سیر و سلوک إلی الله می‌خواستند. ایشان قبل از پرداختن به این موضوع به آنها می‌فرمایند:

«آیا شما بر طبق آنچه که می‌دانید، عمل کردید که الآن به دنبال مجهولات می‌گردید؟»

این بیان ایشان این را می‌رساند که راه إلی الله و سلوک إلی الله یک راه غیر عادی و عجیب و غریب نیست؛ برخلاف آنچه که خیلی‌ها تصوّر می‌کنند، یک تافتهٔ جدا بافته از مسیر حق نیست که اسمش را سیر و سلوک و راه خدا و دستگیری

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳.

و تربیت گذاشتند؛ نه، این حرف‌ها نیست.

سلوک إلی الله عبارت است از: قیام به آنچه که مورد رضای حق است. این

معنا، معنای سلوک است، و هر کسی غیر از این را تصوّر کند در اشتباه محض است.[1]

منتقل نشدن حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به هیچ‌یک از فرزندانشان

یکی از دوستان، از حضرت آیةاللَه جناب آقای حسن زاده آملی ـ وفَّقَهُ اللَه تعالی لمَرضاتِه ـ مطلب بسیار جالبی را نقل کردند؛ گفتند:

یک روز ما خدمت ایشان رسیدیم و صحبت از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ و آقازادگان ایشان بود؛ یکی از آقازادگان مرحوم قاضی در قم به نام مرحوم آقای سیّد مهدی قاضی بود ـ (که خود من [سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی] ایشان را بارها زیارت کرده بودم و در علم اعداد و علوم غریبه شاید در زمان ما نظیر نداشت). آیة الله حسن زاده آملی می‌گفتند:

«یک روز من از مرحوم آقای سیّد مهدی قاضی سؤال کردم که: آقا! آن حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به کدام یک از آقازادگان و اولاد ایشان منتقل شده است؟ به عبارت دیگر کدام یک از آقازادگان ایشان از آن جنبهٔ معنوی و

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۵.

روحی مرحوم قاضی بهره بردند؟ (و منظورم این بود که آیا شما در این زمینه حظّی بردید یا نه؟)

ایشان فرمودند: "نه آقاجان! ما کجا توانستیم آن حقیقت و واقعیّتی را که در پدر ما بود به ارث ببریم، از میان ما برادران و اولاد مرحوم قاضی فقط یک خواهری داشتیم که او وارث آن حقیقت و سرّ ایشان بود و او هم از دنیا رفته است."

سپس ایشان فرمودند:

"مرحوم آخوند ملاّحسینقلی همدانی ـقَدّس اللهَ رَمسَهـ حدود سیصد شاگرد

سلوکی داشت که هر کدام از آنها نجم و ستاره‌ای بود در آسمان معرفت، و چراغی بود برای هدایت خلق، مانند مرحوم آقای سیّد احمد کربلایی، آقای سیّد محمّد سعید حبّوبی،[1] آقای شیخ محمّد بهاری و

---

[1] ۱ عالم ربّانی و فقیه صمدانی جناب سیّد محمّد سعید حبوبی از طلایه‌داران عرفان، جهاد و اجتهاد و نیز یکی از ستارگان درخشان آسمان شعر و ادب در جهان تشیّع بود.
وی در سال ۱۲٦٦ ه . ق در نجف أشرف دیده به جهان گشود. در آغاز جوانی به سبب معاشرت با اطرافیان، به کار تجارت و بازرگانی روی آورد؛ امّا علاقهٔ وافر به کسب معارف علوم دینی او را از صف تجّار جدا کرد و در ردیف فضلای سخت کوش و با همّت حوزهٔ علمیهٔ نجف قرار داد. سالیانی چند در محضر فقها و اعاظم نجف، زانوی ادب زد و از خرمن علمشان بهره‌های فراوان برد.
آنگاه به مجلس تربیتی نابغهٔ بزرگ اخلاق و عرفان جناب آخوند ملاّ حسینقلی همدانی راه یافت. وی مدّتی طولانی از محضر این عارف برجسته، ره‌توشه‌های سلوک اندوخته و به کمالات معنوی و درجات عالی نائل آمد. او مدّت‌ها به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت و به عنوان یکی از فقها و مجتهدین حوزهٔ علمیهٔ نجف مطرح گردید.
چنان که نقل شده است: «روزی مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی چندبار پشت سرهم این جمله را تکرار کرد: "آفرین سیّد محمّد سعید!" حاضران مجلس از شنیدن این سخن متعجّب شده، به یکدیگر نگاه کردند! این چه سخنی است که استاد بدون مقدّمه بر زبان جاری کرد! بعداً از سیّد محمّد سعید سؤال کردند که: تو در آن روز کجا بودی و چه می‌کردی؟ او پاسخ داد: "آن ساعت من در قایق نشسته بودم و از کوفه به کربلا می‌آمدم. در کنار من مرد عربی خوابیده و سرش را بر شانهٔ من گذاشته بود. او خرخر می‌کرد و آب دهانش به روی من می‌ریخت، ولی من دلم نیامد که او را بیدار کنم و آن وضعیّت دشوار را تا مقصد تحمّل کردم و آن مرد عرب را از خواب بیدار نکردم."»
سرانجام این عالم و عارف وارسته در سوّم شعبان ۱۳۳۳ ه . ق روح بلندش از قفس تن پرواز و به ملکوت أعلی پیوست، و در صحن شریف حرم مطهّر أمیرالمؤمنین به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیه. (محقّق)

بزرگان دیگری؛ در حالی‌که فرزند بلافصل مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی، در منزل ایشان، از این مسائل هیچ اطّلاعی نداشت.“»[1]

تفاوت در کیفیّت تربیت مرحوم قاضی به حسب مراتب شاگردان

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیّه با رعایت آداب باطنیّهٔ اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال، به طریق خاصّی دستورات اخلاقی می‌دادند، و دل‌های آنان را آماده برای پذیرش الهامات عالم غیب می‌نمودند.[2]

تفاوت در کیفیّت تربیت شاگردان از حیث مرافقت با استاد

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ شاگردان بسیاری داشتند. بعضی از شاگردانی که در خدمت ایشان تتلمذ می‌کردند، می‌خواستند به ایران بروند، ولی ایشان صلاح ندیدند و به آنها فرمودند: «رفتن شما در این شرایط به صلاحتان نیست.» زیرا این شخص در یک خصوصیّت و

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۵.

[2] مهر تابان، ص ۳۰.

کیفیّتی از تربیت قرار دارد که به حضور و مصاحبت و مُرافقت استاد احتیاج دارد؛ لذا ترک کردن او در این شرایط به ضررش خواهد بود. برخی از آنان تخطّی نموده و به ایران برگشتند؛ لذا می‌بینیم در همان مرحله توقّف نموده و دیگر رشد نکردند.

امّا ایشان به آقای سیّد حسن مسقطی می‌فرمایند:

«تو برو! به هر جا می‌خواهی بروی، برو؛ به هر جا که بروی فرق نمی‌کند.»

این دو را نمی‌توان با هم قیاس کرد؛ زیرا دو کیفیّت خاص و دو طریق متفاوت دارند. خداوند متعال در این عالم شرایط متفاوتی را برای افراد قرار می‌دهد.[1]

اشکال ملاّ آقاجان بر روش سلوکی مرحوم قاضی و پاسخ آن

پرواز روح، صفحه ۹۱:

پس از چند روز که در کربلا ماندیم به نجف أشرف مشرّف شدیم. روز

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۳.

دوّم ورودمان جمعی از علمای اهل حال و معنا به دیدن ایشان (حاج ملاّ آقاجان زنجانی) آمدند. مباحثی بین آنها با معظّمٌ له واقع شد که درج تمام آنها به طول می‌انجامد. فقط به یک بحث کوتاه که بین ایشان و مریدان مرحوم قاضی واقع شد اکتفا می‌کنیم.

در ساعت ۸ صبح بود، در مسافرخانه نشسته بودیم که جمعی از علما و بزرگان اهل معنا وارد شدند. پس از معانقه با ایشان و یک‌یک ما، کنار اطاق نشستند و خوب از قیافه‌ها پیدا بود که منتظر موقعیّتی برای سؤالاتشان هستند. یکی از آنها پرسید: «کمال توحید را برایمان شرح دهید و بفرمایید توحید کامل چیست؟»

در جواب فرمود: «توحید به معنی بیرون ریختن آنچه در مخیّلهٔ خود از خدایان ساخته‌اید و تنها به خدایی که ولایت کلیّه معرفی کرده معتقد بودن است، که شرط توحید هم به فرمودهٔ علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام در نیشابور در ضمن نقل حدیث سلسلة الذّهب همین بوده است.[1] خدایی که از طریق مستقیم، از صراط حق، از بیان صدق شناخته نشود، خدا نیست؛ بلکه مخلوق تو است که امام صادق علیه السّلام

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون تفسیر صحیح این حدیث شریف رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۳ الی ۱۴۲.

فرمود:

"كلّ ما ميّزتموه بأوهامكم فی أدقّ معانيه فهو مخلوق لكم مردودٌ إليكم."[1و2]

گفتند: «مگر ولایت برای آن نیست که ما را به توحید برساند؟ چرا وقتی به توحید رسیدیم باز هم محتاج به ولیّ معصوم و کلمات آنها باشیم؟»

فرمود: «شما فکر می‌کنید در یک لحظه می‌توانید در راه تکامل بدون مرشد و راهنمای معصوم حرکت کنید؟ مگر شیطان خدا شناس نبود؟ مسلّم چرا،

---

[1] بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٢٩٢، باقدری اختلاف.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون تفسیر این حدیث شریف رجوع شود به الله شناسی، ج ٣، ص ٢١؛ توحید علمی و عینی، ص ٢٥٢؛ تفسیر آیه نور، ص ١٥٩.

زیرا او با خدا حرف می‌زد؛ ولی به مجرّدی که ولایت حضرت آدم را قبول نکرد، از راه مستقیم منحرف شد، از مقام قرب الَهی رانده شد، و معتقد به آنچه فکرش می‌رسید گردید و خدا را ظالم شناخت و معتقد به جبر شد؛ آن‌چنان‌که فلاسفه و بعضی از عرفا هم که دستشان به دست ولیّ زمان نیست و تنها به فکر خود اکتفا می‌کنند، همین‌ها را معتقدند.»

مرحوم علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه:

در این سؤال و جواب خلط و اشتباه شده است. شاگردان مرحوم قاضی نمی‌خواهند بگویند که سالک مستغنی از هدایت ولیّ معصوم است، حاشا و کلاّ. آنها می‌گویند اراده و اختیار ولیّ معصوم عنوان آلیّت و مرآتیّت دارد نه استقلال؛ و بنابراین در حقیقت غیر از اراده و اختیار خدا نیست، و علی‌هذا سالک در مقام وصول به درجهٔ توحید ذاتی و فناء و اندکاک در ذات أحدی، معقول نیست که امام معصوم به عنوان وساطت استقلالی بین او و مقام ذات حاجب شود. این معنی مغایر و منافی با مقام وصول و فناء است؛ وگرنه وساطت امام و ولیّ کامل به عنوان معنای حرفی و آیتی پیوسته با سالک حتّی هنگام رسیدن به مقام فناء لازم و

واجب است[1].[2]

طعنه به فلاسفه و عرفای اسلام و اتّهام بر آنان بدین اتّهامات، گناه نابخشودنی است. کجا فیلسوفی و عارفی همچون میرفندرسکی و میرداماد و ملاّصدرا و ابن‌فهد حلّی و ابن‌ترکه و حاجی سبزواری و ملاّ اسماعیل خواجوئی و ملاّ علی نوری و آیة الحقّ و العرفان فیلسوف بزرگ عصر ما: آیة الله علاّمه طباطبایی بدین سخنان تفوّه نموده‌اند؟![3]

پرواز روح، صفحه ۱۳۶:

و نیز در آن دفترچه نوشته شده بود:

بسمه تعالی

یکی از شاگردان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می‌بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می‌شود. از ایشان می‌پرسد که: «چه کار می‌کنی که این‌طور شدی؟»

جواب می‌دهد که: «هر شب غیر از مقرّرات

---

[1] ۱ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون آیتیّت تامّه و کامله بودن آن ذوات مقدّسه رجوع شود به روح مجرّد، ص ۵۷۱.

[2] ۲ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سر الفتوح، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲.

[3] سرالفتوح، ص ۱۱۷.

عادی، یک قرآن ختم می‌کنم و تقریباً خواب ندارم.»

ایشان می‌فرماید: «از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته‌ام و بخوان.»

آن فرد آمد و گفت: «بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم.»

بعد از چند روز دستور می‌دهد که: «خیال کن به امام زمان علیه السّلام می‌خوانی و یا پیغمبر و یا علی علیهم السّلام.»

فردا آمد و گفت: «هرچه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم.»

بعد از چند روز فرمود: «خیال کن به خدا می‌خوانی.»

می‌گویند: «آن جوان از اوّل قرآن شروع نموده بود و در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مانده بود، و صبح همان شب از دنیا رفت.»

مرحوم علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه:

این داستان، بین مرحوم قاضی و یکی از شاگردان ایشان واقع نشده است؛ بلکه مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ این داستان را که بین شیخی و یکی از شاگردانش واقع شده است حکایت می‌نموده‌اند، و نسبت به عملکرد آن شیخ و استاد اشکال و ایراد داشته‌اند که او نتوانسته است این شاگرد را درست و به تدریج

حرکت دهد، و لذا او را دچار مرگ نموده است.

مرحوم قاضی این داستان را شاهدی برای حرکت تدریجی سالک می‌آورده‌اند که این‌طور سیر و حرکت او را به کمال می‌رساند، و امّا حرکات دفعیّه و سیرهای ضربه‌زننده و کوبنده، استعداد سالک را تباه و او را دچار مرض و یا جنون و یا ترک

منزل و مأوا و رفتن به بیابان‌ها می‌کند، و یا او را می‌کُشد و در اثر تجلیّات انوار قاهرهٔ الهیّه که ناگهان بر سالک طلوع کند، چون هنوز استعداد و زمینهٔ آن آماده نگشته است، سالک تحمّل نمی‌آورد و قالب تهی می‌کند.

و لذا می‌فرموده‌اند:

خود آن شیخ از عمل خود پشیمان شد و پس از دفن آن جوان عبا را به سر کشید و اندوهگین به منزل رفت. با آنکه در وقت دفن، خودش صورت جوان را از کفن باز کرد و به روی خاک گذارد، و آن جوان تبسّمی به شیخ نموده و گفته بود که: «أنا حیٌّ عند حیٍّ، لم یُحاسِبْنی بشَیء»؛ مع‌هذا چون جوان به شیخ گفته بود: «قلبم در تحت فشار شدیدی قرار گرفته است و گویی لِه و مالیده شده است»، و بر این اساس شیخ خود را مقصّر می‌دانست، و از شدّت اندوه خود او نیز بعد از یکی دو روز از دنیا رفت[1].[2]

علّت عدم تعیین مرحوم حدّاد به عنوان وصیّ ظاهری مرحوم قاضی

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۵۲۳؛ الفتوحات المکّیّة، ج ۱، ص ٤٢٥.

[2] سرالفتوح، ص ۱۳۵.

از حضرت آقا [مرحوم حدّاد] کراراً سؤال می‌شد که: علّت آنکه مرحوم قاضی ـ أعلَی الله مقامه ـ شما را وصیّ خود در امور عرفانیّه و سلوکیّه و توحیدیّه قرار ندادند، و جناب آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی هاتف را قرار دادند چیست؟! ایشان می‌فرمودند:

«وصایت ظاهری دارد و باطنی.

امّا وصیّ ظاهر: آن کسی است که استاد در ملأ عامّ او را وصیّ خود قرار می‌دهد، و می‌نویسد و امضا می‌نماید و معرّفی می‌کند؛ و به مذاق مرحوم قاضی که عالمی بود جامع و مجتهد و ذوالرّیاستین مِنَ العُلومِ الظّاهریّةِ و الباطنیّة، حتماً باید

کسی باشد که دارای علوم ظاهریّه از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و حکمت و عرفان نظری بوده باشد تا سدّ شریعت شکسته نشود، و دو مجرا و ممشیٰ در جریان نیفتد. و این اصلی بود که مرحوم قاضی بسیار بدان تکیه داشت، و برای شریعت غرّاء خیلی حساب باز می‌کرد. خودش یک مرد متشرّع به تمام معنی بود و معتقد بود که: شریعت است که راه وصول به حقایق عرفانی و توحیدی است؛ و به قدری در این مسأله مُجِدّ بود که از کوچک‌ترین سنّت و عمل استحبابی دریغ نمی‌کرد، تا جایی‌که بعضی از معاندان گفتند: "این درجه از زهد و اتیان اعمال مستحبّه را که قاضی انجام می‌دهد، از روی اخلاص نیست. او می‌خواهد خود را در خارج بدین شکل و شمایل معرّفی کند؛ و الاّ او یک مرد صوفی محض است که برای این أعمال ارزشی قائل نیست." روی این اصل مرحوم قاضی به علوم ظاهریّه التفات داشت. و دیگر آنکه عالمِ درس خوانده را کسی نمی‌تواند گول زند و بفریبد.

و امّا اگر اصل تعیین وصیّ در غیر علماء دارج و رایج گردد، چه بسا شیاطینی ادّعای معرفت

کنند و خلقی را به خود بخوانند، و مردم ساده لوح در دام آنها گرفتار آیند، و دیگر با هیچ منطقی نتوان ایشان را به اشتباه و خطایشان واقف نمود.

لهذا مرحوم قاضی از شاگردان خود آقای حاج شیخ عبّاس را که مردی عالم و بدون هوای نفس و رنج دیده و بلا کشیده بود اختیار فرمود. و ایشان آن اُبّهت و مقام و مسند مرحوم استاد قاضی را به نحو کامل و اکمل حفظ کرده و می‌کنند.

امّا وصیّ باطن: آن کس است که در باطن خود به کمالات استاد مکمَّل بوده باشد و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سرّی باشد، گرچه استاد وی را معرّفی نکرده باشد؛ زیرا که خواهی نخواهی او از باطن بر نفوس سیطره دارد و شاگردان را به امر خدا هدایت می‌نماید، و به راه و روش آنها نظر می‌کند و می‌رسد.

وصیّ ظاهر، از ظاهر به مقتضای وصایتش عمل می‌کند، و وصیّ باطن از باطن کار می‌کند؛ و چون این دو با هم توأم شوند، چه منافع بی‌شماری عائد گردد و چه گل‌هایی از غنچه‌های بوستان توحید بشکفد.

وصیّ ظاهر، افراد طالب را قبول می‌کند، و وصیّ باطن آنها را سَوا می‌کند و انتخاب می‌نماید. فلهذا افرادی که مدّتی در تحت تربیت وصیّ ظاهر قرار گرفتند اگر منافق از آب درآمدند، وصیّ باطن از اوّل آنها را نمی‌پذیرد، و بنابراین پس از مدّتی خود به‌خود دلسرد شده و برمی‌گردند یا خدای نخواسته سر از عناد بیرون می‌آورند. و شاگردان واقعی را از راه باطن هدایت می‌کند؛ و البتّه در این‌صورت چون آنها اهل طلب صادق و نیّت صحیحه می‌باشند، طبعاً با وصیّ باطن آشنایی پیدا می‌کنند و از تعالیم وی مستفیض و کامیاب می‌گردند.

بنابراین، روی این بیان، استاد ظاهر و استاد باطن هر دو موجود است، و هر کدام مُقَوّی و مویّد دگری می‌باشند؛ و در پیشبرد شاگرد به سوی مقصد اصلی سهمیّهٔ گرانی را بر عهدهٔ خود دارند. و در این‌صورت حتماً باید میان استاد ظاهر با باطن مخالفتی اتّفاق نیفتد، که اختلاف دلیل بر عدم صحّت

طریق است.»[1]و[2]

جایگاه وصیّ ظاهر

از عبارات مرحوم علاّمه طهرانی حداقلّ نسبت به مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی استفاده می‌شود که ایشان قطعاً کامل نبوده، و ایشان مطلبی را از قول مرحوم قاضی نقل کرده بود که:

---

[1] روح مجرّد، ص ٤٨٩.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون کیفیّت وصایت اولیای الَهی رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٥٠١؛ ج ٣، ص ١٦١ الی ٢٠٢.

«شما در آخر عمر برایتان فتح باب می‌شود و به مقصد می‌رسید.»

و در آن نامه‌ای که در اواخر عمر مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی برای آقا (علاّمه طهرانی) فرستاده بود، در آنجا متذکّر شده بود که:

«آن بشاراتی را که از استاد خود مرحوم آیة الله حاج سیّد علی قاضی طباطبایی شنیده بودم، آثارش را دارم مشاهده می‌کنم، طلیعه‌اش پیدا شده است.»[1]

حکایتی نقل می‌کنند که:

«یکی از شاگردان مرحوم قاضی روزی به ایشان عرض می‌کند که: آقا اگر ـ خدای نکرده ـ شما از دنیا رفتید، به چه کسی مراجعه کنیم؟ ایشان می‌فرمایند:

"من کسی که توحید را مستقیماً از خدا گرفته باشد، غیر از شخصی در همدان به نام حاج شیخ محمّد جواد انصاری نمی‌شناسم."

چرا مرحوم قاضی نفرمودند: شما به آقا شیخ عبّاس قوچانی مراجعه کن؟! زیرا برای او مفید نیست. آقا شیخ عبّاس قوچانی برای افرادی مفید است که خداوند در ابتدای سلوک برای آنها تعیین فرموده که چند صباحی از این فرد صاف

---

[1] نرم‌افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ٦.

و پاک و بی غلّ و غشّ استفاده نمایند؛ و پس از حصول مسائل و مراتب بالاتر، از حضور ایشان بروند.

مرحوم قاضی که در زمان حیاتشان آن شخص را به مرحوم انصاری همدانی ارجاع می‌دهند، در عین حال وصیّ خود را آقا شیخ عبّاس قرار می‌دهند. زیرا خداوند متعال برای سیر و سلوک هر فردی یک راه و مسیر جداگانه قرار داده است؛ مثلاً به فردی می‌گویند فعلاً با این شخص رفاقت کن و دستور بگیر و استفاده نما، و فرد دیگری که در سطح متفاوتی است و نمی‌تواند از آن شخص استفاده کند، به شخص دیگری ارجاع می‌دهند.

اگر قرار بر این باشد که تمام افراد موظّفند از وصیّ ظاهری ـ که استاد او را در ملأ عام تعیین نموده ـ اطاعت کنند، تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم مرجوح بر راجح می‌شود.[1]

عدم توجّه سالک بر مکاشفات صوریه

[مرحوم قاضی] در مسجد کوفه و مسجد سَهله حجره داشتند، و بعضی از شب‌ها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می‌کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می‌کردند بعضی از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند. و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد و صورت زیبایی را دیدید، و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجّه ننمایید و دنبال عمل خود باشید!

استاد علاّمه (طباطبایی) می‌فرمودند: «روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریّه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه می‌نمود. همین‌که خواستم به او توجّهی کنم

---

[1] همان مصدر.

ناگهان یاد حرف استاد (مرحوم قاضی) افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجّهی نکردم. آن حوریّه برخاست و از طرف چپ من آمد، و آن جام را به من تعارف کرد؛ من نیز توجّهی ننمودم و روی خود را برگرداندم؛ آن حوریّه رنجیده شد و رفت. و من تا به‌حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریّه متأثّر می‌شوم!»[1] و[2]

بی‌اعتنایی مرحوم قاضی نسبت به کشف و کرامات ظاهری

آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ دامت برکاته ـ نقل کردند که:

«میرزا رجبعلی نامی در طهران شغل خیاطی داشته و اهل مکاشفه است، روزی خدمت مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ رسید و عرض کرد:

"مکاشفهٔ من فقط تکلّم نباتات است که هر یک با من صحبت می‌کنند و خواصّ خود را می‌گویند، ولی در اثر توجّهی که به دنیا نموده‌ام

---

[1] مهر تابان، ص ۳۰.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۶۸، تعلیقه؛ آیین رستگاری، ص ۶۱؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۵۲۷؛ افق وحی، ص ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۳۲۸ و ۵۶۸.

این مکاشفه از من سلب شده است، متمنّی هستم توجّهی فرمایید دو مرتبه به من بازگردد!"

ایشان فرمودند: "دست من تهی است!"

میرزا رجبعلی مأیوسانه مراجعت کرد و کربلا و کاظمین و سامرّاء را زیارت نموده، دوباره به نجف أشرف آمد. روزی با عدّه‌ای از رفقا در خدمت مرحوم قاضی نشسته بودیم یک‌مرتبه سرش را داخل کرد و گفت: "آقای قاضی با شما عرضی داشتم، خواهش می‌کنم تشریف آورید بیرون عرض کنم!"

آقای قاضی تشریف بردند بیرون، چند کلمه صحبت نموده از آنجا رفت.

آقای قاضی در اطاق آمدند و رنگ چهرهٔ ایشان برافروخته شده بود، ولی کسی از ما جرأت استفسار نداشت؛ چون ایشان بسیار با ابّهت بودند. شبِ بعد که از این منزل به منزل دیگرشان می‌رفتند، بنده در راه در خدمت ایشان می‌رفتم، گفتند:

"دیروز میرزا رجبعلی گفت: شما تقاضای مرا ندادید، من خدمت حضرت ولیّ عصر رسیدم و حاجت خود را گرفتم. و گفت که: امام زمان فرمودند که: به قاضی بگو من با شما کار دارم

پیش من بیایید![1]

گفتم: بگو قاضی نمی‌آید!"[2]

تشبیه میان حالات شیخ احمد احسائی با حال حاج رجبعلی خیاط

بعد گفتند:

"این داستان مانند داستان شیخ احمد احسائی است که روزی به شاگردان خود می‌گفت: هر وقت به حرم مشرّف می‌شوم و به حضرت سلام می‌کنم، حضرت بلند جواب سلام مرا می‌دهند که اگر شما هم باشید می‌شنوید، یک مرتبه با من بیایید تا بفهمید! روزی شاگردان با شیخ به حرم مطهّر مشرّف شدند، شیخ سلام کرد بعد رو کرد به شاگردان و گفت: جواب شنیدید؟ گفتند: نه! دو مرتبه سلام کرد و گفت: شنیدید؟ گفتند: نه! پس شاگردان و خود او دانستند که شیخ در این موضوع اشتباه کرده است."[3]

لزوم توجّه سالک به حقیقت استاد

علاّمه طهرانی می‌فرمودند:

«یک روز در جلسهٔ ذکر مرحوم قاضی یکی

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۶.

[2] همان مصدر، ص ۳۳.

[3] همان مصدر، ص ۸۷.

از شاگردان ایشان تعدادی از عکس‌های مرحوم قاضی را به مجلس آورد، ناگهان شاگردان ایشان به سوی آن شخص رفتند و در گرفتن عکس‌ها از آن شخص شروع به دعوا کردند، آن شخص از مکان خود برخاست و به اطاق مجاور رفت، و همهٔ شاگردان، مرحوم قاضی را رها کرده و به آن اطاق رفتند!

در این حال مرحوم قاضی با خنده فرمودند: "من را رها کرده‌اند و سراغ عکس من می‌روند!"»

این عمل به سبب توقّف در صورت استاد و بازماندن از حقیقت اوست.[1]

علّت ایجاد توقّعات سالک پس از پیدایش برخی حالات در راه عرفان

علاّمه طباطبایی فرمودند:

[1] نرم‌افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۷.

«در ایّامی که در نجف أشرف برای تحصیل مشرّف بودم و در نزد حضرت آیة الحقّ مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ تردّد داشتم، روزی در حالتی‌که تنها در خدمت آن مرحوم بودم از باب گله و شکایت از حالاتم مطلبی عرض نمودم، و آن استاد جوابی فرمود بسیار دلنشین، به طوری که حقیقتاً حظّ بردم.

سؤال این بود: چرا سالک پس از آنکه مدّتی کار کرد و در رشتهٔ عرفان قدم نهاد و حالاتی پیدا نمود و مکاشفاتی در او به وقوع پیوست، توقّعش زیاد می‌شود و دوست دارد مثلاً ملائکه بر او نازل شوند و جبرائیل امین را ببیند و خلاصه از دقائق و اسرار آگاه شود، و اینها همه دلالت بر ضعف در سلوک دارد و ناشی از خامی و ناپختگی است؟

مرحوم قاضی ـ رضوان اللَه علیه ـ پس از استماع این سخنان فرمود: "آقاجان من! این درخواست از غریبه نیست، خودش از خودش می‌خواهد! چه اشکال دارد که کسی در مقام یك‌رنگی و صفا از خودش چیزی بخواهد، تمنّایی داشته باشد، گله و شکوه‌ای بنماید؟! اتّفاقاً این درخواست و شکایت بسیار هم به‌جا و خوب است؛ چون راز و نیاز و

خواهش بعضی از مراتب وجود است از حقیقت خود؛ منك و إليك، منه و إليه.“»[1]

آفت شهرت و ضرر آن در راه سیر و سلوک

در روز ۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱٤۰۱ هجریّه قمریّه، در پشت سر حضرت امام رضا علیه السّلام در حرم مطهّر نشسته بودیم که: علاّمهٔ انصاری لاهیجی ـ أدام الله بقائه ـ از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ نقل کردند که:

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۵۰.

«وقتی از اهل تبریز خدمت ایشان جمعی به نجف أشرف مشرّف شدند، و مرحوم قاضی از احوال یکی از شاگردان خود که به تبریز رفته بود سؤال کرد؛ گفتند: در میان مردم شهرتی بسزا یافته است.

مرحوم قاضی از این کلام ملول و مکدّر شده و فرمودند:

"شهرت بسیار ضرر دارد، و شخص مشهور به بلاهایی مبتلا می‌گردد! خصوصاً شخص سالک؛ که هرچه منعزل‌تر باشد، وصولش به مقصود بهتر است، و در صورت اشتهار دچار بلیّه می‌شود."»[1] و[2]

سیرهٔ عملی

---

[1] همان مصدر، ص ٦٦.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به الکافی، ج ٦، ص ٤٤٥؛ کنزالعمال، ص ٥٩٣٦ و ٥٩٤٩؛ آیین رستگاری، ص ١٤١.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

شیفتگی مرحوم قاضی نسبت به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

[مرحوم حداد] می‌فرمودند:

«[مرحوم قاضی] در این اواخر عمر یک‌گونه حالت تحیّر و شیفتگی و بی‌قراری مخصوص نسبت به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام داشت. هر روز هنگام طلوع آفتاب و به خصوص وقت غروب آفتاب گریه می‌کرد، و در ایّام عزاداری سراسیمه و سر برهنه، واِله بود. روزی که قمه‌زن‌ها در حال قمه‌زدن از کوچهٔ او عبور می‌کردند، با شتاب از منزل بیرون می‌آید و در برابر در می‌ایستد و سر خود را بلند کرده، آماده می‌سازد که تا شاید یک قمه از قمه‌های آنان به سرش اصابت کند.»

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی برای زیارت حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام زیاد از نجف أشرف به کربلای معلّی می‌آمدند، و با سایر زوّارِ عرب در کوچه و بازار می‌آمیختند. هیچ‌گاه دیده نشد که در مسافرخانه و فندقی بروند، بلکه به مساجد و مدارس می‌رفتند و چه بسا کنار خیابان

روی خاک می‌خوابیدند. بسیاری از اوقات

که در صحن مطهّر جا برای توقّف بود، در خود صحن بیتوته می‌نمودند و تا به صبح به زیارت و نماز و دعا مشغول بودند؛ و احیاناً هم روی سنگ فرشِ صحن، عبای خود را بر روی خود کشیده، می‌خوابیدند.»

مرحوم قاضی می‌فرمود:

«من در تمام نقاط صحن مطهّر خوابیده‌ام؛ در تمام مدّت عمر که بدین‌جا مشرّف بوده‌ام هر شب را در نقطه‌ای بیتوته کرده و خوابیده‌ام به طوری که جایی به قدر وسعت بدن من یافت نمی‌شود که در آن نخوابیده باشم.»[1]

توسّل به حضرت صاحب الزّمان در همهٔ حالات و سکنات

«حضرت آقا خیلی در گفتارشان و در قیام و قعودشان و به طور کلّی در مواقع تغییر از حالتی به حالت دیگر، خصوص کلمهٔ "یا صاحبَ الزّمان" را بر زبان جاری می‌کردند.

یک‌روز یک نفر از ایشان پرسید: آیا شما خدمت حضرت ولیّ عصر أرواحُنا فداه مشرّف

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٢.

شده‌اید؟!

فرمودند: "کور است هر چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّلین نظر نگاهش به امام زمان نیفتد!"»

أقول (علاّمه طهرانی): چقدر این جمله شبیه است به کلام مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ قدّس الله تربته ـ که چون از ایشان سؤال شد: چه وقت انسان حضور صاحب الزّمان می‌رسد؟!

فرمودند: «در وقتی که حضور و غیبتش برای انسان تفاوت نداشته باشد.»[1]

تواضع و فروتنی مرحوم قاضی

ایشان که آیة الله و مرجع تقلید است، به جای رفتن به مسافرخانه یا منزل کسی، در صحن و کنار مردها و زنان و بچّه‌های عرب که برخی از آنها هم خیلی کثیف بودند، می‌خوابیدند!

زیرا کسی که به حضرت سیّدالشّهداء به نظرهٔ توحیدی نگاه کند، همان خضوع و خشوع و تواضعی که نسبت به آن حضرت دارد، طبعاً نسبت به زوّار و نسبت به سنگ و درِ حرم و خاک کربلا هم همین ادب و تواضع را دارد.

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۱۳.

این نظره و دیدگاه سبب شد که مرحوم قاضی به آن مقامات برسد، و یک قرن بگذرد و کسی مثل ایشان نیاید. چون این جهات و نکات را تا این اندازه رعایت کردند، خدا هم به آنها عنایت می‌کند:

﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾[1].[2]

نحوهٔ تکلّم مرحوم قاضی با شاگردان خود پیرامون مطالب توحیدیّه

[علاّمه طهرانی]: «آیا مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در مجالس خود با شاگردان و رفقای خصوصی، هیچ از این مقوله‌های توحیدی تکلّم می‌کردند و مذاکره‌ای داشته‌اند؟»

مرحوم قاضی بسیار مرد عجیبی بوده‌اند؛ چون یک کوه استوار، جان‌دار، و پر ظرفیّت و پر استعداد. بعضی از شاگردهایشان مثلاً پس از ده دوازده سال که نزد ایشان رفت و آمد می‌نموده‌اند، از توحید سر در نیاورده‌اند، و چیزی از توحید حق تعالی دستگیرشان نشده است؛ و نمی‌دانم آیا ایشان با آنها مماشات می‌کرده‌اند و

---

[1] سوره الجمعة (٦٢) آیه ٤.

[2] نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، احترام به بزرگان.

پابه‌پای آنها قدم می‌نهادند؟ تا بالأخره آنها به همین عوالم کثرات مشغول بوده، تا آن آیت حق رحلت کرده‌اند.

ولی بعضی از شاگردها به عکس، خیلی زود از معارف الهیّه و از اسماء و صفات و توحید ذات حق، علم و معرفت پیدا می‌کرده‌اند.

علاّمه طباطبایی: «آری، مرحوم قاضی با بعضی از شاگردهای خود که نسبتاً قابل اعتماد بودند از این رقم سخن‌ها می‌گفته‌اند. مرحوم قاضی راستی عجیب مردی بود، و با هر یک از شاگردها به مقتضای استعداد و حالات او رفتار می‌کرد.

اشخاص هم مختلف بودند؛ بعضی‌ها از حیث رشد، زودتر رشد پیدا می‌کردند؛ و بعضی‌ها این‌طور نبودند و رشدشان به تأخیر می‌افتاد.

معمولاً ایشان در حال عادی یک ده بیست روزی در دسترس بودند، و مثلاً رفقا می‌آمدند و می‌رفتند، و مذاکراتی داشتند، و صحبت‌هایی می‌شد؛ و آن‌وقت دفعتاً ایشان نیست می‌شدند، و یک چند روزی اصلاً نبودند و پیدا نمی‌شدند؛ نه در خانه، و نه در مدرسه، و نه در مسجد، و نه در کوفه، و نه در سهله؛ ابداً از ایشان خبری نبود،

و عیالاتشان هم نمی‌دانستند کجا می‌رفتند، چه می‌کردند؛ هیچ‌کس خبر نداشت!

رفقا در این روزها در هر جا که احتمال می‌دادند، مرحوم قاضی را نمی‌جستند، و اصلاً هیچ نبودند؛ بعد از چند روزی باز پیدا می‌شدند و درس و جلسه‌های خصوصی را در منزل و مدرسه دائر داشتند. و همین‌جور از غرائب و عجائب بسیار داشتند؛ حالات غریب و عجیب داشتند.»[1]

اهتمام بی‌اندازهٔ مرحوم قاضی نسبت به عبادت و تهجّد

آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ وصیّ آن مرحوم که مدّت سیزده سال کسب فیوضات از محضر آن مرحوم نموده است ـ می‌فرمود:

[1] مهر تابان، ص ۳۱۷.

«مرحوم قاضی یک حجره در مسجد کوفه داشت و یک حجره در مسجد سهله، و با آنکه چهار عیال داشت غالباً در مسجد کوفه و یا مسجد سهله بود و بسیاری از شب‌ها را در آنجا بیتوته می‌کرد و به تهجّد و تلاوت قرآن و شب زنده داری می‌گذرانید، و غالباً هم مسافت میان نجف و کوفه و یا سهله را پیاده می‌پیمود، و در بین راه غرق ذکر خدا بود؛ و گهگاهی هم این راه را با واگن اسبی که روی ریل حرکت می‌کرد و میان کوفه و نجف دایر بود طیّ می‌نمود.

و برای رفتن به کوفه که یکی دو روز ممکن بود به طول انجامد، قند و چای و جیگاره، گذشته از نان و دوغ که غذای معمولی او بود، لازم بود.»[1]

مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمایند:

«مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ چهار زن داشت در چهار منزل، و تمام این زن‌ها هم خودشان خانه داشتند و مرحوم آقا هیچ نداشت، هیچِ هیچ! و مع‌ذلک بسیاری از شب‌ها مرحوم قاضی، که مردی هشتاد یا بین هفتاد و هشتاد ساله بود ـ که فوت ایشان در هشتاد و یک سالگی اتّفاق افتاده است ـ در حجره‌ای از

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۲.

حجره‌های مسجد کوفه یا مسجد سهله که در وسط بیابان واقعند، تنها و غریب که نه چراغی است و نه کسی، و غیر از بعضی از شب‌ها حتّی یک نفر تا صبح آنجا نیست، به عبادت و تهجّد مشغول بود.»[1]

کیفیّت سحر خیزی و نماز شب مرحوم قاضی

ایشان (آقای حاج سیّد هاشم حدّاد) در اوّل غروب پس از نماز مغرب مقدار مختصری به عنوان شام آنچه را که از منزل مجاور ـ یعنی منزل سر کوچه که عیالاتشان آنجا بودند ـ می‌آوردند، تناول نموده و پس از ادای نماز عشاء می‌خوابیدند. ساعتی

[1] آیین رستگاری، ص ۱۷۰.

می‌گذشت بیدار می‌شدند و از بام به زیر می‌آمدند و تجدید وضو نموده، بالا می‌آمدند و چند رکعت نماز با صدای خوش و آهنگ دلنشین قرآن از سوره‌های طویل می‌خواندند؛ و بعداً قدری همین‌طور متفکّراً رو به قبله می‌نشستند، و سپس می‌خوابیدند. باز بیدار می‌شدند و چند رکعت نماز دیگر به همین منوال می‌خواندند؛ و چون شب‌ها کوتاه بود لهذا دیگر وقتی به اذان صبح باقی نمی‌ماند. و چه بسا در این‌حال یا در دفعهٔ اوّل که بیدار می‌شدند می‌فرمودند: «سیّد محمّد حسین، چای یا آب گرمی بیاور!» حقیر پایین می‌رفتم و روی چراغ فتیله نفتی چای درست می‌کردم و فوراً می‌آوردم.

می‌فرمودند: «مرحوم آقا (یعنی مرحوم قاضی) خودش این‌طور بود و به ما هم این‌طور دستور داده بود که: "در میان شب چون برای نماز شب برمی‌خیزید چیز مختصری تناول کنید ـ مثل چای یا دوغ یا یک خوشه انگور یا چیز مختصر دیگری ـ که بدن شما از کسالت بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید."»

بنابراین بنده (علاّمه طهرانی) هرچه ایشان (مرحوم حدّاد) میل داشتند، گاه آب جوش و یا

چای و یا دوغ و یا خیار برایشان به بام می‌بردم، چون در آن فصل هنوز انگور نرسیده بود.[1]

مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمایند:

«مرحوم قاضی اوّل شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند؛ همین‌طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند.»[2]

حکایتی در توکّل مرحوم قاضی به خداوند

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ روزی از بازار بزرگ نجف عبور می‌نمودند،

---

[1] روح مجرّد، ص ۷۷.

[2] نرم افزار کیمیای سعادت، سخنرانی حضرت علاّمه طهرانی در روز جمعه ۲۱ جمادی‌الثانی سال ۱٤۱۵ هـ . ق.

یکی از اهل علم و دوستان ایشان برخورد به ایشان نمود و عرض کرد: کجا می‌روید؟ فرمودند: «به کوفه!»

اتّفاقاً با اینکه هیچ وقت از ایشان سؤال نمی‌کرد، پرسید: آیا برای رفتن به کوفه پول دارید؟ فرمودند: «ندارم!»

من گفتم: پس چگونه می‌روید؟ فرمودند: «از قدرت خدا دور نیست!»

من یک مرتبه در دلم خطور کرد که این سیّد دیوانه است، چطور با نداشتن پول به کوفه می‌توان رفت؟! و اتّفاقاً پیش خود هم هیچ پول نداشتم تا اقلاً به عنوان قرض به ایشان بدهم.

یک‌مرتبه ایشان صورت خود را به طرف بنده نموده و با حالت غضب به من نگاه کردند!

با هم رفتیم تا اواخر بازار، ناگهان یک مرد عربی پیش آمد و دست ایشان را بوسید و یک ربع دینار به ایشان داد! ایشان فرمودند:

«دیدی گفتم از قدرت خدا دور نیست!»

پس ایشان چای و قند و جیگاره خریده و مرا به کوفه دعوت کرد، من عذر خواسته و از خدمتشان مرخّص شدم.[1]

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸٤.

اخلاص عمل

روزی عدّه‌ای از تبریز مبلغی را در اختیار مرحوم قاضی قرار دادند، ایشان هم دستور دادند تا با آن وجه برای زوّاری که به مسجد کوفه می‌آمدند و در آنجا بیتوته می‌کردند، دستشویی و حمّام و وسایل راحتی در مسجد بنا کنند.

هنگام اتمام این بنا ایشان مشاهده نمودند که در بالای آن کاشی‌کاری نموده‌اند که: این بنا به همّت و اهتمام حضرت آیة الله حاج سیّد علی قاضی به اتمام رسید در سنه... .

امّا این مرد، مرد الَهی است، دنبال هوای نفس و اسم و رسم نیست؛ نه اینکه بدش می‌آید، بلکه از آن فرار می‌کند. لذا آن‌چنان غضب و عصبانیّت بر ایشان غلبه کرد که نردبان برداشتند، به بالا رفتند، با تیشه کوبیدند و تمام کاشی‌هایی که اسم ایشان روی آن بود را خُرد کردند و بر زمین ریختند. سپس خندیدند و حالت شعف پیدا نمودند!

این حالت تظاهر نبوده است، بلکه حالشان این‌طور بوده است؛ اگر به ایشان می‌گفتند آن کاشی‌ها را یک نفر کنده است، ایشان قطعاً خوشحال می‌شدند و می‌فرمودند: خدا خیرش دهد!

علّت عصبانیّت ایشان این است که در جایی که محراب أمیرالمؤمنین علیه السّلام، مجسّمهٔ خلوص و مظهر نازلهٔ اسماء و صفات الَهی در آنجاست، اصلاً می‌خواهد در مقابل آن اسمی از خودش نباشد! می‌فرماید: اصلاً من چه کسی هستم که باید اسمم را در مسجد کوفه بگذارید؟!

این را می‌گویند اخلاص عمل. ایشان تا این حد مراعات می‌کردند! اینها نکته‌هایی است که عرفا به ما یاد داده‌اند، و در جای دیگری پیدا نمی‌شود. ممکن است بعضی‌ها به حسب ظاهر بگویند اسم من

نباشد، ولی در باطن این‌طور نیست؛ اگر در حسینیه یا مسجدی که به اهتمام و سعی و بذل توجّه او بنا شده باشد، بنویسند شخص دیگری آن را ساخته است، آیا باز هم تفاوتی نمی‌کند؟! باید واقعاً برایش فرقی نداشته باشد.[1]

مرحوم قاضی از نقطهٔ نظر عمل آیتی عجیب بود

مرحوم قاضی از نقطهٔ نظر عمل آیتی عجیب بود. اهل نجف و بالأخص اهل علم از او داستان‌هایی دارند. در نهایت تهیدستی زندگی می‌نمود با عائلهٔ سنگین، و

[1] نرم‌افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۲۸.

چنان غرق توکّل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله به قدر ذرّه‌ای او را از مسیر خارج نمی‌کرد.

یکی از رفقای نجفی ما که فعلاً از اعلام نجف است برای من می‌گفت:

«من یک روز به دکّان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی به‌عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهایی که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند برمی‌دارد.

من کاملاً متوجّه بودم؛ تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکّان داد و ترازو کرد، و مرحوم قاضی آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبهٔ جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسنّ و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما به‌عکس همه، چرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟!

مرحوم قاضی فرمود: "آقاجان من! این مرد فروشنده، شخص بی‌بضاعت و فقیری است، و من گاه‌گاهی به او مساعدت می‌کنم؛ و نمی‌خواهم چیزی به او بلاعوض داده باشم تا اوّلاً: آن عزّت و شرفِ آبرو از بین برود؛ و ثانیاً:

خدای ناخواسته عادت کند به مجّانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف شود.

و برای ما فرقی ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می‌دانستم که اینها بالأخره خریداری ندارد، و ظهر که دکّان خود را می‌بندد به بیرون خواهد ریخت، لذا برای عدم تضرّر او مبادرت به خریدن کردم.“»[1]

اعراض و دوری از اهل دنیا

باز شاگردی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی می‌گفت:

«روزی من با آن بزرگ‌مرد به مسجد سهله رفته بودیم؛ مرحوم قاضی در بعضی از مقامات (مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام) نماز می‌خواند، در حال قنوت

[1] مهر تابان، ص ۳۲.

که کف دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده بود یکی از اعراب مُعَیدی یك فِلس در کف دست ایشان نهاد. ایشان که نماز را تمام کردند آن فِلس را محترم شمرده و محفوظ داشتند و رو کردند به من و فرمودند:

"خداوند بعضی اوقات موهبت‌های به ظاهر حقیر به انسان می‌رساند که بعداً به واسطهٔ آن مشکلاتی را مرتفع می‌سازد. کارهای خداوند همه از روی مصلحت است، خواه فکر ما برسد یا نرسد."»

آن شاگرد می‌گفت: «من در خدمت مرحوم قاضی از مسجد سهله به مسجد کوفه آمدیم، مرحوم قاضی خواست تجدید وضو نماید، از داخل مسجد کوفه به طرف مشرق ـ که خارج از مسجد است و در آنجا وسایل نظافت و شیرهای آب قرار دارد ـ همین‌که خواستیم عبور کنیم مرحوم قاضی چشمش افتاد به یکی از اعلام و معروفین نجف که در خارج مسجد از آب لوله مشغول وضو گرفتن بود. از همان‌جا برگشت و در خارج مسجد در قسمت شمالی، جنب درِ مسجد که آب‌ها را داخل در لوله‌هنگ‌ها نموده و برای تجدید وضو و تطهیر مردم آماده کرده و قیمت هر کدام یک فلس بود، مرحوم قاضی آن

فلس را داد و یک لوله‌هنگ آب خرید و با آن وضو گرفت و داخل مسجد شد و به سوی حجرهٔ خود رفت تا به نماز و اورادش مشغول شود. مرحوم قاضی به من فرمود:

"آن شخص را که دیدی، می‌دانی که از اعلام و معاریف نجف است و اگر من آنجا می‌رفتم طبعاً باید با او سخن بگویم و سلام و علیك و . . . . این گفتارهای بی‌مورد و تعارفات رسمی غالباً در مواقع غیر لازم و ضروری صورت می‌گیرد، و بالنّتیجه حال توجّه و حضور را در عبادت پایین می‌آورد؛ من با آن فِلس رفع محذور نمودم و از برخورد و ابتلای با سخنان بیهوده و بلافایده‌ای که وقت و حال و نشاط عبادت را می‌رباید، خود را خلاص نمودم. حالا فهمیدی که آن فلس یك موهبت و إعطای عظیم الهَی بود که در آنجا مِن‌حیثُ لانَحتسِب داده شد تا در اینجا

موفقیّت و حال و وقت و نشاط عبادی ما را تضمین نماید؟!"»[1]

عملکرد مرحوم قاضی در رعایت احترام نسبت به عمامه

مرحوم قاضی عمامهٔ خود را هر وقت می‌خواستند به سر بگذارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و بر سر می‌گذاردند؛ و هم‌چنین در وقت خواب هرگاه از سر می‌خواستند بردارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و می‌فرمودند:

«حرمتِ عمامه واجب است، عمامه تاج رسول الله است، عمامه تاج فرشتگان است.»[2]و[3]

تأکید مرحوم قاضی بر رعایت احترام و تجلیل نسبت به سادات حتّی اگر طفل باشند

مرحوم حدّاد می‌فرمودند:

«روزی که مرحوم قاضی از نجف به کربلا آمدند، پس از چند لحظه‌ای توقّف در منزل،

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۵۳.

[2] الکافی، ج ٦، ص ٤٦١؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٦٩. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمیّت و فضیلت عمامه رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۳ الی ۲۹۳.

[3] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٨؛ نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های مرحوم علاّمه طهرانی، احترام به بزرگان.

بیرون رفتند. من هم در خدمتشان رفتم. چند قدمی که رفته بودیم یکی از اطفال من به دنبال من دوید و با من می‌آمد، من به آن مرحوم عرض کردم: اجازه بدهید من این ... را منزل بگذارم و بیایم!

ناگهان مرحوم قاضی ایستاد و عصای خود را به زمین کوفت و چهره‌اش

سرخ شد به طوری که رگ‌های گردن و پیشانی برآمد و گفت:

"نَشُد! نشد! سیّد هاشم چه گفتی؟!"

عرض کردم: این بچّه مزاحم است، گفتم او را در منزل بگذارم و بیایم!

فرمودند: "این چه تعبیری بود که نمودی؟!"

عرض کردم: بچّهٔ خود من است و این کنایه از پستی خود من بود.

فرمودند: "دیگر حقّ این‌گونه تعبیر را نداری! خودت و اطفالت همه سادات و اولاد رسول خدایید. اهانت به بچّه سیّد، اهانت به رسول الله است!"

خود مرحوم قاضی همیشه فرزندان خود را با عنوان آقا صدا می‌زدند: آقا سیّد مهدی، آقا سیّد تقی، آقا سیّد محمّد حسن، و می‌فرمودند:

"ایشان اولاد رسول خدایند، غایة الأمر با فاصلهٔ بیشتری؛ تکریم و تجلیل از آنها فرض است گرچه اولاد من باشند."»[1] و[2]

مرحوم قاضی: «پاره شود شکمی که چهار بچه

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٨.

[2] ۲ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون لزوم احترام و تجلیل نسبت به سادات و اولاد رسول الله رجوع شود به الخصال، شیخ صدوق، ص ١٩٦؛ جامع الأخبار، ص ١٤٠.

سیّد بزاید و علویّه نشود»

و ایضاً حضرت آقای حاج سیّد هاشم می‌فرمود:

«هر وقت مرحوم قاضی به کربلا می‌آمد، در منزل ما وارد می‌شد و پیوسته به مادر ما علویّه خطاب می‌کرد، با آنکه مادر ما سیّده نبود؛ یک روز به محضرشان عرض کرد:

شما به ما علویّه می‌گویید با آنکه من سیّده نیستم، آیا این از باب تجلیل و تبجیل است؟! من که قابل نیستم عنوان علویّه بر من گفته شود.

مرحوم قاضی با شدّت و تندی فرمودند:

"پاره شود شکمی که چهار بچّه سیّد بزاید و علویّه نشود!"»[1]

اهتمام مرحوم قاضی نسبت به مجالس روضه

آقا سیّد محمّد حسن قاضی می‌گفتند:

«پدرم بسیار مرد متواضعی بود و نسبت به زوّار که به منزل او می‌رفتند نهایت احترام را داشت و گفتگو می‌کرد، و در مجالس روضه که در منزل خود می‌گرفت و مردم در روی حصیر می‌نشستند، خودش دمِ درِ اطاق و یا حیاط روی زمین می‌نشست پهلوی کفش‌ها به طوری که

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٧.

تمام بدنش در روی زمین بود، و با دست خودش یکایک کفش‌های واردین را جفت می‌کرد و همه را مرتّب می‌کرد در جلوی پای آنها بدون استثناء، و با همه با مرحمت و ملاطفت و مهر رفتار می‌کرد، و به مجلس روضه فوق‌العاده اهمیّت می‌داد.»[1]

مرحوم قاضی بسیار به وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌رفت

از مرحوم آیة الحقّ آیة الله العظمی حاج میرزا علیّ آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ افراد بسیاری از تلامذهٔ ایشان نقل کردند که:

«ایشان بسیار در وادی السّلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌رفت، و زیارتش دو و سه و چهار ساعت به طول می‌انجامید و در گوشه‌ای می‌نشست به حال سکوت؛ شاگردها خسته می‌شده و برمی‌گشتند و با خود می‌گفتند: استاد چه عوالمی دارد که این‌طور به حال سکوت می‌ماند و خسته نمی‌شود.»

[1] همان مصدر، ص ۹۹.

عالِمی بود در طهران، بسیار بزرگوار و متّقی و حقّاً مرد خوبی بود، مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد تقیّ آملی ـ رحمة الله علیه ـ ، ایشان از شاگردان سلسلهٔ اوّل مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و عرفان بوده‌اند.

از قول ایشان نقل شد که:

«من مدّت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السّلام می‌نشینند. با خود می‌گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند؛ کارهای لازم‌تر هم هست که باید به آنها پرداخت.

این اشکال در دل من بود امّا به احدی ابراز نکردم، حتّی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدّت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آنکه از نجف أشرف عازم بر مراجعت به ایران شدم، ولیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم؛ این نیّت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطّلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اطاقی که بودم در طاقچهٔ پایین پای من کتاب بود، کتاب‌های علمی و دینی؛ در وقت خواب طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد. با خود

گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؛ چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست.

در این تردید و گفتگوی با خود بالأخره بنا بر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود:

"علیکم السّلام، صلاح نیست شما به ایران بروید! و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است."

بی‌اختیار هول زده گفتم: آقا شما از کجا فهمیده‌اید؟ از کجا فهمیده‌اید؟

فرمود: "از وادی السّلام فهمیده‌ام!"»[1] و[2]

تأکید مرحوم قاضی مبنی بر عدم پوشیدن لباس سیاه

حاج شیخ عبّاس [قوچانی] ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می‌پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می‌نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه‌ای رنگ بود.

فرمودند: "چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!"

عرض کردم: این که سیاه نیست!

با تندی فرمودند: "سیاه نیست؟!"»

چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره‌رنگ به مثابه سیاه‌رنگ، مکروه است و لباس‌های سفید و کم رنگ مستحبّ است؛ لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است[3].[4]

---

[1] معاد شناسی، ج ۲، ص ۲٦٦.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت زیارت اهل قبور و تأثیرات آن رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ۲٥٦.

[3] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳٦.

[4] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون شدّت کراهت پوشیدن لباس سیاه رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ٤۰۳؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳٤۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مفتاح الفلاح، ص ۳۷۳؛ نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٤۹۸؛

اوصاف ظاهری مرحوم قاضی و ضرب‌المثل بودن نظافت ایشان

مرحوم قاضی به دلیل موقعیّتشان در آن موقع، چیزی از مصارف ضروری داخلی برایشان مهیّا نبود، و در منزل خود فقط حصیر داشتند؛ امّا وقتی بیرون

وظیفه فرد مسلمان، ص ٦٥، تعلیقه؛ رساله نکاحیّه، ص ١٨٤.

می‌آمدند، زیباترین و شیک‌ترین و تمیزترین لباس‌ها را می‌پوشیدند، عبا و قبای ایشان در میان اجتماع به‌طوری بود که همهٔ افراد از نقطهٔ نظر تمیزی و ظرافت و جمال ظاهری ایشان را به یکدیگر نشان می‌دادند.

ایشان می‌خواهد بیان کند که من زاهد نیستم، ظاهرسازی نمی‌کنم و نمی‌خواهم به وسیلهٔ رفت و آمد و أعمال زاهدانهٔ خود، جذب قلوب نمایم و افراد را به سمت خود بکشانم.[1]

به قدری عمامهٔ مرحوم قاضی و پیراهن و قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم‌قرنی که در نجف أشرف بودند ابداً خالی و یا لکی و یا چرکی در آن مشاهده نشد، و در نظافت ضرب‌المثل بودند؛[2] ولی جوراب نمی‌پوشیدند و لباسشان در زمستان و تابستان به رنگ سپید بود، و در گرمای تابستان تکمه‌های پیراهن و قبا را باز می‌گذاردند.

مرحومِ رضوان مقام آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ قدّس سرّه ـ می‌فرمود: مرحوم قاضی

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۳۱.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت نظافت در اسلام رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۷؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۱.

فرمود:

«امروز آقا سیّد محسن حکیم در بازار که می‌رفتم به من گفت: "سزاوار است حضرت‌عالی تکمه‌های خود را در ملأ عام ببندید!"

اگر باز این کلام را تکرار کرد به او می‌گویم: "چه دلیل شرعی دارید؟!"»[1]

حکایتی در شدّت اهتمام مرحوم قاضی نسبت به رعایت بهداشت

[مرحوم حدّاد] فرمودند: «یک روز که [مرحوم قاضی] به کربلا مشرّف شده بودند، در دکّان من تشریف آوردند. من هم برای ایشان دوغ درست کرده و در آن

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٤٩.

یخ ریختم، چون با انگشت بهم زدم تا تقدیم حضورشان کنم، از خوردن استنکاف نموده و فرمودند: "با انگشت بهم نزنید!"»[1]

گرچه دست ایشان به حسب ظاهر تمیز است، ولی به آهن و چوب و این طرف و آن طرف خورده و طبعاً کثیف و آلوده به میکروب شده است. امّا این توصیهٔ استاد به شاگردش فقط از نقطهٔ نظر بهداشت نیست، بلکه یک مسأله تربیتی است؛ یعنی کسی که سالکِ بهترین و برترین راه‌ها در همه افق‌ها و جوانب و از همه حیثیت‌ها، و شاگرد یک چنین مکتب و مرام عالی و راقی است، باید عملش به عنوان یک فردِ منطقی باشد؛ نه اینکه عمل ایشان را هر شخص عادی ببیند، از لحاظ مسائل بهداشتی محکوم نماید؛ و این نحوه عمل نباید در مکتب عرفان باشد.[2]

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۱۰.

[2] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ٦٩.

دستور العمل‌ها

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

توسّل به سيّدالشّهداء و ائمّهٔ اطهار عليهم السّلام كليد راه سير و سلوك

مرحوم قاضی، چنين مرد بزرگی به دوستان خود می‌فرمودند كه:

«از توسّل به ائمّه بالأخص سيّدالشّهداء غافل نشويد كه كليد راه در اين توسّل است، و بدون اين فايده‌ای ندارد.»[1]

دستورات آية الحق مرحوم قاضی در ماه‌های رجب و شعبان و رمضان المبارک

بسم الله الرّحمن الرّحيم

اين كتاب [صفحاتٌ من تاريخ الأعلام] مربوط به حالات مرحوم قاضی ـ رحمة الله عليه ـ می‌باشد كه آقازادهٔ ايشان آقای سيّد محمّد حسن نوشته‌اند. البتّه دو تا كتاب نوشته‌اند: يكی راجع به حالات مرحوم قاضی و يكی هم برای شاگردانشان. در اين كتابی كه راجع به مرحوم قاضی است، يک‌جا دستورات مرحوم قاضی به شاگردانشان دربارهٔ ماه رجب و شعبان و رمضان می‌باشد؛ دستورات مربوط

---

[1] نرم افزار آوای ملكوت، شرح حديث عنوان بصری، جلسه ۱۶۹.

به سال ۱۳۵۷ هجری قمری است؛ یعنی نُه سال به فوت ایشان، چون مرحوم قاضی سال ٦٦ فوت کردند.

مرحوم آیة الله حاج سیّد علی قاضی در وصیّتی که به شاگردان خود در سه ماه رجب و شعبان و رمضان دارد، می‌فرماید:

"الحمدُ للّهِ رَبِّ العالَمین، و الصَّلاةُ و السّلامُ علی الرَّسولِ المُبینِ و وَزیرِهِ الوَصیِّ الأمین وَ أبنائِهما الخلفاءِ الرّاشدین و الذُّرِیَّةِ الطّاهرین و الخَلَفِ الصّالحِ و الماءِ المَعین صَلَّی اللهُ و سلّمَ علَیهم أجمَعینَ."

«حمد مختصّ ذات أقدس پروردگار عالمیان است. و صلوات و سلام خدا و فرشتگان مقرّب و همهٔ جهانیان، بر فرستادهٔ آشکار او، و بر وزیر و وصیّ امین آن حضرت، أمیرالمؤمنین؛ و بر فرزندان آن دو بزرگوار که خلفای راشدین و راه‌یافتگان و راهنمایان به حقّ و صراط مستقیم، و ذرّیهٔ طاهرین آنان می‌باشند باد. و درود و سلام بر خلف صالح و جانشین به حقّ و شایستهٔ آنها باد که آب گوارا بر کام تشنهٔ امّت و شیعیان می‌باشند، صَلَّی اللَه و سَلّمَ علَیهم أجمَعینَ، درود

و سلام خداوند بر همهٔ آنان باد.»

۱. «آگاه و متوجّه باش! که ماه‌های حرام (رجب و شعبان و رمضان که در نزد اهل عرفان ماه‌های حرامند) از راه رسید؛ بیدار باش! تا اینکه برای مسافرت خویش توشه برداری، و این فرصت را از دست مده و غنیمت بشمار!

۲. شب‌های آن را به بیداری و روزهای آن را به روزه گرفتن سپری نما، به شکرانهٔ اینکه

خداوند لطف خویش را عام و شامل همگان فرموده است.

۳. و شب را جز به مقدار کمی استراحت و خواب سپری مکن؛ و نماز شب را به نحو تهجّد و بیدار و خواب بجای آور (یعنی چند رکعتی نماز بخوان و مقداری بخواب و سپس بیدار شو، و به همین ترتیب عمل نمای تا نافلهٔ شب پایان پذیرد)؛ و چه بسیارند عاشقانی که هرگز در شب نمی‌خوابند!

٤. و کتاب حقّ را تلاوت نمای و آن را با بهترین صوت و زیباترین نغمه و آرام آرام قرائت کن؛ چرا که ظلمت‌ها و کدورت‌ها را تبدیل به نور و روشنایی می‌نماید.

٥. پس تو بهره‌مند نشدی، بلکه هیچ‌کس از چیزی به مانند قرآن بهره نبرده است! و هر کس غیر از گفتهٔ مرا بگوید سخت در اشتباه فرو رفته، مرتکب خطا گردیده و گمان او گمان باطلی خواهد بود!

٦. و سلام بفرست بر اصل قرآن و فصل آن (که مقصود محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین هستند) که آنان باقیماندگان آل الله می‌باشند، و در برابر آنان عبد محض و تسلیم و بدون اراده باش!

۷. هر کسی که در غیر حبّ آنها خود را در

ذمّهٔ خداوند رحمان درآورد و به

اندازهٔ ذرّه‌ای از محبّت غیر آنها در دل راه دهد، او محقّقاً گمراه شده و منکر نعمت ولایت آنان گردیده؛ و در این انکار خود نعمت‌های پروردگارش را از دست داده است.

۸. پس محبّت به آنها محبّت به خداوند است، و در این‌صورت تو خود را در پناه حبّ خداوند درآور؛ [ایشان ریسمان مستحکم الَهی هستند، پس به این ریسمان چنگ بزن.]

۹. و دربارهٔ قرآن کوتاهی مکن، و آن را از روی لهو و لعب قرائت منمای و در معانی آن دقّت کن تا به واسطهٔ دقت در قرآن به بالاترین ذروه از قلل مجد و شرف نائل آیی.

۱۰. و در هر حال بر تو باد به ذکر و یاد خدا؛ و مبادا کوتاهی کنی در قرائت قرآن و ذکر پروردگار! و هیچ‌گاه در این مورد عذر نیاور که: چگونه و چه مقدار به یاد او باشم. (یعنی اشتغال به امور دنیوی و تراکم شواغل و مشاغل تو باعث نشود که در این دو مهم سستی و تکاهل ورزی و آن را به عنوان عذر برای خویش تلقّی نمائی.)

۱۱. این ماه‌ها (رجب و شعبان و رمضان) قرقگاه‌های خداوند است؛ پس در این قرقگاه داخل شو، امّا حُرمت آن را پاس بدار و آنها را معظّم داشته، ملتزم به رعایت آداب آن باش.

۱۲. پس هر کسی که به خداوند معتصم شود (دست به دامان رحمت و جمال و جلال او دراز نماید و به ریسمان او چنگ بزند) خود را در صراط او می‌یابد. و اگر گفتی "ربّی الله"، ای گوینده، روی این کلام ایستادگی نمای و دست از آن برندار!»

"قالَ عَزَّ مِن قائلٍ: ﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾.[1]

و قالَ: ﴿وَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ...﴾.[2]

و قالَ جلَّ جلالُهُ العَظيمُ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ...﴾.[3]"

«خداوند عزیز می‌فرماید: ﴿و هر کسی که اعتصام به خدا پیدا کند، به‌راستی در صراط مستقیم و راه راست هدایت شده است.﴾

و نیز فرموده است: ﴿به آنچه که مأموریت یافتی پایداری و استقامت نما!﴾

و نیز پروردگار که دارای جلال و مجد و عظمت است، می‌فرماید: ﴿به‌راستی آن

---

[1] سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۱.

[2] سوره الشّورَی (٤٢) قسمتی از آیه ۱۵.

[3] سوره فصّلت (٤١) صدر آیه ۳۰.

کسانی‌که بدین معنی اقرار نمودند که: "پروردگار ما الله است"، و پس از این اقرار و اعتراف، استقامت و پایداری را پیشهٔ خود ساختند، ملائکهٔ پروردگار بر آنها فرود می‌آیند...﴾»

"اِنتَبِهوا إخوانی الأعزَّة ـ وَفّقَکمُ اللهُ لِطاعتِهِ ـ فَقَدْ دَخلنا فی حِمَی الأشهرِ الحُرُمِ، فَما أعظم نِعَمَ الباری علینا و أتَمَّ!

فالواجِبُ علَینا قَبلَ کُلِّ شَیءِ التَّوبَةُ بشُروطها اللّازمَةِ و صَلَواتِها المَعلومَةِ، ثُمَّ الاحتِماء مِنَ الکبائِرَ و الصَّغائِرِ بِقَدْرِ القُوَّة."

«هان ای برادران عزیز و گرامی‌ام ـ که خدای شما را در طاعت خود موفّق بدارد ـ آگاه باشید! متوجّه و هشیار باشید که ما در قرقگاه داخل شده‌ایم، و همان‌گونه که در زمین‌های حرم باید از محرّمات اجتناب نمود و ارتکاب یک سلسله اعمالی که در غیر حرم جرم نیست در آنجا جرم محسوب می‌شود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی محسوب می‌شود چنین است و باید با هشیاری و مواظبت در آن وارد شد؛ و به همان نحو که در قرقگاه مکانی که حرم است، انسان

به کعبه نزدیک می‌شود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی است، انسان به مقام قرب خداوند می‌رسد. پس چقدر نعمت‌های پروردگار بر ما بزرگ و تمام است! و او هر گونه نعمتی را بر ما تمام نموده است!

پس حال که چنین است، قبل از هر چیز آنچه که بر ما واجب و لازم است، توبه‌ای است که دارای شرایط لازمه و نمازهای معلومه است؛ (مقصود همان دستور توبه‌ای است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ماه ذوالقعدة الحرام داده‌اند و در کتب ادعیه مثل مفاتیح الجنان آمده و چهار رکعت نماز دارد.)[1]

و پس از توبه، واجب‌ترین چیز بر ما پرهیز از گناهان صغیره و کبیره است تا جایی‌که توان و قدرت و استطاعت داریم.»

"فَلَیلَةَ الجُمُعةِ أو یَومَ الأحَدِ تُصَلّونَ صَلاةَ

---

[1] مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذی‌القعده:
«و کیفیّت آن چنان است که در روز یکشنبه غسل کند و وضو بگیرد و چهار رکعت نماز گزارد؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه، و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ سه مرتبه، و معوذتین یک مرتبه، پس استغفار کند هفتاد مرتبه و ختم کند استغفار را به "لا حَول و لا قوَّةَ إلّا بالله العَلیِّ العَظیم"، پس بگوید: "یا عَزیزُ یا غفّار، اِغفِرْ لی ذُنوبی و ذُنوبَ جَمیعِ المُؤمنینَ و المُؤمناتِ، فإنَّه لا یَغفِرُ الذُّنوبَ إلّا أنتَ." فقیر گوید: ظاهر آن است که این استغفار مذکور و دعای بعد را، بعد از نماز باید بجا آورد.» (محقّق)

التّوبة ليلةَ الجمعَةِ أو نهارَها؛ ثُمَّ تُعيدونها يَومَ الأحَدِ فی الیَومِ الثّانی مِنَ الشَّهرِ.

ثُمَّ تلتزمونَ المراقَبَة الصّغریٰ و الکُبریٰ و المُحاسَبَةَ و المُعاتَبَة بما هُوَ أحریٰ. فَإنَّ فیها تَذکِرةً لِمَن أرادَ أن یَتَذَکَّرَ أو یَخشیٰ."

«پس (ای برادران عزیز) دستور توبه را در شب جمعهٔ اوّل ماه (رجب) یا روز جمعه، و یا روز یکشنبهٔ آن، انجام داده نماز توبه را بخوانید؛ سپس آنها را در روز یکشنبهٔ دوّم همان ماه تکرار و اعاده نمایید.

سپس ملتزم شوید به مراقبه، چه مراقبهٔ صغری (باز داشتن نفس از آنچه که

خداوند بدان راضی نیست) و چه مراقبهٔ کبری (نگاه داشتن دل از آنچه محبوب نمی‌پسندد).

و نیز خود را وادار به محاسبه (حساب کشیدن از نفس) و معاتبه (سرزنش نمودن در صورت لغزش) و معاقبه (تنبیه نمودن نفس در صورت ارتکاب خلاف) به آن چیزی که شایسته و سزاوار است نمایید.

پس براستی هر کسی که در صدد متذکّر شدن به ذکر حقّ و در مقام خشیت از ذات اقدس حضرت حقّ متعال بوده باشد می‌تواند از راه مراقبه و محاسبه و معاتبه و معاقبه متذکّر گردد.»

"ثُمَّ أقبِلوا بقلوبکُم و داوُوا أمراضَ ذُنوبکُم و هَوِّنوا بالاستغفار خطوبَ عُیوبِکم.

و إیّاکُم و هَتکَ الحُرُماتِ! فَإنَّ مَن هَتَکَ و إنْ لَم یهتکِ الکریمُ علَیهِ فهُوَ مَهتوکٌ.

و أنّیٰ یُرجیٰ النّجاةُ لِقلبٍ ارتَبَکَت فیهِ الشُّکوکُ، حتّی یَسلُکَ سَبیلَ المتّقینَ و یَشرِبَ منَ الماءِ المَعینِ مَعَ المُحسنین؟! و اللهُ المُستعانُ علی نَفْسی و أنفسِکُم و هُوَ خَیرُ مُعینٍ."

«پس از این مرحله، با دل‌های خود به خداوند رو آورده، بیماری‌های گناهانتان را معالجه و مداوا نمایید و به وسیلهٔ استغفار، بزرگی و سنگینی عیوب خود را کاهش دهید.

و بپرهیزید از اینکه حریم الَهی را بشکنید و پرده‌های حجاب را بالا زده، حرمت حرم را هتک نمایید!

زیرا به‌راستی چنین شخصی در نظام تکوین بی‌آبرو و مهتوک است؛ گرچه خداوند کریم از روی کرمش، به‌حسب ظاهر آبروی او را حفظ نماید؛ و همین جزای اوست و نیازی به مجازات پروردگار ندارد!

و کجا امید نجات است برای دلی که شبهات وارد آن شده، در او نفوذ نموده است؟! (یعنی یکی از واجبات و لوازم حتمیّهٔ سلوک إلی الله، یقین داشتن به مبدأ و

معاد و حقّانیت طریق و شیخ و استاد است؛ و در صورت پیدایش کمترین شک و تردیدی سالک خودبه‌خود از حرکت باز می‌ماند. بنابراین محال است با وجود شک، سالک از مهلکه نجات پیدا نماید.) و چنین شخصی هرگز نمی‌تواند در راه متّقین قدم بردارد، و هیچ‌گاه قدرت ندارد به مقام محسنین راه یابد و با آنان از چشمهٔ آب گوارا بنوشد.

و خداوند تنها محلّ اتّکای من و شما است و او بهترین یار و یاور می‌باشد.»

و امّا دستورالعمل این سه ماه:

"۱. عَلَیکُم بِالفرائض فی أحسنِ أوقاتها و هی مَعَ نَوافلها الإحدَی و الخمسین. فإنْ لَم تَتَمکَّنوا فبأربَعٍ و أربعینَ. و إنْ مَنَعَتکُم شواغِلُ الدُّنْیا، فَلا أقَلَّ مِن صلاةِ الأوَّابین.

۲. و أمّا نَوافلُ اللَّیلِ فلا محیصَ منها عِندَ المؤمنین! و العَجَبُ ممَّن یَرومُ مَرتبةً مِنَ الکَمالِ و هُوَ لا یَقومُ اللَّیالِ! و ما سَمِعنا أحَدًا نالَ مَرتبةً مِنهُ إلّا بِقیامِها."

«۱. بر شما باد به اینکه نمازهای فریضهٔ خود را با نوافل آن که مجموعاً پنجاه و یک رکعت

است،[1] در بهترین اوقاتشان انجام دهید.

و اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت آن را بجا بیاورید.[2] چنانچه باز هم شواغل دنیا شما را بازداشت، حتماً نافلهٔ ظهر را که به او "صلاة أوّابین" می‌گویند، انجام بدهید.

و نماز ظهر را هم در وقت فضیلت انجام دهید که در قرآن بدان تأکید شده و مراد از ﴿ٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾[3] همان نماز ظهر است.

۲. و امّا در مورد نافلهٔ شب به‌خصوص باید بدانید که: انجام دادن آن در نظر مؤمنین و سالکان حضرت معبود از واجبات است و هیچ چاره‌ای جز إتیان آن نیست! و تعجّب است از کسانی که قصد رسیدن به مرتبه‌ای از مراتب کمال را داشته، ولی به قیام شب و انجام نوافل آن

---

[1] زیرا نمازهای واجب هفده رکعت است و هر یک از آنها دارای نوافل می‌باشند؛ بدین ترتیب: دو رکعت نافلهٔ صبح که وقت آن قبل از نماز صبح است، و هشت رکعت نافلهٔ ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر که قبل از ظهر و عصر خوانده می‌شوند، و چهار رکعت نافلهٔ مغرب که وقتش بعد از فریضهٔ مغرب است، و یک رکعت ایستاده و یا دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب می‌شوند و وقتش بعد از نماز عشاء است؛ و مجموع آنها، بیست و سه رکعت می‌شوند و یازده رکعت آن‌هم نافلهٔ شب است که جمعاً سی و چهار رکعت می‌باشند. بدین ترتیب مجموع نوافل و فرائض، پنجاه و یک رکعت می‌شوند. (مرحوم علاّمه طهرانی رضوان الله علیه)

[2] بدین صورت که چهار رکعت از عصر و دو رکعت از مغرب و وُتَیره ـ که مجموعاً هفت رکعت می‌باشد ـ حذف شود. (مرحوم علاّمه طهرانی رضوان الله علیه)

[3] سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۳۸.

بی‌توجّه هستند!

و ما هیچ‌گاه ندیده و نشنیده‌ایم که احدی به یک مرحله و مرتبه‌ای از کمال راه یافته باشد مگر به واسطهٔ برپاداری نماز شب!»

"٣. و عَلَیکُم بِقراءةِ القرآنِ الکریم فی اللَّیل بِالصَّوتِ الحَسَنِ الحزین، فهُوَ شرابُ المُؤمنین.

٤. و علَیکُم بِالتزام الأورادِ المعتادَةِ التی هی بید کُلِّ واحدٍ مِنکُم. و السَّجدَةِ المَعهُودَةِ مِن ٥٠٠ إلی ١٠٠٠."

«٣. بر شما باد به قرائت قرآن کریم در نافله‌های شب که انسان را حرکت داده، سیر او را سریع می‌نماید و برای او بسیار مفید است. تغنّی به قرآن، انسان را به خدا نزدیک می‌کند! به‌خلاف غنای محرّم که آدمی را به لهو می‌کشاند. پس تا می‌توانید در شب‌ها قرائت قرآن کنید، چرا که قرائت قرآن شراب مؤمنین است.

٤. بر شما باد اینکه: به انجام دادن اوراد و اذکاری که هر یک از شما به عنوان دستور در دست دارید، ملتزم و متعهد باشید.

و بر شما باد به مداومت سجدهٔ یونسیّه و گفتن ذکر یونسیّه: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي

كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[1] در سجده از پانصد تا هزار مرتبه.»

"٥. و زيارَةِ المَشهد المُعظَّم الأعظم كُلَّ يومٍ. و إتيانُ المساجدِ المعظَّمَة ما أمكنَ، و كذا سائِرُ المساجدِ. فَإنَّ المُؤمنَ فى المسجد كالسَّمَكة فى الماءِ.

٦. وَ لا تترُكوا بَعدَ الصلواتِ المفروضاتِ تسبيحةَ الصدِّيقة صلواتُ الله عليها، فإنَّها مِنَ الذِّكر الكبير. وَ لا أقَلَّ فى كلِّ مَجلِسٍ دَورَةٌ."

«٥. بر شما باد به زيارت مشهد اعظم (كه مراد همان حرم مطهّر أميرالمؤمنين و قبر نورانى آن بزرگوار است). و نيز ساير مشاهد مشرّفهٔ اهل البيت عليهم السّلام و مساجد معظمه مانند: مسجد الحرام، مسجد النّبى، مسجد كوفه، مسجد سهله و به طور كلّى هر مسجدى از مساجد؛ زيرا مؤمن در مسجد، همانند ماهى است در آب دريا!

٦. و هيچ‌گاه پس از نمازهاى واجب خود، تسبيحات حضرت صدّيقه صلوات الله عليها را ترک ننماييد؛ زيرا اين تسبيحات، يكى از انواع "ذكر كبير" شمرده شده است. [لااقلّ بعد از هر نماز يک دوره اين تسبيحات را بخوانيد!]»

---

[1] سوره الأنبياء (٢١) ذيل آيه ٨٧.

”۷. و مِنَ اللّازمِ المُهمِّ الدُّعاءُ لفرجِ الحجَّة صَلواتُ اللهِ عَليهِ فی قُنوتِ الوَتر؛ بَل فی کُلِّ یومٍ و فی جمیع الدَّعوات.

۸. و قراءةُ الجامعة فی یومِ الجُمُعة، أعنی الجامعةَ المعروفَةَ المشروحَة.

۹. و لا تَکونُ التّلاوَة أقلَّ مِن جُزءٍ.“

«۷. یکی از وظایف مهم و لازم برای سالك إلی اللَه، دعا برای فرج حضرت حجّت صلوات اللَه علیه در قنوت «وَتر» است؛ بلکه باید در هر روز و در همهٔ اوقات و همهٔ دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود.

۸. و یکی دیگر از وظایف لازم و مهم، قرائت زیارت جامعه، معروف به ”جامعهٔ کبیره“ در روز جمعه است.

۹. لازم است که قرائت قرآن حتماً کمتر از یک جزء نباشد.»

”١٠. و أكثِروا مِن زيارة الإخوَان الأبرار؛ فإنّهم الإخوانُ فی الطّريق، و الرَّفيقُ فی المَضيق.

١١. و زيارةِ القبور فی النَّهار غبًّا، و لا تزورُوا لَيلًا.

مَا لنا... و لِلدُّنْيا؟! قَد غرِّتْنا! و شَغَلَتْنا وَ اسْتهوَتْنا و لَيست لَنا!!

فَطوبیٰ لرجالٍ أبدانُهم فی النّاسوت و قلوبُهُم فی اللّاهوتِ... أُولَئک الأقلّونَ عدَدًا... و الأكثرونَ مَدَدًا... أقولُ ما تسمَعونَ، و أستغفرُ اللهَ.“

«١٠. تا می‌توانید بسیار به دیدار و زیارت برادران نیکوکار خود بشتابید؛ چرا که به‌راستی آنها برادرانی هستند واقعی که در تمام مسیر، همراه انسانند و با رفاقت خویش، آدمی را از کریوه‌های نفس و تنگناها و عقبات آن عبور می‌دهند!

١١. به زیارت اهل قبور ملتزم باشید، ولی نه به‌صورت مداوم و همه روزه (مثلاً در هفته، یک روز انجام بگیرد)؛ و نباید زیارت قبور در شب واقع گردد.

ما را با دنیا چه کار؟! به‌راستی دنیا ما را فریب داده، به پستی و ذلّت کشانید! ما را از مقام عزّت و رفعت پایین آورد! و دنیا پست‌تر از آن است که برای ما هدف قرار گیرد! پس آن را برای اهل

دنیا واگذارید!!

پس به به! خوشا به حال آن مردانی که بدن‌های آنان در این عالم خاکی است ولی قلوبشان در عالم لاهوت، یعنی در عالم أحدیّت و واحدیّت و عزّ پروردگار در پرواز می‌باشد!

و این افراد، اگرچه از نظر تعداد بسیار کم هستند، ولیکن از نظر قوّت و مدد و از جهت واقعیّت و اصالت و حقیقت دارای اکثریت می‌باشند.

من می‌گویم آنچه را که شما می‌شنوید، و از ذات اقدس حضرت حق طلب مغفرت می‌نمایم.» (۱۳۵۷ هـ . ق)

این دستوراتی است که مرحوم قاضی به شاگردان خود داده است، و رفقا این دستورات را در این سه ماه انجام می‌دهند؛ البته این اعمال را در حدّ امکان، هر

کسی که نمی‌تواند هر روز را روزه بگیرد، حتّی‌الإمکان ۵ روز از رجب و ۱۰ روز از شعبان را بگیرد؛ خلاصه به‌حسب ملاحظهٔ مزاج و قوّه و حال و استعداد بگیرد.

و قراءة القرآن در شب علی حدّ القدرة.

اگر می‌توانی نخواب؛ و اگر کسی نمی‌تواند همه شب را نخوابد، صب باشد (صب یعنی جگر سوخته، بیدار خوابی کند، شب زود بخوابد و سعی کند بیدار خواب کند طوری که بدن استراحت خود را بگیرد.)

مرحوم قاضی اوّل شب می‌خوابیدند، بعد نماز می‌خواندند و بعد می‌خوابیدند و باز نماز می‌خواندند؛ همین‌طور تا دو ساعت به اذان که دیگر نمی‌خوابیدند. مرحوم آخوند ۳ ساعت به اذان صبح بیدار بودند.

اگر نافلهٔ شب را بجا نیاورید، فایده ندارد و عرفان معنی ندارد؛ عرفان به عمل است نه به گفتن!

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

عمل به روایت عنوان بصری یکی از مهم‌ترین دستورات مرحوم قاضی بوده است

استاد بزرگ و عارف بی‌بدیل قرن، [مرحوم

قاضی] برای گذشتن از نفس امّاره، و خواهش‌های مادّی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده‌روی در تلذّذات برمی‌خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می‌دادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک إلی الله تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند؛ یعنی یک دستور اساسی و مهمّ، عمل طبق مضمون این روایت بود. و علاوه بر این می‌فرموده‌اند:

«باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دوبار آن را مطالعه نمایند.»

این روایت، بسیار مهمّ است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیّت معاشرت و خلوت، و کیفیّت و مقدار غذا، و کیفیّت تحصیل علم، و کیفیّت حلم و مقدار شکیبایی و بردباری و تحمّل شدائد در برابر گفتار هرزه‌گویان، و بالأخره مقام عبودیّت و تسلیم و رضا، و وصول به أعلی ذِروهٔ عرفان و قلّهٔ توحید است. فلهذا شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی‌پذیرفته‌اند[1].[2]

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۷۶.

[2] روح مجرّد، ص ۱۷۷:

"این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است، و مجلسی در بحار الأنوار ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیهٔ آن امام همام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرّف ذکر می‌نماییم تا محبّین و عاشقین سلوک إلی الله از آن متمتّع گردند:

أقولُ: وَجَدتُ بِخَطِّ شَیخِنا البَهائیّ ـقَدَّسَ اللهُ روحَهُـ ما هَذا لَفظُهُ:

قالَ الشَّیخُ شَمسُ الدّینِ محمّدُ بنُ مَکّیٍّ: نَقَلتُ مِن خَطِّ الشَّیخِ أحمَدَ الفَراهانیِّ ـرَحِمَهُ اللهُـ عَن عِنوَانِ البَصریّ؛ و کانَ شَیخًا کَبیرًا قَد أتَی عَلَیهِ أربَعٌ و تِسعونَ سَنَةً.

قالَ: کُنتُ أختَلِفُ إلَی مالِکِ بنِ أنَسٍ سِنینَ. فَلَمّا قَدِمَ

...[1]

جَعفرٌ الصّادِقُ علَيهِ السّلامُ المَدينَةَ اختَلَفتُ إلَيهِ، و أحبَبتُ أن آخُذَ عَنهُ كَما أخَذتُ عَن مالِكٍ.

«می‌گویم: من به خطّ شیخ ما: بهاء الدّین عامِلی ـ قدّس الله روحه ـ چیزی را بدین عبارت یافتم:
شیخ شمس الدّین محمّد بن مکّی (شهید اوّل) گفت: من نقل می‌کنم از خطّ شیخ احمد فراهانی ـ رحمه الله ـ از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.
او گفت: حال من این‌طور بود که به نزد مالک بن أنس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السّلام به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همان‌طوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.»

فَقالَ لی یَومًا: **إنّی رَجُلٌ مَطلُوبٌ و مَعَ ذَلِكَ لی أورادٌ فی کُلِّ ساعَةٍ مِن آناءِ اللَّیلِ و النَّهارِ، فَلا تَشغَلنی عَن وِردی! و خُذْ عَن مالِكٍ و اختَلِف إلَیهِ کَما کُنتَ تَختَلِفُ إلَیهِ. [ادامه در صفحه بعد]**

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل]
«پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتّشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، أوراد و اذکاری دارم که بدان‌ها مشغولم. تو مرا از وِردم و ذکرم باز مدار! و علومت را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، هم‌چنان‌که سابقاً حالت این‌طور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

فَاغتَمَمتُ مِن ذَلِكَ و خَرَجتُ مِن عِندِهِ، و قُلتُ فی

نَفسی: لَو تَفَرَّسَ فِیَّ خَیرًا لَما زَجَرَنی عَنِ الإِختِلافِ إلَیهِ وَ الأخذِ عَنهُ.

فَدَخَلتُ مَسجِدَ الرّسولِ صَلَّی اللَهُ عَلَیه و آلِهِ، و سَلَّمتُ عَلَیهِ؛ ثُمَّ رَجَعتُ مِنَ الغَدِ إلَی الرَّوضَةِ و صَلَّیتُ فیها رَکعَتَینِ و قُلتُ: أسألُكَ یا اللَهُ یا اللَهُ! أن تَعطِفَ عَلَیَّ قَلبَ جَعفرٍ، و تَرزُقَنی مِن عِلمِهِ ما أهتَدی بِهِ إلَی صِراطِكَ المُستَقیمِ!

«پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرّس می‌نمود، هرآینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.

پس داخل مسجد رسول الله صلّی الله علیه و آله شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می‌خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمایی، و از علمش به مقداری روزی من نمایی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!»

و رَجَعتُ إلَی داری مُغتَمًّا، و لَم أختَلِفْ إلَی مالِكِ بنِ أنَسٍ لِما أُشرِبَ قَلبی مِن حُبِّ جعفرٍ.

فَما خَرَجتُ مِن داری إلّا إلَی الصَّلاةِ المَکتوبَةِ، حَتَّی عیلَ صَبری؛ فَلَمّا ضاقَ صَدری تَنَعَّلتُ و تَرَدَّیتُ و قَصَدتُ جعفرًا، و کانَ بَعدَ ما صَلَّیتُ العَصرَ.

«و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام باز گشتم؛ و به جهت آنکه دلم از محبّت جعفر إشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن أنس نرفتم. بنابراین از منزلم

[1]...

خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای آورم) تا به جایی‌که صبرم تمام شد.
در این‌حال که سینه‌ام گرفته بود، و حوصله‌ام به پایان رسیده بود، نعلَین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.» [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَلَمّا حَضَرتُ بابَ دارِهِ اسْتَأْذَنتُ عَلَیهِ، فَخَرَجَ خادِمٌ لَهُ فَقالَ: ما حاجَتُكَ؟!

فَقُلتُ: السَّلامُ عَلَی الشَّریفِ.

فَقالَ: هُوَ قائِمٌ فی مُصَلّاهُ. فَجَلَستُ بِحِذاء بابِهِ، فَما لَبِثتُ إلّا یَسیرًا إذ خَرَجَ خادِمٌ فَقالَ: ادْخُل عَلَی بَرَکَةِ اللهِ. فَدَخَلتُ و سَلَّمتُ عَلَیهِ. فَرَدَّ السَّلامَ و قالَ:

اِجلِسْ! غَفَرَ اللهُ لَكَ!

«پس چون به درِ خانهٔ حضرت رسیدم، إذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در این‌حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟!
گفتم: سلام کنم بر شریف.
خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل درِ منزل حضرت نشستم. در این‌حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!»

فَجَلَستُ، فَأطرَقَ مَلِیًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ و قالَ: أبو

مَن ؟

قُلتُ: أبوعَبدِاللَهِ!

قالَ: **ثَبَّتَ اللَهُ كُنيَتَكَ و وَفَّقَكَ يا أباعَبدِاللَهِ! ما مَسأَلَتُكَ؟**

فَقُلتُ فی نَفسی: لَو لَم يَكُن لی مِن زيارَتِهِ و التَّسليمِ غَيرُ هَذا الدُّعاءِ لَكانَ كَثيرًا.

«پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکّر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه‌ات چیست؟

گفتم: أبوعبدالله (پدر بندهٔ خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیه‌ات را ثابت گرداند و تو را موفّق بدارد ای أبوعبدالله! حاجتت چیست؟

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دگری نباشد، هرآینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ ثُمَّ قالَ: ما مَسأَلَتُکَ؟

فَقُلتُ: سَأَلتُ اللَهَ أن يَعطِفَ قَلبَكَ عَلَيَّ، و يَرزُقَنی مِن عِلمِكَ، و أرجُو أنَّ اللَهَ تَعالَی أجابَنی فی الشَّريفِ ما سَأَلتُهُ.

فَقالَ: يا أباعبدالله! لَيسَ العِلمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إنَّما هو نورٌ يَقَعُ فی قَلبِ مَن يُريدُ اللهُ تَبارَکَ و تَعالَی أن يَهدِيَهُ.

[ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] فَإنْ أرَدتَ العِلمَ فَاطلُبْ أوَّلًا فی نَفسِكَ حَقیقَةَ العُبودِیَّةِ، و اطلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِهِ، وَاسْتَفهِمِ اللهَ یُفهِمكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می‌خواهی؟

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که دربارهٔ حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای أباعبدالله! علم به آموختن نیست؛ علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی ارادهٔ هدایت او را نموده است واقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اوّلین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیّت را بطلبی؛ و به واسطهٔ عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمایی تا خدایت تو را جواب دهد و بفهماند.»

قُلتُ: یا شَریفُ! فَقالَ: قُلْ: یا أباعبدِاللهِ!

قُلتُ: یا أباعبدِاللهِ! ما حَقیقَةُ العُبودِیَّةِ؟

قالَ: ثَلاثَةُ أشْیاءَ: أن لا یَرَی العَبدُ لِنَفْسِهِ فیما خَوَّلَهُ اللهُ مِلکًا، لأنَّ العَبیدَ لا یَکونُ لَهُم مِلکٌ، یَرَونَ المالَ مالَ اللهِ، یَضَعونَهُ حَیثُ أمَرَهُمُ اللهُ بِهِ؛ و لا یُدَبِّرَ العَبدُ لِنَفْسِهِ تَدبیرًا؛ و جُملَةُ اشتِغالِهِ فیما أمَرَهُ تَعالَی بِهِ و نَهاهُ عَنهُ.

فَإذا لَم یَرَ العَبدُ لِنَفْسِهِ فیما خَوَّلَهُ اللهُ تَعالَی مِلکًا، هانَ عَلَیهِ الإنفاقُ فیما أمَرَهُ اللهُ تَعالَی أن یُنفِقَ فیهِ؛ و إذا فَوَّضَ العَبدُ تَدبیرَ نَفْسِهِ عَلَی مُدَبِّرِهِ، هانَ عَلَیهِ مَصائِبُ الدُّنیا؛ و إذا اشتَغَلَ العَبدُ بِما أمَرَهُ اللهُ تَعالَی و

...[1]

نَهاهُ، لا يَتَفَرَّغُ مِنهُما إلَى المِراءِ و المُباهاةِ مَعَ النّاسِ.

فَإذا أكرَمَ اللهُ العَبدَ بِهَذِهِ الثَّلاثَةِ، هانَ عَلَيهِ الدُّنيا و إبليسُ و الخَلقُ، و لا يَطلُبُ الدّنيا تَكاثُرًا و تَفاخُرًا، و لا يَطلُبُ ما عِندَ النّاسِ عِزًّا و عُلُوًّا، و لا يَدَعُ أيّامَهُ باطِلًا.

فَهَذا أوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى؛ قالَ اللهُ تَبارَكَ و تَعالَى:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾. (سوره القصص (٢٨) آيه ٨٣).

«گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بندهٔ خدا (أباعبدالله)!

گفتم: ای أباعبدالله! حقیقت عبودیّت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بندهٔ خدا برای خودش دربارهٔ آنچه را که خدا به وی سپرده است [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] مِلکیّتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای مِلک نمی‌باشند، همهٔ اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجایی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛

و اینکه بندهٔ خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نکند؛

و تمام مشغولیّاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بندهٔ خدا برای خودش مِلکیّتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود.

و چون بندهٔ خدا تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد.

و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخریّه نمودن با مردم پیدا نماید.

...[1]

پس چون خداوند، بندهٔ خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلایق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریّه و مباهات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجهٔ خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.
و این است اوّلین پلّه از نردبان تقوا؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:
﴿آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین ارادهٔ بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتبِ پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوا است.﴾»

قُلتُ: یا أباعبدِاللهِ! أوصِنی!

قالَ: أُوصیکَ بِتِسعَةِ أشْیاءَ، فَإنَّها وَصِیَّتی لِمُریدی الطَّریقِ إلَی اللهِ تَعالَی، و اللهَ أسألُ أن یُوَفِّقَکَ لاِستِعمالِهِ.

ثَلاثَةٌ مِنها فی رِیاضَةِ النَّفْسِ، و ثَلاثَةٌ مِنها فی الحِلمِ، و ثَلاثَةٌ مِنها فی العِلمِ. فَاحفَظها، و إیّاکَ و التَّهاوُنَ بِها!

قالَ عِنوانٌ: فَفَرَّغتُ قَلبی لَهُ.

«گفتم: ای أباعبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!
گفت: من تو را به نُه چیز وصیّت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیّت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا تو را در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.
[ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سه تا از آن نُه امر دربارهٔ تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها دربارهٔ حلم و بردباری است، و سه تا از آنها دربارهٔ علم

و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سر زند!
عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و أخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقالَ: أمّا اللَواتی فی الرِّیاضَةِ: فَإیّاکَ أن تَأْکُلَ ما لا تَشتَهیهِ، فَإنَّهُ یورِثُ الحَماقَةَ و البَلَهَ؛ و لا تَأْکُلْ إلّا عِندَ الجوعِ؛ و إذا أکَلتَ فَکُلْ حَلالًا و سَمِّ اللهَ وَ اذکُرْ حَدیثَ الرّسولِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ:

"ما مَلَأ آدَمِیٌّ وِعاءً شَرًّا مِن بَطنِهِ؛ فَإن کانَ و لابُدَّ فَثُلثٌ لِطَعامِهِ و ثُلثٌ لِشَرابِهِ و ثُلثٌ لِنَفَسِهِ."

«پس حضرت فرمود: امّا آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلّی الله علیه و آله را که فرمود:
"هیچ‌وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علی‌هذا اگر به قدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثُلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفَسش."»

و أمّا اللَواتی فی الحِلمِ: فَمَن قالَ لَکَ: إن قُلتَ واحِدَةً سَمِعتَ عَشرًا، فَقُلْ: إنْ قُلتَ عَشرًا لَم تَسمَعْ واحِدَةً!

و مَن شَتَمَکَ فَقُلْ لَهُ: إنْ کُنتَ صادِقًا فیما تَقولُ فَأسألُ اللهَ أن یَغفِرَ لی؛ و إنْ کُنتَ کاذِبًا فیما تَقولُ فَاللهَ أسألُ أن یَغفِرَ لَکَ.

و مَن وَعَدَکَ بِالخَنَی، فَعِدهُ بِالنَّصیحَةِ و الرَّعاءِ.

«و امّا آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی‌که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می‌شنوی، به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی‌شنوی!

و کسی‌که تو را شتم و سبّ کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گویی راست می‌گویی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گویی دروغ می‌گویی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من دربارهٔ تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.»

و أمّا اللَواتی فی العِلمِ: فَاسْألِ العُلَماءَ ما جَهِلتَ، و إیّاکَ أن تَسألَهُم تَعَنُّتًا و تَجرِبَةً؛ و إیّاکَ أن تَعمَلَ بِرَأْیکَ شَیئًا، و خُذْ بِالاِحتیاطِ فی جَمیعِ ما تَجِدُ إلَیهِ سَبیلًا؛ و اهرُبْ مِنَ الفُتْیا هَربَکَ مِنَ الاسَدِ، و لا تَجعَلْ رَقَبَتَکَ لِلنّاسِ جِسرًا!

قُمْ عَنّی یا أباعبدِالله! فَقَد نَصَحتُ لَکَ؛ و لا تُفسِدْ عَلَیَّ وِردی؛ فَإنّی امرُؤٌ ضَنینٌ بِنَفسی. و السَّلامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الهُدَی.

«و امّا آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علما بپرس آنچه را که نمی‌دانی؛ و مبادا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی.

و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلافِ امر داری، احتیاط را پیشهٔ خود ساز.

و از فتوا دادن بپرهیز همان‌طور که از شیر درنده فرار می‌کنی؛ و گردن خود را جِسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

با توجّه دقیق به مطالبی که در این حدیث مبارکُ المراد و عظیم المُفاد [عنوان بصری] وارد است، معلوم می‌شود که: در چه اوج بلندی تعلیمات آیةُالحقّ و العِرفان و سندُ التَّحقیق و الإیقان و عِمادُ البَصیرة و البُرهان، حاج سیّد علی قاضی ـقَدّس اللَه تربتَه الزّکیّهـ استوار بوده است.

درست در راه إعراض از غرض‌ورزی و حسّ انتقام جویی، و کسر صولت نفس امّاره، و پیدا شدن دریچه و روزنه به عالم معنا و تجرّد و ملکوت، و بالأخره برای عرفان ذات حق تعالی، و اندکاک هستی مجازی عاریتی در هستی مطلق

و

ای پدر بندهٔ خدا (أباعبدالله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر و وِرد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می‌کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می‌نماید.»"

وجود بَحت و صِرف سرمدی و أزلی و أبدی و لایتناهی ذات اقدسش، این دستورات را می‌داده است.[1]

مرحوم قاضی علاوه بر ذکر، مراقبه را هم لازم می‌شمردند

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ بارها می‌فرمودند که:

«ذکر تنها همهٔ مطلب نیست، مراقبه باید باشد تا اینکه ذکر بتواند تأثیر کند.»[2]

ولی ما آن مراقبه را کنار می‌گذاریم و به دنبال ذکر و یک چیز غیر عادی می‌گردیم، دنبال مطلب عجیب و غریب می‌گردیم؛ مثلاً یک تصرّفی، یک امری از جانب غیبی، یک دستی، یک عنایتی، یک مشیّتی به نحوی باید انجام شود؛ مطلب این‌طور باید باشد. می‌گویند: سلوک بدون این مطالب نتیجه و فایده‌ای ندارد، و لازم نیست انسان به این مسائل ترتیب اثر بدهد.

آن کسانی که به امثال مرحوم قاضی و اولیای خدا اعتراض وارد می‌کنند و آن مطالب مزخرف

---

[1] روح مجرّد، ص ۱۸۶؛ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۷۸، تعلیقه.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون لزوم مراقبه و عدم کفایت ذکر رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۵۸.

و بیهوده را می‌گویند، به کدام یک از اعمال مرحوم قاضی می‌توانند اعتراض وارد کنند؟! ایشان به قدری فرد متعبّدی بود که معاندین ایشان می‌گفتند: ریا می‌کند! جلوی مردم جانماز آب می‌کشد! مگر می‌شود کسی این‌قدر متعبّد باشد!

اگر نمی‌خواهیم عمل کنیم، عمل نکنیم، چرا آبروی دیگران را ببریم که آبروی خود را برده‌ایم؟! چرا دیگران را از آن مرتبه به پایین تنازل بدهیم چون خودمان متنازل هستیم و عمل نمی‌کنیم، و نمی‌خواهیم عمل کنیم و ترتیب اثر بدهیم، و می‌خواهیم مطالب را به همین کیفیّت روزمره بگذرانیم.[1]

عملی که انسان با انجام آن به خیر دنیا و آخرت نائل می‌شود

استاد علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«چون به نجف أشرف برای تحصیل مشرّف شدم، از نقطهٔ نظر قَرابت و خویشاوندی و رحِمیّت گاه‌گاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم؛ تا یک روز درِ مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ١٤٦.

می‌کردند، چون به من رسیدند دست خود را روی شانهٔ من گذاردند و گفتند: "ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!"»[1]

[مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمایند]:

«اوّلین دستور مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ به شاگردانش نماز شب و نوافل بود! حالا می‌شود انسان تصوّر کند که طلبه‌ای سالک باشد و اصلاً نماز شب هم نخواند؟! و بگوید که: خُب دیگر ما از این مراحل گذشتیم، و یا اینکه به درس مشغول می‌شویم و درس هم اهمیّتش از این مسائل زیادتر است، یا امشب کسل بودیم حالا بیدار نشدیم، فردا شب چنین و چنان... .»[2]

توصیهٔ مرحوم قاضی برای کسب نشاط در هنگام قیام برای نماز شب

مرحوم حدّاد می‌فرمودند:

«مرحوم آقا (مرحوم قاضی) خودش این‌طور بود و به ما هم این‌طور دستور داده بود که: "در میان شب چون برای نماز شب برمی‌خیزید چیز

---

[1] مهر تابان، ص ۲۵.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت نماز شب رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۸۳؛ ج ۸۷، ص ۱۵۸؛ معانی الأخبار، ص ۳٤۲؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ٦٥.

مختصری تناول کنید، مثل چای یا دوغ یا یک خوشهٔ انگور، یا چیز مختصر دیگری، که بدن شما از

کسالت بیرون آید و نشاط برای عبادت داشته باشید.“»[1]

مرحوم قاضی چرا می‌فرمودند: «وقتی که سحر می‌خواهید برای نماز بلند شوید، یک چیزی بخورید»؟ چون بدن را از بی‌حالی دربیاورید، بدن نشاط پیدا کند. ذکری که انسان می‌گوید، در حالت غلبهٔ گرسنگی و حال ضعف فایده ندارد. شما همین‌طور مثل یک ضبطی که برای خودش می‌گردد، فقط مدام ذکر را تکرار کرده‌اید؛ این فایده ندارد.

باید نفس و روح با ذکر حرکت کند و با آن معنایی که ذکر آن را مدام در نفس تکرار می‌کند، بالا برود. وقتی که گرسنگی غلبه کند، شما دیگر نمی‌توانید آن معنا را در ذهن و در نفس خود قرار دهید، و دیگر آن ذکر در نفس تمکّن پیدا نمی‌کند که بتواند آن را جدا کند و حرکت بدهد و به جلو ببرد. شما یک لفظی را فقط مدام تکرار کرده‌اید.

لذا بزرگان می‌فرمودند که: باید انسان در حال توجّه ذکر بگوید، در حال توجّه و نشاط! بفهمد و درک کند چه می‌گوید. اگر بتواند صد مرتبه با نشاط بگوید، بهتر است از دویست مرتبه با

---

[1] روح مجرّد، ص ۷۷.

کسالت و بی‌حالی که بعد بگوید: خُب بالأخره گفتیم! باید خود را به حال بیاورد، خود را باید به توجّه بیاورد تا اینکه این ذکر در او تأثیر داشته باشد. مانند نمازی که آدم از سر بی‌حالی و چُرت و کسالت بلند می‌شود و می‌گوید: دو رکعت نماز بخوانیم و دوباره بخوابیم، خب این یک نماز؛ یک نمازی هم که وقتی بلند می‌شود، سر حال است و رکوع و سجودش چطور است و سایر مسائل؛ آیا این دو نماز یکی است؟! این‌طور نیست.[1]

دوام طهارت از جمله دستورات حتمیّه برای سالک

دوام طهارت[2] از دستورات حتمیّهٔ مرحوم قاضی به شاگردان خود بود؛ خود آن مرحوم نیز لحظه‌ای بدون وضو و یا بدون غسل نمی‌ماند.[3]

چون آب شیرین در آن زمان در نجف کمیاب و گران قیمت بود و از کوفه با مشک حمل

---

[1] ۱ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت کسب نشاط در اتیان عبادات رجوع شود به فروع کافی، ج ۳، ص ٤٥٤؛ میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ۱۹٤.

[2] رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۰: «و آن عبارت است از: دوام وضو و اغسال واجبه و غسل جمعه و سایر اغسال مستحبّه حتّی الإمکان.»

[3] ۳ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت دوام طهارت رجوع شود به أمالی، شیخ مفید، ص ٦۰؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۲۷٦ (ح ۲۵۹۹۹) و ۲۸۸ (ح ۲٦۰٤۲) و ۲۹۳ (ح ۲٦۰٦۵ و ۲٦۰٦٦)؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۰۱.

می‌نمودند، ایشان می‌فرموده است:

«چون آب شور برای چشم مضرّ است، من در هنگام وضو فقط صورت خود را با آب شیرین می‌شویم و دست‌های خود را با آب چاه.»

در آن زمان، یک حمّام در منزل کسی نبود. حمّام‌ها عمومی و حمّام نجف منحصر به دو حمّام بود: حمّام قیصریّه و حمّام علی آقا؛ و شب‌ها حمّام‌ها بسته بود. مرحوم قاضی در وقت نیاز به غسل در منزل غسل می‌نمود و در اوقاتی که هوا سرد بود، در اطاقِ در بسته لُنگی را بر روی زمین اطاق و یا به روی حصیر آن پهن می‌کرد و بر روی آن می‌ایستاد و پس از رفع عین نجاست از بدن، فقط با چندین مُشت آب که بر روی سر و صورت و بدن خود می‌ریخت و آن را به همه جای بدن سرایت می‌داد، غسل می‌کرد؛ و فقط مقداری از لنگ گسترده، تَر می‌شد و سپس آن را جمع می‌نمود.

مرحوم آقا حاج شیخ عبّاس [قوچانی] می‌فرمودند:

«روزی مرحوم قاضی سخت سرما خورده بود؛ چون از علّت سؤال شد، فرمود:

"دیشب در منزلِ فلان بوده‌ام و هوا سرد بود و پس از احتیاجِ به غسل، در

اطاق غسل کردم و سرما خوردم.“»[1]

تأکید مرحوم قاضی بر حفظ و عدم افشای سر

[مرحوم حدّاد فرمودند]:

«مرحوم آقا (مرحوم قاضی) روزی به من گفتند: ”سیّد هاشم! سرّ را فاش مکن که گرفتار می‌شوی! روزی می‌رسد که از اطراف و أکناف بیایند و عتبهٔ درت را ببوسند.“»[2]و[3]

سخن مرحوم قاضی مبنی بر نماز خواندن در مساجد مختلف

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علاّمه انصاری لاهیجی ـ دام بقاه ـ که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

«مرحوم [قاضی] می‌فرمودند: ”در یک مسجد همیشه نماز نخوانید، به مساجد دیگر نیز بروید، و هر جا دیدید حال پیدا کردید آنجا نماز بخوانید، و هر جا که دیدید حال پیدا نکردید مکان خود را تغییر دهید و از این مسجد به مسجد دیگر انتقال یابید! و خلاصه آنکه توقّف

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦١.

[2] روح مجرّد، ص ٤٦٢.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۱۳۱؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ١٦٣؛ روح مجرّد، ص ٥٩٤؛ آیین رستگاری، ص ۸۱.

در یک مکان بی‌مورد است و باید دائماً دنبال حال بود و از هر جا به جای دیگر منتقل شد، و هر جا حال بهتر بود آنجا را انتخاب نمود؛ اگر در مسجد کوفه نشد به مسجد سهله بروید و اگر در سهله نشد به مسجد کوفه بروید، و هکذا.“»[1و2]

توصیهٔ مرحوم قاضی نسبت به زیارت دو مکان مقدّس در عتبات عالیات

مرحوم قاضی به شاگردان خود می‌فرمودند:

«دو مکان را در اعتاب مقدّسه غنیمت بدانید.

اوّل: محراب شهادت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه؛ دوم: مقام امام صادق علیه السّلام در کربلا (که در پشت شریعه است).

این دو جا را غنیمت بدانید و مغتنم بشمارید.»[3]

مرحوم آقا (علاّمه طهرانی) حکایتی از مرحوم آیة الله حاج سیّد هادی تبریزی ـ که ایشان از علمای کاظمین و خیلی مرد معروفی بودند، و مدّتی هم از تلامذهٔ مرحوم قاضی، رضوان الله علیه، بودند ـ نقل می‌کردند. مرحوم قاضی در دستورالعملی که به ایشان دادند،

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٥؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳٦.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اهمّیت نماز خواندن در مساجد رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت مسجد.

[3] نرم افزار آوای ملکوت، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال۱٤۲۹، جلسه ۳.

فرمودند که:

«دو چیز را خیلی مغتنم بدان؛ اوّل: محراب نافلهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد کوفه.»

محرابی که الآن در مسجد کوفه به شکل ضریح مانندی وجود دارد، محرابی است که نماز جماعت را حضرت در آن محراب اقامه می‌کردند. قبل از اینکه نماز جماعت بخوانند، نوافل خودشان را در محرابی که در سمت چپ آن محراب اصلی قرار گرفته و تقریباً حدود بیست متر با آن فاصله دارد و الآن هم مشخّص است، می‌خواندند. نماز شب و نافلهٔ صبح را حضرت در آنجا می‌خواندند، سپس می‌آمدند در همین محراب اصلی و نماز صبح را اقامه می‌کردند. شمشیر ابن‌ملجم در شب نوزدهم در این محراب نوافل بر فرق آن حضرت فرود آمد؛ یعنی هنوز حضرت نماز صبح را نخوانده بودند و از نماز شب فارغ شده و مشغول نافلهٔ صبح بودند که این قضیّه اتّفاق افتاد.

مرحوم قاضی می‌فرمودند: «محراب نافلهٔ حضرت را خیلی مغتنم بدانید،

آثاری در اینجا مترتّب و مشهود است. دوّم: زیارت اهل قبور در بین‌الطّلوعین.»

و می‌فرمودند: «وقتی اهل قبور را در بین‌الطّلوعین زیارت می‌کنی، فاتحه‌ای بخوان و بعد به کناری برو و بنشین و بدون اینکه قرآن یا چیز دیگری بخوانی، سکوت کن، این سکوت برای تو خیلی مفید است، و تفکّر کن در احوال قبر و قیامت و اعتباری بودن دنیا و مسائلی که می‌گذرد و در گذران است.»

و می‌فرمودند: «رفتن به قبرستان در بعد از ظهر و یا هنگام شب خیلی مفید نیست. صبح بین‌الطّلوعین این کار را انجام بدهید!»[1]

توصیه و تاکید به زیارت اهل قبور

بزرگان پیوسته شاگردان خود را به زیارت اهل قبور و نیز دیدن آثار گذشتگان جهت عبرت، تشویق و ترغیب می‌کردند.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ به شاگردانش توصیه می‌فرمود به زیارت اهل قبور بروند، و پس از قرائت فاتحه، در گوشه‌ای بنشینند و ساعتی را به سکوت و خلوت و تفکّر در مَآل و عاقبت امر و مرگ بگذرانند، و می‌فرمودند:

---

[1] همان مصدر، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۲.

«این شیوه تأثیر خوبی در قطع تعلّقات و توجّه نفس به مبدأ هستی دارد، و از التفات به کثرات مانع می‌گردد.»[1]

مرحوم آقا (علاّمه طهرانی) به ما توصیه می‌کردند که هر وقت از بیمارستانی می‌گذرید، برای مریضان حمد به نیّت شفا بخوانید؛ و هر وقت از قبرستان می‌گذرید، برای امواتی که در آنجا دفن شده‌اند حمد و قل هو الله بخوانید. در هنگام سفر اگر به روستا یا شهری رسیدید که دارای قبرستانی است، یک حمد و قل هو الله برای همهٔ آنها باید بخوانید. خودشان هم می‌خواندند. این مطلب را

[1] حیات جاوید، ص ۹۳.

مرحوم علامهٔ طباطبایی به ایشان گفته بودند و از جمله دستورات مرحوم قاضی بوده است.

ببینید این بزرگان چقدر مسائل اخلاقی را در نظر می‌گرفتند: حالا که داری می‌روی، خب یک فاتحه‌ای بخوان تا ثوابی هم به دیگری برسد! چرا بخل می‌کنی؟! این که دیگر مئونه ندارد! این که دیگر دست در جیب کردن ندارد! یک قل هو الله بخوان، یک حمد بخوان، اجازه بده آنها هم به یک برکت و فیضی برسند.[1]

دستور مرحوم قاضی در کیفیّت غذا خوردن

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ به شاگردانش دستور می‌داده غذا برای تفکّه نخورید!

یك‌وقتی که به آیة اللَه خویی ـأبقاه اللَه إن شاء اللَهـ دستور داده بودند (چون ایشان هم مدّتی از آقای قاضی دستور گرفته بودند)[2] و گفته بودند که: «شما غذا را به تفکّه و تفنّن نخورید!» و ایشان فکر کرده بودند حالا باید چه کار بکنیم؟ غذا باید بخوریم مثلاً برنج باید بخوریم و خورشت هم باید بخوریم، برای اینکه

---

[1] مجموعه سخنرانی در شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۰۰.

[2] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به کتاب حاضر ص ۳۰، ۱۰۰ و ۳۰۵.

از تفکّه و تفنّن بگذریم این کار را می‌کنیم که برنج را علَی‌حِدَه می‌خوریم و خورشتش را علَی‌حِدَه؛ که هم قوّه به بدن برسد و هم اینکه آن جنبهٔ تفکّه و لذّت و اینها تا اندازه‌ای پایین بیاید.

البتّه زیاده روی هم در اینجا خوب نیست؛ پس: "خَیرُ الأمور أوسَطُها."[1]

در هفته دو یا سه بار دستور داده شده که انسان گوشت بخورد، ولی زیادتر خوب نیست و فکر انسان خسته می‌شود، نمی‌تواند کار کند؛ فکرش خسته شد روح خسته می‌شود، و لذا همین‌طور می‌ماند. این شمشیری که باید در راه خدا کار کند آن

[1] الکافی، ج ۱، ص ۵۴۰.

شمشیر تعطیل می‌شود و در یک جایی می‌افتد و زنگ می‌زند و کم‌کم کُند می‌شود؛ آن‌وقت شمشیر بُرّان به صورت یک قطعه آهن زنگ زدهٔ بی‌خاصیّت درمی‌آید.[1]

مرحوم استاد قاضی ـ رضوان الله علیه ـ روایتی غریب دربارهٔ جوع بیان می‌فرمود و محصّلش آنکه:

«در زمان انبیاء سلف، سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت افتاد، شب فرار سید، هر یک برای تحصیل غذا به نقطه‌ای متفرّق شدند، لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معیّن در آن میعادگاه یکدیگر را ملاقات کنند. یکی از آنها میهمان بود، و دیگری به میهمانی شخصی درآمد، و چون سوّمی جایی نداشت با خود گفت: به مسجد می‌روم و میهمان خدا می‌شوم، و تا صبح در آنجا بسر برد و همچنان گرسنه باقی بود. صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند.

از جانب خدای تعالی به نبیّ آن زمان وحی رسید که:

"به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۵۹.

عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیّهٔ بهترین غذاها برآمدیم، لکن در خزانهٔ غیب خود تفحّص کردیم بهتر از گرسنگی غذایی را برای وی نیافتیم.“»[1]

جمعیّت خاطر از مهم‌ترین مسائل در راه تربیت و سیر و سلوک

روزی مرحوم قاضی با شاگردانشان نشسته بودند، صحبت راجع به این بود که سالک باید خود را از تشتّت و پراکندگی حفظ کند، و باید به خود مشغول باشد. نباید توجّه دل را به این طرف و به آن طرف بسپارد که اینجا چه شد، آنجا چه شد، اینجا چه قضیّه‌ای اتّفاق افتاد؛ زیرا مسائل و قضایا اتّفاق می‌افتد، دست ما هم نیست. اینجا

[1] رسالهٔ لب اللباب، ص ۱۲۹.

دعوا شد، آنجا درگیری شد، در آن خیابان تصادف شد، در آن شهر باران بارید، در آن شهر برف آمد؛ به ما چه مربوط است که برف و باران، اینجا و آنجا آمد و در خیابان تصادف شد! آیا اطّلاع ما بر این مسائل، مطلبی را به ما اضافه می‌کند؟! نفعی می‌بریم؟! عیب ندارد، ولی آیا بهتر نیست حال که نفعی ندارد، ذهن خود را هم مشغول نکنیم؟! انسان عاقل باید به دنبال چیزی برود که از آن منتفع شود.

سپس ایشان راجع به سکوت صحبت می‌کردند که: «در بسیاری از موارد در سکوت برای انسان حالاتی پیدا می‌شود که در غیر از این موقع امکان ندارد پیدا شود.»

چند لحظه تأمّل کردند، یک‌مرتبه از بیرون صدای ضربهٔ بسیار آهسته‌ای آمد. مرحوم قاضی فرمودند: «این صدا برای سالک ضرر دارد.» یعنی همین صدای بسیار آهسته!

یعنی ممکن است انسان در یک وضعیّتی قرار بگیرد که آنچنان باید مستغرق در خودش باشد که به کمترین التفاتی، نفس او از گرفتن آن نور و جاذبه محروم می‌ماند؛ زیرا مطلب بسیار دقیق است و دیگر هم نمی‌آید، یا شاید به این زودی نیاید.

حالا چه برسد به اینکه انسان یک عمل خلاف انجام بدهد! انسان بیاید غیبت کس دیگری را بکند، انسان بیاید تهمت بزند، انسان بیاید یک ساعت از وقت خودش را به حرف‌های لاطائلات بگذراند. اینها که اصلاً قابل مقایسه با آن صدای بسیار آهسته نیست! بلکه قضیّه از این حرف‌ها می‌گذرد![1]

ضرر مسافرت برای سالک

مرحوم قاضیّ می‌فرمودند ـ بقیّه بزرگان هم دارند ـ که:

«اصلاً مسافرت برای سالک مضرّ است، و باید به حدّاقل و ضرورت اکتفا کند؛ زیرا آن دورانی که انسان مسافرت می‌کند، خواهی نخواهی آن سکون و طمأنینه‌اش از

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۸.

دست می‌رود، مضافاً به اینکه در دوران مسافرت کسبی نمی‌کند و جلو نمی‌رود، بلکه عندَالمُراجعه باید مدّت‌ها زحمت بکشد تا آن حالات از دست رفته برگردد.»[1] و[2]

لزوم تحت‌الحنک انداختن در هنگام نماز

مرحوم علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی به ما دستور می‌دادند حتماً در نماز تحت‌الحنک بیندازیم. بعد از اینکه مرحوم قاضی از دنیا رفتند، یک شب من فراموش کردم تحت‌الحنک را باز کنم و همین‌طور عمامه را بر سرم گذاشتم و مشغول نماز مغرب شدم. همین‌که آمدم بگویم الله اکبر، یک دفعه دیدم در اتاق باز شد و مرحوم قاضی وارد شد. من شروع کردم به نماز، در وسط‌های حمد بودم که آمدند و تحت‌الحنک عمامهٔ من را باز کردند و رفتند.»[3]

ذکر برخی از دستورات مرحوم آیة الله میرزا علی آقا قاضی

۱. عمل به روایت «عنوان بصری» و مطالعهٔ

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۵۹.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه مصاحبات در ارتباط با شخصیّت مرحوم حدّاد، «مسألهٔ جمعیّت خاطر از مهم‌ترین مسائل در راه تربیت و سیر و سلوک».

[3] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱٤٦.

آن در هر چند روز.

۲. نوافل لیلیّه و نهاریّه.

۳. سجده با ذکر یونسیّه (حدّاقلّ چهارصد مرتبه)، و قرائت مسبّحات عند النّوم.

٤. اوراد مخصوصه (اربعینیّات) بر حسب مقتضای حال، به دستور خود آن

مرحوم یا آقای حاج شیخ عبّاس وصیّ آن مرحوم.[1]

«یا طُهرُ، یا طاهِرُ، یا طَهورُ، یا طَیهورُ، یا طَیهارُ»

حضرت آقای طباطبایی ـ مدّ ظلّه السّامی ـ نقل فرمودند از مرحوم آیة الحق حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که ایشان فرمودند:

«برای من چنین منکشف شده است که:

مَن قال لیلةَ ثلاث و عشرین مِن شهرِ رمضان ساجدًا، مِأتَین و خَمسةَ و عشرین مرّة: "یا طُهرُ، یا طاهِرُ، یا طَهورُ، یا طَیهورُ، یا طَیهارُ" نَزَلَتْ علیه الملائکةُ و طَهَّرَتْه تطهیرًا»[2] و[3]

دعایی را که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور داده بودند تا در قنوت نمازهایشان بخوانند

دعایی است که مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ به آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ دامت

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱٤.

[2] همان مصدر.

[3] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم ذیل شرح دعایی منقول از سیّد بحرالعلوم، ص ۲۰۰، تعلیقه: «دَیهار و دَیهور مبالغة دهر است، و مراد از دهر خدا است؛ کما ورد فی الرّوایة: "لا تَسُبّوا الدَّهرَ، فَإنَّ الدَّهرَ هُوَ اللهُ." لذا نتیجه می‌شود: طَیهار و طَیهور هم مبالغه در طهارت را می‌رساند.»

برکاته ـ دستور داده‌اند:

۱. اللهُمّ ارزُقنی حُبَّكَ و حُبَّ ما تُحِبُّه، و حُبَّ مَن يُحِبُّكَ، و العَمَلَ الّذی يُبَلِّغُنی إلی حُبِّكَ، و اجعَل حُبَّكَ أحَبَّ الأشياءِ إلَيَّ.[۱]

۲. اللهُمّ نَوِّر ظاهِری بِطاعَتِكَ، و باطِنی بِمَحَبَّتِكَ، و قَلبی بِمَعرِفَتِكَ، و رُوحِی بمُشاهَدَتِكَ، و سِرّی بِاستِقلالِ اتّصالِ حَضرَتِكَ، يا ذا الجَلالِ و الاكرام.[۲]

---

[۱] الله شناسی، ج ۱، ص ۲۲٤، تعليقه: «از جمله فقرات دعايی است كه در قنوت نمازهای فريضه و نافله خوانده می‌شود و اوّل فقرهٔ آن اين است: "اللهُمَّ ارزُقنی حُبَّكَ و حُبَّ ما تُحِبُّهُ و حُبَّ مَن يُحِبُّكَ و العَمَلَ الَّذی يُبَلِّغُنی إلَی حُبِّكَ وَ اجعَلْ حُبَّكَ أحَبَّ الأشياءِ إلَيَّ."

همهٔ اين دعا را در بحر المعارف، ص ۳۰۹ ـ قسمتی را از حضرت رسول و قسمتی را از أميرالمؤمنين عليهما الصّلاة و السّلام ـ آورده است؛ و نيز در مجموعه مطبوعه‌ای كوچک از حاج ملاّ محمّد جعفر كبودر آهنگی قسمتی از آن موجود است.

آيت عظمای حقّ مرحوم حاج ميرزا سيّد علی آقا قاضی ـ تَغمَّده الله برضوانه ـ به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند اين دعا را در قنوت نمازهايشان بخوانند.»

[۲] لبّ اللباب، ص ۱۲، تعليقه: «از جمله فقرات دعای منسوب به

٣. اللهُمّ اجعَل فی قَلبی نورًا، و فی سَمعی نورًا، و فی بَصَری نورًا، و فی لِسانی نورًا، و فی یَدَیَّ نورًا، و فی رِجلَیَّ نورًا، و فی جَمیعِ جَوارِحی نورًا، یا نورَ الأنوارِ.[1]

٤. اللهُمّ أرنیَ الأشیاءَ کَما هِیَ.[2]

٥. اللهُمّ کُن وِجهَتی فی کُلِّ وَجهٍ، و مَقصَدی فی کُلِّ قَصدٍ، و غایَتی فی کُلِّ سَعیٍ، و مَلجَئی و مَلاذی فی کُلِّ شِدَّةٍ و هَمٍّ، و وکیلی فی کُلِّ أمرٍ، و تَوَلَّنی تَولِّی عِنایَةٍ و مَحَبَّةٍ فی کُلِّ حالٍ، برَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ.[3]

دعایی که مرحوم قاضی به برخی از شاگردان خویش دستور داده بودند

«اللهُمَّ یا مَنِ احتَجَبَ بِشُعاعِ نورِهِ عَن نَوَاظِرِ خَلقِهِ، یا مَن تَسَربَلَ بِالجَلالِ و العَظمَةِ، وَ اشتَهَرَ بِالتَّجَبُّرِ فی قُدسه، یا مَن تَعالَی بِالجَلالِ و الکِبریاءِ و العَظمَةِ فی تَفَرُّدِ

أمیرالمؤمنین علیه السّلام که حاج مولا جعفر کبوتر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.»

[1] إقبال الأعمال، ص ٧٢؛ الله شناسی، ج ١، ص ٦٢، به نقل از رسالهٔ عشق و عقل، با قدری اختلاف.

[2] معادشناسی، ج ٥، ص ١٠٧، تعلیقه: «دعای أمیرالمؤمنین با شرح آن به قلم حاج ملاّ محمّد جعفر کبودر آهنگی که در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.»

[3] مطلع انوار، ج ٢، ص ١١٣.

مَجده، يا مَنِ انقادَت لَهُ الأمورُ بِأزِمَّتها طَوعًا لِأمرِهِ، يا مَن قامَتِ السَّماواتُ و الأرَضونَ مُجيباتٍ لِدَعْوَتِهِ، يا مَن زَيَّن السَّماءَ بِالنُّجومِ الطّالعَةِ و جَعَلها هادِيَةً لِخَلقه، يا مَن أنارَ القَمرَ المُنيرَ فى سَوَادِ اللَّيلِ المُظلِمِ بِلُطفِه، يا مَن أنارَ الشَّمسَ المُنيرَةَ و جَعَلها مَعاشًا لِخَلقِهِ، و جَعَلها مُفَرِّقَةً بَينَ اللَّيلِ و النَّهارِ، يا مَنِ استَوجَبَ الشُّكرَ بِنَشرِ سَحائِبِ نِعَمِهِ.

أسألُكَ بِمَعاقد العِزِّ مِن عَرشِكَ، و مُنتهَى الرَّحمَةِ من كِتابِك، و بِكُلِّ اسمٍ سَمَّيتَ بِهِ نَفسَكَ، أوِ استَأثَرتَ بِهِ فى عِلمِ الغَيبِ عِندَكَ، و بِكُلِّ اسمٍ هُـوَ لَكَ أنزَلتَهُ فى كِتابكَ، أو أبثَثتَهُ فى قُلوبِ الصّافّينَ الحافّينَ حَولَ عَرشِكَ، فَتَراجَعَت القلوبُ إلَى الصُّدورِ عَنِ البَيان بإخلاصِ الوَحدانِيَّةِ و تَحقيقِ الفَردانِيَّةِ، مُقِرَّةً لَكَ بِالعُبودِيَّةِ و أنَّكَ أنتَ اللهُ لا إلهَ إلّا أنتَ.

و أسألك بِاسمِكَ الَّذى تَجَلَّيتَ بِهِ لِلكَليمِ علَى الجَبَلِ العَظيمِ، فَلمّا بَدا شُعاعُ نورِ الحُجُب مِن بَهاءِ العَظَمةِ خَرَّتِ الجِبالُ مُتَدَكدِكَةً لِعَظمَتِكَ و جَلالِكَ و هَيبَتِكَ، و خَوفًا مِن سَطوَتِكَ راهِبَةً مِنكَ.

فَلا إلهَ إلّا أنتَ، فَلا إلَهَ إلّا أنتَ، فَلا إلهَ إلّا أنتَ.

و أسألُكَ بِاسمِكَ الَّذى فَتَقتَ بِهِ رَتقَ عَظيمِ جُفونِ عُيُونِ النّاظِرين، الَّذى بِه تَدبيرُ حِكمَتِكَ، و شَواهِدُ حُجَجِ أنبيائِكَ، يَعرِفونَكَ بِفِطَنِ القُلوبِ، و أنتَ فى غَوامضِ مُسَرّاتِ سَريراتِ الغُيوبِ.

أسألُكَ بِعِزَّةِ ذَلِكَ الاسمِ أن تُصَلِّىَ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، و أن تَصرِفَ عَنّى جَميعَ الآفاتِ و العاهاتِ و الأعراضِ و الأمراضِ و الخَطايا و الذُّنوبِ و الشَّكِّ و الشِّركِ و الكُفرِ و الشِّقاقِ و النِّفاقِ و الغَضَبِ و الجَهلِ و المَقتِ و الضَّلالَةِ و العُسرِ و

الضّيقِ و الفَسادِ و حُلولِ النِّقمَةِ و شَماتَةِ الأعداءِ و غَلَبَةِ الرِّجالِ؛ إنَّكَ سَميعُ الدُّعاءِ، لَطيفٌ لِما تَشاءُ، و صَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ.»[1]

این دعا را با عین همین الفاظ، حقیر (علاّمه طهرانی) از زبان مبارک مرحوم حاج سیّد هاشم ضبط نمودم. و چون از بعضی از شاگردان دیگر مرحوم قاضی شنیده شده است، معلوم می‌شود اصلش از مرحوم قاضی بوده است.[2]

استغفاری که مرحوم قاضی به شاگردان خود دستور می‌دادند

استغفاری را که مرحوم قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ به شاگردان خود دستور می‌داده‌اند و میان آنها معروف و مشهور بوده است، این است:

«أستَغفِرُ اللهَ الّذی لا إلَهَ إلّا هو مِن جَميعِ ظُلمی

---

[1] این دعا با مختصر اختلافی در لفظ، در مُهَج الدَّعَوات، مرحوم سیّد ابن طاووس، ص ۱۰۸ موجود است که آن را از محمّد بن حنفیّه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت نموده است، و برای آن آثار و خواصّ عجیبی را نقل کرده است. و نیز در تاسع عشر بحار الأنوار، طبع کمپانی، ص ۱۸۳ از محمّد بن حنفیّه از رسول أکرم صلواتُ الله و سَلامه علیه روایت نموده است. و أیضاً شیخ بهاء الدّین عاملی در کشکول، طبع سنگی، در ص ۳۰۳ و ۳۰٤ آورده است.

[2] روح مجرّد، ص ۵۱۰.

و جُرمی و إسرافی علَی نَفسی و أتوبُ إلَیهِ.»[1]و[2]

دو دستور برای دفع شرّ دشمن از شخص

حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد فرمودند: «مرحوم قاضی ـ قدّس الله روحه ـ فرمودند:

---

[1] وسائل الشّیعه، ج ۷، ص ۲۲۵.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۵.

”خواندن آیات: ﴿كٓهيعٓصٓ﴾ [1]، ﴿حمٓ * عٓسٓقٓ﴾، [2] ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾. [3] برای دفع دشمن بسیار مفید است.“ [4]»

و خود آقای حدّاد فرمودند:

«چنان که روی نگین انگشتر عقیق زرد یا سرخ نوشته گردد و انسان همراه داشته باشد خوب است.»

و ایضاً فرمودند:

«چنانچه در روی یک نگین عقیق نوشته گردد: ﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، [5] و در روی دیگرش نوشته شود: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ ﴿وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾ ﴿كٓهيعٓصٓ﴾ ﴿حمٓ * عٓسٓقٓ﴾ و در انگشتری نموده در دست شود، خوب است.»

و ایضاً حضرت آقای حاج سیّد هاشم حدّاد فرمودند: «مرحوم قاضی ـ قدّس الله روحه ـ گفته‌اند:

”هر کس در مقابل دشمن انگشت‌های دست

---

[1] سوره مریم (۱۹) آیه ۱.

[2] سوره الشّوری (۴۲) آیه ۱ و ۲.

[3] سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

[4] عدّة الداعی، ص ۲۹٤؛ مصباح الکفعمی، ص ۲۳۲.

[5] سوره النّمل (۲۷) آیه ۳۰.

خود را به ترتیب یکی پس از دیگری ببندد و در مقابل بستن هر انگشت یک حرف از حروفات: ﴿کٓهیعٓصٓ﴾ ﴿حمٓ * عٓسٓقٓ﴾ را بگوید به طوری که وقتی که همه را گفت، تمام انگشتان بسته شود و سپس در مقابل دشمن باز کند، شرّ دشمن از او دفع خواهد شد.“»[1]

دستور العمل مرحوم قاضی برای رفع مشکلات دنیوی و اخروی

جناب مستطاب آقای حاج شیخ علاّمه انصاری لاهیجی ـ دام بقاه ـ که از شاگردان مرحوم قاضی هستند، فرمودند:

«روزی از ایشان پرسیدم که: در مواقع اضطرار و گرفتاری چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی، و در بن‌بست کارها به چه ذکر مشغول شوم تا گشایش یابم؟ در جواب فرمودند:

”پس از پنج مرتبه صلوات و آیة الکرسی، در دل خود ـ بدون آوردن به زبان ـ بسیار بگو: اللهُمَّ اجعَلنی فی دِرعِكَ الحَصینَةِ الّتی تَجعَلُ فیها مَن تَشاءُ،[2] تا

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٤.

[2] الکافی، ج ۲، ص ٥٣٤؛ کامل الزّیارات، ص ٣٩٤؛ کشف الغطاء، ج ۲، ص ٣٠٦ با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۷:

إن‌شاءالله گشایش یابد.“»[1]

علاّمه انصاری فرمودند:

«من در مواقع گرفتاری‌های صعب و مشکلات لاینحلّ به این دستور عمل کردم و نتیجه‌های عجیب گرفتم.»[2]

بزرگان از منظر مرحوم قاضی رضوان الله علیه

«بار پروردگار من! مرا در حصن و پناهگاه خود و در جوشن و زرهِ محکم خود قرار بده! در آن‌چنان جوشنی که کسانی را که بخواهی قرار می‌دهی.»

[1] معادشناسی، ج ۷، ص ۲۳۷.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ٦٥.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

دیدگاه مرحوم قاضی راجع به ملاّی رومی

مرحوم قاضی ملاّی رومی را عارفی رفیع‌المرتبه می‌دانستند، و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند، و او را از شیعیان خالص أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شمردند.[1]

اشتیاق مرحوم قاضی به قرائت مثنوی

[علاّمه طهرانی] می‌فرمودند که:

«مرحوم آقای حدّاد از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیهم ـ نقل کردند که: "من هشت بار تمام، از اوّل تا آخر مثنوی را مطالعه نمودم؛ و هر بار معنایی متمایز از معنا و مفهوم مطالعهٔ قبلی برایم حاصل می‌گشت."»[2]

رسیدن به توحید جز از طریق ولایت کلّیهٔ ائمّهٔ معصومین امکان پذیر نمی‌باشد

مرحوم آیة الله عارف بی‌بدیل، حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رحمة الله علیه ـ

---

[1] روح مجرّد، ص ۳٤۳.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۷، تعلیقه.

می‌فرموده است:

«محال است کسی به درجهٔ توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید، و قضیّهٔ ولایت بر او منکشف نگردد.»[1]

و می‌فرمودند: «وصول به توحید فقط از ولایت است؛ و ولایت و توحید یک حقیقت می‌باشند.»

بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که از اهل سنّت بوده‌اند، یا تقیّه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند، و یا به کمال نرسیده‌اند.[2]

مرحوم قاضی ـ قَدّس الله نفسه ـ فرموده‌اند:

«وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلی الله و عرفان ذات أحدیّت عَزّ اسمه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علیّ بن أبی‌طالب و فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.»

این امر دربارهٔ ابن‌فارض مشهود، و دربارهٔ بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر همچون محیی‌الدّین عربی، و ملاّ محمّد رومی و فرید الدّین عطّار نیشابوری و أمثالهم به ثبوت و تحقّق

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ٤٠.

[2] روح مجرّد، ص ٣٤٣.

رسیده است.

و حاصل مطلب آن است که: از ارتباط دقیق معانی فتوحات با اشعار ابن‌فارض، و با در نظر گرفتن آنکه محیی‌الدّین عربی استاد ابن‌فارض مصری بوده است و در راه و طریق و سلوک، گفتارشان هماهنگ بلکه مشابه و متّحد است، و نتیجهٔ سلوک ابن‌فارض رسیدن به ولای اهل بیت عصمت بوده است؛ این نتیجه و ثمره را می‌توان در سلوک و راه محیی‌الدّین مشاهده نمود.[1]

کلام مرحوم قاضی در تشیّع برخی از عرفا

[مرحوم قاضی] معتقد بوده‌اند که:

«بزرگانی که نامشان در کتب عرفان ثبت است و آنها را واصل و فانی می‌شمرند، و از اهل ولایت نبوده‌اند، بلکه از عامّه به شمار می‌آیند؛ یا واصل نبوده‌اند و ادّعای این معنی را می‌نموده‌اند، و یا تحقیقاً ولایت را ادراک کرده‌اند؛ ولی بر حسب مصلحت زمان‌های شدّت و حکّام و سلاطین جور که از عامّه بوده‌اند، تقیّه می‌کرده، و ابراز نمی‌نموده‌اند؛ مانند شیخ سلیمان قندوزی حنفی صاحب ینابیع المودّة، و مانند سیّد علی

[1] همان مصدر، ص ۳۴۷.

همدانی صاحب کتاب مودّة القربی، و مانند مولا محمّد رومی بلخی صاحب کتاب مثنوی.

امّا شیخ فرید الدّین عطّار بدون شک شیعه بوده است؛ ولیکن چون در زمان سلجوقیان می‌زیسته، و آنها عامّی مذهب بوده‌اند، به ناچار در بعضی از کتب خود بر آن نهج مشی فرموده است.»[1] و[2]

تحقیقی راجع به سیر و سلوک افراد در ادیان و مذاهب مختلفه و نتیجه مثبت و یا منفی آن در وصول به توحید و عرفان ذات حقّ متعال از عامّه و غیرهم (ت)

---

[1] توحید علمی و عینی، ص ٤٠.

[2] روح مجرّد، ص ٣٤٨:

«حقّ در خارج یکی است؛ زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق و وجود است. و معلوم است که حقیقت وجود و موجود لا یتغیّر و لا یتبدّل است. و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیر اصیل و غیر متحقّق و معدوم می‌باشد. تمام افرادی که در عالم، ارادهٔ سیر و سلوک به سوی خدا و حقیقة الحقایق و أصل الوجود و علّةالعلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کنفُسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:

اوّل: آنان که در نیّتشان پاک نیستند، و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرّب را نمی‌پیمایند؛ بلکه [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] به جهت دواعی نفسانیه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طیّ راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا إخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام بر حسب خودش می‌باشد.

دوّم: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است، و غرض دیگری را با این نیّت مشوب نمی‌سازند. در این‌صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سیّد الاوصیاء أمیرالمؤمنین علیهما أفضل صلوات الله و ملائکته المقرَّبین باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند؛ زیرا که راه منحصر است، و بقیّهٔ طرق منفیّ و مطرود هستند.

و اگر مسلمان نباشند و یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود؛ زیرا که برحسب فرض، غِلّی و غِشّی ندارند، و دربارهٔ اسلام و تشیّع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ وگرنه جزو گروه اوّل محسوب می‌شوند که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید؛ و از مراتب و درجات، از راه همان ولایت تکوینیه که خودشان هم مطّلع نیستند عبور می‌دهد، و بالأخره وارد در حرم الَهی و حریم کبریایی می‌گردند و فناء در ذات حقّ را پیدا می‌نمایند.

و چون دانستیم که: حقّ واحد است، و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است؛ این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طیّ طریق و یا در نهایت آن، به حقیقت توحید و اسلام و تشیّع می‌رسند و در می‌یابند؛ زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است، و اسلام بدون تشیّع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد.

اینانند که با نور کشف و شهود در می‌یابند که: ولایت متن نبوّت است، و نبوّت و ولایت راه و طریق توحید است. فلهذا اگر هزار قَسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که: علی علیه السّلام خلیفه رسول خدا نبود، و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معیّن نکرد و وصیّی را قرار نداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون‌که در برابر خود، خدا را و جمیع حقایق را بِالشُّهود و العَیان نه بِالخَبَر و السَّماع ادراک می‌کنند.

کسی که خدا را یافت همه چیز را یافته است، در این‌صورت آیا متصوّر است که به توحید برسد و نبوّت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقول نیست.

بنابراین، جمیع عرفای غیر اسلام و یا عرفای مسلمان غیر شیعه که نامشان در تواریخ مسطور است؛ یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند، غایة الامر به

عرفای غیر شیعه در طول تاریخ، یا عارف نبوده‌اند و یا از ترس عامّه تقیه می‌نموده‌اند (ت)

واسطهٔ عدم مساعدت محیط، به واسطهٔ حکومت‌ها و قُضات جائره و عوام النّاس کالأنعام ـ که چه بسیار از بزرگان از عرفا را به واسطهٔ [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] عدم کتمان سرّ و إبراز امور پنهانی، به قتل و غارت و نهب و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند ـ از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند؛ زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است، راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمهٔ سگان درنده و گرگان آدمیخوار قرار بدهد؛ و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادّعای عرفان و وصول را دارند، و با کشف امری، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محیی‌الدّین عربی و ابن‌فارض و ملاّ محمّد بلخی صاحب مثنوی و عطّار و امثالهم که در تراجم و احوال، حالشان ثبت و ضبط است، بدون شک در ابتدای امر خود سنّی مذهب بوده‌اند؛ زیرا در حکومت سنّی مذهب و شهر سنّی نشین و خاندان سنّی آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤذّن تا برسد به بقّال و عطّار و خاکروبه‌برِ سنّی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنّی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملوّ از کتب عامّه بوده و حتّی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است.

ولی چون روز به روز در راه سیر و تعالی قدم زدند، و با دیدهٔ انصاف و قلب پاک به جهان شریعت نگریستند، کم‌کم بالشّهود و الوجدان حقایق را دریافتند، و پردهٔ تعصّب و حمیّت جاهلی را دریدند، و از مخلِصین موحّدین و از فدویّین شیعیان در محبّت به أمیرالمؤمنین علیه السّلام شدند. غایة الامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم شما می‌بینید در بسیاری از کشورهای سنّی نشین مطلب از این قرار است.

امروز هم در هر گوشه از مدینه، خانهٔ رسول الله و بیت فاطمه و محلّ گسترش جهاد و علوم أمیرالمؤمنین علیهم السّلام، اگر کسی در اذان خود و یا غیر اذان علناً بگوید: أشهَدُ أنَّ عَلیًّا أمیرُالمُؤمِنینَ و وَلِیُّ الله، خونش را می‌ریزند، و قبائل و طوائف خونش و گوشتش را برای تبرّک می‌برند، و نمی‌گذارند جسد او باقی بماند تا آنکه وی را دفن کنند؛ ولی اگر یک ساعت تمام از عائشه تمجید و تعریف کند ـ با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او ـ دور او جمع می‌شوند و نُقل می‌پاشند و هلهله می‌کنند!

بنابراین، آنچه را که این بزرگان در کتب خود آورده‌اند، بر ما واجب نیست که بدون چون و چرا بپذیریم، بلکه باید با عقل و سنّت صحیحه و گفتار ائمّهٔ حقّه تطبیق کنیم. آنچه را که درست است می‌پذیریم و استفاده می‌کنیم، و اگر احیاناً در کتاب‌هایشان چیزی نادرست به نظر آمد قبول نمی‌نمائیم، و آن را حمل بر تقیّه و امثالها می‌کنیم؛ همان‌طور که دأب و دَیدَن ما در جمیع کتب حتّی کتب شیعه از این قرار است.

دیدگاه مرحوم قاضی نسبت به محیی‌الدّین عربی و کتاب فتوحات مکّیه

حضرت آقا حاج سیّد هاشم حدّاد ـ قَدّس الله روحه ـ می‌فرمودند: «مرحوم آقا (آقای قاضی) به محیی‌الدّین عربی و کتاب فتوحات مکّیّهٔ وی بسیار توجّه داشتند، و می‌فرموده‌اند:

"محیی‌الدّین از کاملین است، و در فتوحات او شواهد و ادلّه‌ای فراوان است که او شیعه بوده است؛ و مطالبی که مناقض با اصول مسلّمهٔ اهل سنّت است، بسیار است.

محیی‌الدّین کتاب فتوحات را در مکّهٔ مکرّمه نوشت، و سپس تمام اوراق آن را بر روی سقف کعبه پهن کرد و گذاشت یک سال بماند تا به واسطهٔ باریدن باران، مطالب باطله‌ای اگر در آن است، شسته شود و محو گردد، و حقّ از باطل مشخّص شود. پس از یک سال باریدن باران‌های پیاپی و متناوب، وقتی‌که اوراق گسترده را جمع نمود، مشاهده کرد که حتّی یک کلمه هم از آن شسته نشده و محو نگردیده است."»

در محاضرات محیی‌الدّین بسیاری از مطالب، خلاف عقیدهٔ ماست؛ آنها را قبول نمی‌کنیم؛ آنچه موافق تاریخ صحیح است و منافاتی با اصول ما ندارد، البتّه می‌پذیریم. و مطلب دربارهٔ فتوحات او و سایر کتاب‌های او نیز از همین قبیل است.»

حضرت آقا حاج سیّد هاشم می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی ایضاً یک دوره از فتوحات مکّیّه را به زبان ترکی داشتند که بعضاً آن را هم ملاحظه و مطالعه می‌نمودند.»

حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ قَدّس الله روحه ـ می‌فرمودند:

«من هر روز قبل از ظهرها به مدّت دو ساعت به محضر مرحوم قاضی می‌رفتم، و این ساعتی بود که جمیع شیفتگان و شاگردان ایشان به حضورشان شرفیاب می‌شدند. و در این سنوات اخیره من برای ایشان کتاب فتوحات را می‌خواندم و ایشان استماع می‌نمودند؛ و احیاناً اگر مردی غریب وارد می‌شد، من از ادامهٔ قرائت

آن خودداری می‌کردم، و مرحوم قاضی از مطالب دیگر سخن به میان می‌آوردند.»[1و2]

فتوحات محیی‌الدّین به منزله شرح تائیّهٔ ابن‌فارض است

علاّمه طباطبایی، رضوان الله علیه:

«ابن‌فارض انصافاً در رقاء و علوّ درجه شعری و رسانیدن مطالب عرفانی بیداد می‌کند و حقّاً می‌توان گفت که ابن‌فارض در عرفان و شعر عرب، به مثابهٔ حافظ شیرازی در عرفان و شعر فارسی است. ابن‌فارض در عرفان و شعر عرب بی‌مانند است؛ همان‌طور که حافظ شیرازی در عرفان و شعر پارسی مانند ندارد.

فقط اشعار تائیهٔ ابن‌فارض بین هفتصد بیت و هزار است، و انصافاً عالی و راقی سروده است.

مرحوم استاد ما حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود:

"ابن‌فارض شاگرد محیی‌الدّین بوده است، روزی محیی‌الدّین به ابن‌فارض گفت: شما

---

[1] روح مجرّد، ص ۳٤۲.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون شخصیّت والای محیی‌الدّین عربی ـ رضوان الله علیه ـ رجوع شود به روح مجرّد، ص ۳۰۹؛ افق وحی، ص ٦٥٦ و ٦٨۳؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۳۱۲؛ مطلع انوار، ج ۳، بخش محیی‌الدّین عربی؛ ج ٥، بخش فلسفه و عرفان.

شرحی برای قصیدهٔ تائیّهٔ خود بنویسید!

ابن‌فارض در جواب می‌گوید: شیخنا! این فتوحات مکّیّهٔ شما شرح تائیّهٔ ابن‌فارض است.“»[1]

کلام مرحوم قاضی مبنی بر تشیّع ابن‌فارض مصری

ابن‌فارض می‌گوید:

[1] مهر تابان، ص ۲٦۳؛ روح مجرّد، ص ۳٤۷.

ظَلْم (با فتحهٔ ظاء) به معنی آب دهان است، و معنی این بیت این‌طور می‌شود:

«بر تو باد به ذات و نفس محبوبه، و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری! و اگر احیاناً خواستی از ذات و نفس او تنازل کنی و آن ذاتِ صرف و نفس مجرّد و نور او را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج نمایی، متوجّه باش که در این‌صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن و آن را با ذات محبوبه درهم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهن وی به چیزی غیر آن توجّه نمایی که این ستمی است بزرگ! بلکه یگانه ظلم.»

مرحوم قاضی می‌فرموده است:

«مراد از «ظَلم الحبیب» آل محمّد می‌باشند که در این بیت دعوت به توحید محض است، و استغراق در ذات أحدیّت و عدم تنازل از آن به هر چیز دگری که فرض شود و تصوّر گردد. امّا آل محمّد علیهم السّلام در این تعبیر عرفانی راقی و کنایهٔ بدیعهٔ سلوکی به منزلهٔ ظَلم الحبیب (یعنی آب دهان محبوبه که شیرین‌تر و خوش‌گوارتر و آرام‌بخش‌تر از هر چیز است) می‌باشند، و از ذات محبوبه گذشته هیچ چیز به حلاوت آن نیست. در این‌صورت، در مقام

کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیّه فقط به آل محمّد علیهم السّلام تجاوز کن، و با آنان بیامیز که در هیچ‌یک از نشآت عالم وجود از ملک و ملکوت به مثابهٔ آنان موجودی آرام‌بخش‌تر، و به مانند ایشان از جهت سعهٔ ولایت و گسترش آیتیّت و اقربیّت به ذات أحدیّت، چیزی نیست.

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه، از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین چیزی است که اتّحاد با خود محبوبه را می‌رساند، و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر از خود محبوبه حکایت می‌کند.

و در این تشبیه و استعارهٔ بدیعهٔ عرفانیّه، آل محمّد علیهم‌السّلام را با حضرت ذات أحدیّت و فناء و اندکاك در آن ذاتِ ما لا إسمَ لَهُ و لا رسمَ لَهُ چنان متّحد و واحد قرار داده است که اقرب از آن متصوّر نیست؛ بنابراین «ظَلم‌الحبیب» که در مقام بقاء بعد از فناء لازم و برای سالك ضروری است، غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمّد نخواهد بود.

شاهد بر این معنی، این عارف بزرگ در یائیّهٔ خود می‌گوید:

«عمر من ضایع شد و به باطل گذشت؛ چرا که به من از حقیقت شما هیچ چیز نرسیده است و بدان کامیاب نشده‌ام، غیر از عقد و گرهٔ ولایت عترت برانگیخته شدهٔ به حقّ از أولاد قُصَیّ (عترت و خاندان محمّد بن عبدالله [صلّی الله علیه و آله و سلّم]... ابن قُصَیّ) که آن به من عنایت شده است.»

یعنی نتیجهٔ یک عمر سیر و سلوک إلی الله، وصول به ولایت عترت طاهره، و گره خوردن و عقد ولاء ایشان است که به طور مِنحَه و بخشش

به من إعطاء شده، و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

از اینجا اوّلاً: به‌دست می‌آید که: سیر و سلوک صحیح و بی‌غشّ و خالص از شوائب نفس أمّاره، بالأخره سالک را به عترت طیّبه می‌رساند و از انوار جمالیّه و جلالیّه ایشان در کشف حجب بهره‌مند می‌سازد، و ابن‌فارض که مسلَّماً از عامّه بوده و مذهب سنّت را داشته است و حتّی کنیه و نامش أبوحَفص عُمَر است، در پایان کار و آخر عمر از شربت معین ولایت سیراب، و از آب دهان محبوب ازل، سرشار و شاداب گردیده است.

و ثانیاً: همان‌طور که مرحوم قاضیّ ـ قدّس الله نفسه ـ فرموده‌اند:

«وصول به مقام توحید، و سیر صحیح إلی الله و عرفان ذات أحدیّت عزّ اسمه بدون ولایت امامان شیعه، و خلفای راشدین از أولاد علیّ بن أبی‌طالب و بتول عذراء صلوات الله علیهما محال است.»

این امر دربارهٔ ابن‌فارض مشهود، و دربارهٔ بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر، همچون محیی‌الدّین عربی، و ملاّ محمّد رومی، و فرید الدّین عطّار نیشابوری، و أمثالهم، به ثبوت و تحقّق پیوسته است.[1]

افضلیّت ابن‌فارض مصری بر حافظ شیراز و ذکر شاهدی بر این امر

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ حافظ شیراز را عارفی کامل می‌دانستند، و اشعار مختلف آن را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌نمودند.

معتقد بودند که: ابن‌فارض مصری از وی اکمل است؛ و از دیوان حافظ و اشعار ابن‌فارض در «نظم السّلوک» (تائیّهٔ کبری) و غیره بر این

---

[1] روح مجرّد، ص ٣٤٤؛ مطلع انوار، ج ٢، ص ٥٨.

مطلب شواهدی ذکر می‌نموده‌اند؛ از جمله می‌فرمودند:

«در تمثیل و بیان أصالت عشق و تَیمان و محبّت خداوندی حافظ می‌گوید:

و همین محبّت و عشق را ابن‌فارض بدین عبارت بازگو می‌کند:

یعنی: «عشق و مستی من از شراب او پیش از خلقت و ایجاد من است، و

همین‌طور إلی الأبد باقی خواهد ماند گرچه استخوانم بپوسد.»

حافظ ابتدای عشق را بَدوِ خلقت مادّی و طبیعی گرفته، و انتهایش را مرگ طبیعی می‌داند، امّا ابن‌فارض ابتدایش را قبل از خلقت (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پیش) و ختمش را ابداً تصوّر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: این محبّت اُصولاً خاتمه ندارد و إلی الأبد (به هزار و هزاران سال یا بی‌نهایت پس) باقی خواهد ماند.

و حقّاً ابن‌فارض در این بیت معنی تجرّد از زمان و مکان را برای نفس آدمی، و ابدیّت و ازلیّت را برای وی در سیر مدارج نزول و صعود، در این نکته گنجانیده است، که شعر حافظ بدین ذروه نرسیده است.[1]

لزوم حفظ تائیهٔ کبرای ابن‌فارض

مرحوم قاضی بارها می‌فرمود: «کسی که تائیّهٔ کبرایِ ابن‌فارض را از حفظ کند عاشق پروردگار خواهد شد و این مسأله، دست از سر او برنمی‌دارد تا او را به منزل برساند.»[2]

دیدگاه مرحوم قاضی راجع به سعدی شیراز

---

[1] روح مجرّد، ص ۳۳٤.

[2] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۷.

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ سعدی شیرازی را اهل حال و سلوک نمی‌دانستند، بلکه وی را دانشمندی حکیم تعبیر می‌نمودند و می‌فرمودند:

«اشعار او مِمّا لا یُذکَر اسمُ اللهِ عَلَیه[1] است.[2] آری یك غزل دارد که انصافاً خوب سروده است و آن این است:

و

مرحوم کشمیری به مقام توحید حق تعالی

---

[1] ۱ اقتباس از سوره الأنعام (٦) قسمتی از آیه ۱۲۱.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون شخصیّت سعدی شیراز رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۸۳؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۳۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ۱۸۵؛ حریم قدس، ص ۸۹؛ افق وحی، ص ۵۲.

نرسیده بود

مرحوم قاضی می‌فرمود:

«حاج سیّد مرتضی کشمیری به مقام توحید حقّ تعالی و عرفان محض ذات أحدیّت نرسیده بود. تمام کمالاتشان در أطوار عوالم و کرامات و مجاهدهٔ با نفس و

امثالها دور می‌زد. و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود.»

و می‌فرمود:

«آقا حاج سیّد مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخّاطه (کبریت) بود که فوراً آتش می‌گرفت و تاب تحمّل نمی‌آورد.»[1]

بیانی اجمالی از سرگذشت مرحوم کشمیری و نحوهٔ سلوک ایشان

امّا آیة الله حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ قدّس الله سرّه ـ مرحوم قاضی با ایشان مدّت ده سال مراوده داشته است.

مرحوم صاحب اعیان الشّیعة در جلد ٤٨، صفحه ٥٣ و ٥٤، از طبع دوّم، تحت شمارهٔ ١٠٩٤٧ گوید:

«او در ١٣ شوّال سنهٔ ١٣٢٣ در کاظمین رحلت کرد و جنازه‌اش را به کربلا آورده و در حجرهٔ سوّم سمت راست کسی که از دَرِ معروف به زینبیّه خارج می‌شود دفن کردند.»

آیة الله کشمیری در فنون عدیده، از تفسیر و

---

[1] همان مصدر، ص ٤٩.

حدیث و فقه و اصول و ادبیّات و غیرها متضلّع بود، و امّا غالب بر امر ایشان زهد و کرامت و صبر و استقامت و بی‌اعتنایی به دنیا و فتح ابواب مکاشفات برزخیّه و ریاضات شاقّه بوده است.

مرحوم قاضی از ادب او و مراعات نمودن مستحبّات و آداب شرعیّه و توسّلات به ائمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین داستان‌هایی را نقل می‌نمود؛ می‌فرمود:

«مدّتی در کاظمین مریض بود و دخترش از او پرستاری می‌کرد، و او پیوسته شرمنده و خجل بود که دختری از دختران رسول الله و از ذرّیهٔ طیّبهٔ بتول عذراء از او مراقبت می‌کند و زحمات او را تکفّل می‌نماید.

به او می‌گفتند: "آخر این دخترِ خود شماست، غریبه نیست!"

می‌فرمود: "دختر من باشد؛ این دخترِ من بودن، نسبت او را از رسول الله برنمی‌دارد! دختر رسول خدا به خدمت من قیام کرده است!"»[1]

زهد و قناعت در زندگی آقا سیّد مرتضی کشمیری

روزی مرحوم قاضی فرمودند:

«یک موقع، غذا را در بیت آن مرحوم صرف کردم. موقع غذا فقط به قدر دو نعلبکی برنج پخته آوردند، یکی را او نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد؛ خودش فقط همان مقدار غذایش بود که خورد و سیر شد! امّا برای من آن مقدار کفایت نمی‌کرد، آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون شدم، غذای معمولی خود را مصرف نمودم.»[2]

دستمال متبرّک و هدیهٔ آقا سیّد مرتضی کشمیری به مرحوم قاضی

حضرت عارف عالی‌قدر آقای حاج سیّد هاشم حدّاد که از مبرَّزترین و قدیمی‌ترین و

---

[1] همان مصدر، ص ٤٦.

[2] همان مصدر.

محبوب‌ترین شاگردان مرحوم قاضی است، می‌فرمود:

«شاید بیست سال و یا متجاوز از آن، از رحلت مرحوم حاج سیّد مرتضی کشمیری ـ رضوان الله علیه ـ می‌گذشت که یک روز مرحوم قاضی دستمالی ابریشمی را از جیب خود بیرون آوردند و بوسیدند و به من نشان دادند، و دو مرتبه آن را تا کرده و در جیبشان نهادند و فرمودند: "این دستمال را مرحوم حاج سیّد مرتضی کشمیری به من هدیه داده است."

عرض کردم: عجبا! گویا ابداً شما این دستمال را استعمال ننموده‌اید و پس

از این سالیان متمادی نو و تازه است!

فرمودند: "این هدیه، هدیهٔ آقا حاج سیّد مرتضی است، من از آن تبرّک می‌جویم! این دستمال خیلی محترم است."»[1]

سخنی از مرحوم قاضی راجع به مرحوم سیّد عبدالغفّار مازندرانی

حضرت آقای حدّاد می‌فرمودند: حضرت آقا (یعنی آقای قاضی) یک روز به من گفتند: «آقا سیّد عبدالغفّار با من کم و بیش روابط دوستانه داشت؛ امّا اینک با تمام قوا به مخالفت برخاسته است. و من همیشه در راه و گذر به او سلام می‌کردم، و اخیراً که سلام می‌کنم، جواب سلام مرا نمی‌دهد؛ و من از این به بعد تصمیم دارم که دیگر به او سلام نکنم.»

عین این جریان را حضرت آقای قوچانی نقل کردند و اضافه کردند که: «آقا سیّد عبدالغفّار اهل توحید نبوده است؛ فقط به ادعیه و اذکار و توسّلات و زهد اکتفا نموده بود.»[2]و[3]

---

[1] همان مصدر، ص ٤٧.

[2] روح مجرّد، ص ٤٣.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سرّ الفتوح، ص ١٢٠.

مواعظ و دیدگاه‌ها

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

دیدگاه اولیای الَهی نسبت به فقه و احکام شرعی

در مکتب بزرگان دیدگاهی که نسبت به احکام و تکالیف إعمال می‌شود، دیدگاه عالم معنا و عالم غیب و عالم نور و عالم بهاء و عالم بهجت است؛ و بر این اساس احکام شکل می‌گیرد.

مرحوم قاضی می‌فرماید: «در هر جای از منزل نماز نخوانید، جایی را انتخاب کنید که از همه جا ساکت‌تر باشد. اطاقی را انتخاب کنید که احساس کنید حالتان در آن بهتر از بقیّه است. اگر در این اطاق نماز می‌خوانید و می‌بینید آن حال را ندارید، این اطاق را عوض کنید و جای دیگری بروید؛ می‌بینید آنجا حال ندارید، بروید جای دیگر. از نماز در جای وسیع که همه چیز در جلوی چشم انسان است، پرهیز کنید، سعی کنید که امور جانبی شما را از حالت توجّه باز ندارد.»

مرحوم قاضی هم فقیه و مجتهد و عالم بود، ایشان هم همین درس‌های رایج حوزه و همین کتاب‌ها را خوانده بود؛ پس چرا ما این سخنان را در راه و روش دیگران نمی‌یابیم؟!

دلیلش این است که دیدگاه مرحوم قاضی

نسبت به احکام، دیدگاه عالم غیب

است؛ دیدگاه ما نسبت به احکام، دیدگاه مادی است، صرف انجام ظاهری تکالیف است، دیدگاه رُباتی است؛ یعنی انجام بده و برو، همین‌که سه رکعت خواندی، وضویت هم درست بود، رو به قبله هم ایستاده بودی، تکلیفت را انجام دادی! حالا تلویزیون هم روشن باشد اشکالی ندارد، آن دارد اخبارش را می‌گوید! شما ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾ را درست بگو، دیگر به بقیّهٔ چیزها کاری نداشته باش؛ ان‌شاءالله آن دنیا هم که خدا نعمات خود را برای شما آماده کرده است!

این دیدگاه می‌شود دیدگاه مادی. مراد مادی‌گرایی اصطلاحی و الحاد نیست؛ بلکه توجّه، توجّه به عالم غیب نیست؛ التفات، التفات آن سویه نیست، این سویه است؛ رعایت، رعایت مادی است.[1]

ارتباط وثیق فقه حقیقی و شرع واقعی با مسائل فلسفی و عرفانی

اگر فردی نسبت به مسائل فقهی خیلی مسلّط باشد، احکام را بداند، مراجع و مدارج مسائل را تشخیص دهد، اقوال فقهاء را خوب بررسی کرده باشد، سیر تاریخ فقهی را اطّلاع داشته باشد که

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۷۷.

در تاریخ فقه چه اطواری بر این مسأله گذشته و چه فتوایی نسبت به آن نقضاً و ابراماً، نفیاً و اثباتاً داده شده، قائلین به آن را از فقها و علما کاملاً مطّلع باشد؛ امّا هر قدر هم متضلّع باشد، نسبت به مسائل فلسفی و حکمی جاهل است و نمی‌تواند نسبت به آنها اظهار نظر کند! زیرا مسائل فلسفی و حکمی یک قاعده و قانون خاصّ خود دارد، و مسائل فقهی هم قاعده و قانون خاصّ به خود را دارد.

گرچه فقه حقیقی و شرع واقعی قطعاً ارتباط وثیقی با مسائل فلسفی و عرفانی دارد! امّا نه این فقه اصطلاحی امروزی؛ بلکه آن فقهی که دارای ذخیرهٔ ارزشمند فلسفه و حکمت است، مانند مرحوم علاّمه طباطبایی، مرحوم قاضی،

مرحوم علاّمه طهرانی، ملاّ حسینقلی همدانی و سایر اولیای الهی؛ استنباط آنها با استنباط افرادی که نسبت به مسائل فلسفی و حکمی یا تفسیری اطّلاع ندارند، خیلی تفاوت دارد؛ بینش آنها نسبت به مسائل اسلامی و نگرش آنها نسبت به مبانی و کلّیات فقهی و مدارج و ملاکات، کاملاً متمایز و متفاوت است.

این یک مسألهٔ بسیار بدیهی و واضح است؛ بنابراین کسی که نسبت به مسائل و احکام فقهی خبرویّت و تضلّع دارد، اگر پنجاه سال هم کنار یک حکیم و فیلسوف بنشیند، نمی‌تواند نسبت به مسائل فلسفی اطّلاع پیدا کند، قاعدهٔ علیّت را نمی‌فهمد، قوّه و فعل را نمی‌تواند درک کند، اصالت الوجود و ماهیّت را نمی‌تواند بفهمد، وحدت وجود را نمی‌تواند درک کند![1]

مرحوم قاضی: «نعمَ الرّجُلُ أن یکونَ فقیهًا صوفیًّا!»

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث از جمله مرحوم آیة الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدّین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و

---

[1] همان مصدر، شرح دعای ابوحمزهٔ ثمالی، سال ١٤٢٤، جلسه ٤.

بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود:

«نعمَ الرّجُلُ أن یکونَ فقیهًا صوفیًّا!»

و این [کلام] مانند یک ضرب‌المثل، از کلمات مرحوم قاضی به‌جای ماند. فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام، و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس امّاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّانِ ذوالطَّول و الإحسان.[1]

مرحوم قاضی نماز مغرب را به مجرّد استتار قرص خورشید می‌خواندند

مرحوم قاضی نماز مغرب را در اوّل غروب آفتاب یعنی به مجرّد استتار قرص خورشید، طبق نظر و فتوای خودشان به جماعت می‌خواندند.[2]

علاّمه طباطبایی می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود، ولی مقیّد بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند. و نماز جماعت

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٥٤.

[2] توحید علمی و عینی، ص ۲۳۰.

را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می‌نموده‌اند، و نماز ایشان بسیار با طمأنینه بود و طول می‌کشید. و پس از نماز مغرب که در اوّل استتار شمس تحت الاُفق اقامه می‌کردند، تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می‌پرداختند، و قدری طول می‌کشید.

در ماه مبارک رمضان شاگردان برای ادراک نماز مغرب به جماعت ایشان می‌رفتند؛ و چون بعضی تا ذهاب حُمرهٔ مشرقیّة از سَمت الرّأس مبادرت به نماز نمی‌کردند، لذا از ایشان تقاضا می‌کردند که قدری صبر کنند؛ و ایشان هم صبر می‌کردند، ولی سماور روشن بود و مرحوم قاضی به مجرّد استتار قرص، افطار می‌کرده‌اند.

در دههٔ اوّل و دوّم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بود؛ در حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضر ایشان می‌رفتند و دو ساعت مجلس طول می‌کشید. ولی در دههٔ سوّم، مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی‌شدند؛ و هرچه شاگردان به دنبال ایشان می‌گشتند، در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله، و یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود. و این رویّهٔ مرحوم قاضی در

همه سال بود تا زمان رحلت.»[1]

لزوم اطاعت از استاد عارف کامل حتّی در امور شرعیّه

روزی در خدمت مرحوم والد (علاّمه طهرانی) ـ قدّس الله سرّه ـ به حضور مرحوم علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ در مشهد مقدّس رضوی علیه و علی آبائه ألف صلاة و تحیّة مشرّف شدیم. مجلس خصوصی بود و شخص دیگری حضور نداشت. صحبت از کیفیّت اطاعت و انقیاد شاگرد از استاد سلوکی و اخلاقی خود بود. مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در مقام اثبات و تأکید این نکته بودند که سالک وقتی دست ارادت و تسلیم به استاد کامل و عارف واصل می‌دهد، یعنی تمام افکار و مبانی اعتقادی و عملی خود را به او تفویض نموده و از ابتداء و صفر می‌خواهد رأی او و نظر او و دستور او را جایگزین مطالب گذشتهٔ خود بنماید، و هیچ رأی و نظری را بر خلاف نظر و اعتقاد استاد خود به حساب نیاورد و آن را مصاب نداند، و کلام او را عین حقّ و متن واقع بشمرد و غیر او را مردود و

[1] مهر تابان، ص ٢٦.

غیر قابل اعتماد بداند؛ بر این اساس حکایتی را مطرح کردند:

«شنیده شده است که در زمان مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ هنگام نماز مغرب، شاگردان ایشان در منزل ایشان اجتماع می‌کردند (چون در ماه رمضان بنای ایشان بر این بوده است که نماز مغرب و عشاء را به اتّفاق شاگردان و ارادتمندان سلوکی خود برگزار می‌کردند) و چون مرحوم قاضی وقت نماز مغرب را فقط استتار قرص تحت الأُفق می‌دانستند، همان وقت افطار می‌کردند و نماز هم می‌خواندند. ولی از آنجا که مرجع معروف در آن‌وقت مرحوم آیة الله آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی بودند و ایشان احتیاطاً با تأخیر تا ذهاب حمرهٔ مشرقیّه نماز را بجای نمی‌آوردند، و بسیاری از شاگردان مرحوم قاضی مقلّد مرحوم آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی بودند؛ لذا از ایشان درخواست می‌کردند وقت نماز مغرب را تا ذهاب حمرهٔ مشرقیّه به تأخیر اندازند تا آنها هم بتوانند به ایشان اقتداء کنند.

مرحوم قاضی که می‌دیدند مطلب به این شکل است اوّل افطاری خود را

تناول می‌کردند، ولی به جهت استجابت تقاضای رفقا و تلامذه خود نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند و در اوّل وقت خود نمی‌خواندند! و این روش همین‌طور استمرار داشت.»

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ از مرحوم علاّمه ـ قدّس سرّه ـ سؤال نمودند: «این عمل چه معنایی دارد؟! و چطور ممکن است فردی به شخصی همچو مرحوم قاضی به عنوان یک عارف کامل و خبیر و بصیر که خود معترف است به مراتب کمال و علم شهودی و غیر متعارف او، و خود او ایشان را بارها و بارها تجربه و امتحان نموده است، باز می‌آید و از فرد دیگری تقلید می‌نماید و حتّی از ایشان درخواست می‌کند که طبق فتوای خود عمل نکند و نماز خود را به تأخیر اندازد؟! این دو طرز تفکّر چگونه با هم جور در می‌آید؟!»

مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ پاسخ دادند: «این مطلب ایرادی ندارد، زیرا مرحوم آقا سیّد أبوالحسن اصفهانی مجتهد بودند و تقلید از مجتهد بلامانع است؛ و اگر فردی از شخصی تقلید نمود دیگر نمی‌شود در جزئیّات تخصیص و استثناء قائل شود و بعضی را از او و بعضی را سر خود از دیگری تقلید نماید، مگر اینکه

اعلميّت شخص ثالث برای او احراز شود.»

تقاضای غیر صحیح شاگردان مرحوم قاضی از ایشان در تأخیر انداختن نماز

مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ در اینجا سکوت کردند و چیزی نفرمودند.

اکنون این حقیر ناچیز که خوشه‌چین خرمن این بزرگواران بر طبق محدودیّت فهم و کمال نقص وجودی خویش است، معترف است که حقّ با مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ بوده است، و پاسخ مرحوم علاّمه طباطبایی ـ قدّس الله سرّه ـ ناتمام است؛ زیرا:

اوّلاً: گرچه مرحوم آقا سیّد أبوالحسن مجتهد است و تقلید از او برای عوام ایراد و اشکالی ندارد، ولی شاگردان مرحوم قاضی که خود از فضلاء و اهل ادراک و بصیرت بودند می‌بایست این نکته را بفهمند که ملاک اعلمیّت در وجوب تقلید از

مقلّد صرفاً تجمّع محفوظات و تدریس بیشتر و سنّ زیاده نیست؛ بلکه اعلمیّت عبارت از ملکه قدسی است که توسّط آن فرد می‌تواند حقیقت حکم الله را با اتّصال به مبدأ وحی و مرتبهٔ تنزیل به دست آورد، که این مرتبه فوق مرتبهٔ عدالت است و بزرگان از فقهاء و علمای ربّانی نسبت به این نکته هشدار داده‌اند و آن را ملکه‌ای مافوق تصوّرات بشری می‌دانند،[1] و شخص با تأییدات ربّانی و اختصاصات سبحانی قادر است پا به این عرصه بگذارد و از این نعمت عظما بهره‌مند گردد، و با این وصف است که مصداق حدیث والای حضرت صادق علیه السّلام واقع می‌شود که فرمود:

فأمّا مَن كانَ مِن الفقَهاء صائنًا لِنفْسِه حافِظًا لِدينِه مُخالِفًا علَى هَواهُ مُطيعًا لأمرِ مَولاه، فلِلعَوامِ أن يُقلِّدوه.[2]

«و امّا هر فردی که از فقهاء دارای صیانت نفس و کفّ نفس بوده باشد و بتواند دین خود را از دسترس شیطان و نفس امّاره دور نگه دارد و

---

[1] جهت اطّلاع بر ادلّه و توضیح و تبیین آن، رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۸۱ الی ۱۲۱.

[2] الإحتجاج، ج ۲، ص ٤٥٨.

مخالفت و ترک هواهای نفسانی را بکند و اوامر مولا را آن‌طور که باید و شاید اتیان نماید، در این‌صورت بر عوام واجب است که از او تقلید نمایند.»

بر این اساس، ملاک وجوب تقلید از اعلم ـ که همان سعهٔ بیشتر در تلقّی احکام الَهی است و اطّلاع مضاعف بر مبانی شرع ـ در این شخص متحقّق است نه در فرد دیگر، و مسلّم است در این مرحله شخصیّتی همچو عارف بی‌بدیل و عظیم الشّأن و استاد الکلّ فی الکلّ مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ شخص منحصر به فرد و مصداق غیر قابل تردید این فقرات عالیة المضامین خواهند بود، و در مقام مقایسه با افراد و شخصیّت‌های دیگر قیاس

مع الفارق و خروج تخصّصی خواهد بود. و با این وصف چگونه ممکن است که اینان ایشان را رها کرده و از دیگری تقلید کرده باشند! این مسأله به طور مسلّم با اصول و مبانی موضوعه و مفروغه در تضادّ و تنافی صد در صد می‌باشد، و جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نمی‌باشد.

مرحوم قاضی بر خلاف رضای الَهی تکلیفی انجام نداده است

و ثانیاً: بر فرض که تقلید از غیر ایشان با وجود حضور و حیات ایشان جایز باشد، آخر ای عزیز من در وقتی که استاد تو که دارد تو را به سمت حق رهبری می‌کند و از آتش دوزخ می‌رهاند و به سرمنزل معبود و حریم مقصود می‌رساند، آیا ممکن است خیر و صلاح و مَآل و عاقبت تو را ندیده بگیرد و تو را امر به نماز در وقت استتار قرص کند، در حالی‌که خود او که مجتهد است می‌داند نماز در غیر وقت خواندن حرام و باطل است و موجب عقاب اخروی و قضای دنیوی است؛ آیا او اینها را نمی‌داند؟!!

اگر این فرد استاد است و کامل است و عارف است و به واقع بصیر است و صلاح هر فرد را

مانند روز می‌بیند و مضارّ او را تشخیص می‌دهد، چطور صلاح او را در اینجا ندانست و او را امر به مسألهٔ حرام نمود و از او تکلیفی بر خلاف رضای الَهی خواست؟! آیا او نمی‌داند که نماز قبل از وقت روح ندارد و نور ندارد و حیات ندارد؟! او که از تمام زوایای قلب شاگرد اطّلاع دارد و خبر می‌دهد و تمام افکار و نیّات آنان را همچو آفتاب برای آنها بر ملاء می‌سازد، از این مسأله بی‌اطّلاع است؟!

حالا ما کاری به اجتهاد و یا اعلمیّت این یا آن نداریم؛ صحبت ما در اینجا بر اساس کشف واقع است. صحبت در این است که آیا واقعاً مرحوم قاضی نماز مغرب را صرفاً بر اساس مطالعه و غور در ادلّه ظاهریّه بجای می‌آورد، بدون هیچ‌گونه اطّلاع بر حاقّ واقع و نفس‌الأمر؟ اگر چنین باشد که واویلا است! و در این‌صورت بین او و بقیّه که هیچ چیزی نمی‌دانند جز یک سری ادلّه و ترکیب و مزج آنها با یکدیگر، چه تفاوت است؟! دیگر نه از عالم بالا خبر دارند، نه از تغییر و تحوّلات در کیفیّت نزول و صعود ملائکه خبر دارند، و نه از تبدّل مشیّت حقّ در

عالم تکوین که به موجب آن تبدّل در کیفیّت و کمّیت صلوات خمسه به وجود می‌آید؛ از تمام این احوال غیر از مرحوم قاضی کی خبر دارد؟!

روزی مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

«یکی از رفقا و دوستان سلوکی ایشان که قبل از اذان صبح در حرم مطهّر حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام به عبادت و ذکر مشغول بوده است، قبل از اینکه صدای اذان صبح برخیزد به دوستان می‌گوید: "نماز صبح شد، برخیزیم و نماز بخوانیم!" آنها گفتند: "هنوز اذان نگفته‌اند." ایشان می‌گوید: "وقت نماز شده است؛ زیرا من الآن دیدم ملائکهٔ شب که موکّل بر اعمال بندگان هستند و عبادات آنها را بالا می‌برند، آنها رفتند و به‌جای آنها ملائکهٔ روز آمدند و جای آنها را گرفتند؛ و از اینجا من فهمیدم که طلوع فجر صادق شده است."»

طبیعی است که قطعاً سایر افراد اطّلاعی بر این مسائل ندارند و دستشان از این حقایق خالی است. حال آیا این مطلب از دیدگان نافذ و حقیقت‌بین مرحوم قاضی مخفی بوده است؟ اگر این‌چنین بوده است، پس برای چه یک چنین فردی را به عنوان استاد سلوک و حرکت به سوی

خدا برگزیده‌اند؟! و دیگر فرق بین ایشان و سایر افراد در چه چیزی می‌باشد؟! اگر ایشان بر اساس مدرکات ظاهری عمل کنند و بر همان اساس به شاگردانشان دستور دهند و غیر از همین مبانی ظاهریّه و اعتقادات بدویّه چیز دیگری را ندانند، پس چرا این افراد به سراغ ایشان بروند؟! بروند نزد همان مرجع، که هم از او تقلید کنند و هم از دستورات دیگر و برنامه‌های دیگر او، و اختیار و ارادهٔ خود را بدو تفویض نمایند!

فرق بین مرحوم قاضی و دیگران در اعلمیّتِ ظاهری نیست

فرق بین قاضی و دیگران در دروس علمی و کتب فقهی و تفسیری و رجالی نیست، و ملاک برتری و فضیلت در او اعلمیّت ظاهری در این علوم نیست؛ زیرا

این اعلمیّت در هر عصری جبراً موجود است، و به قاعدهٔ امکان اشرف بالأخره یک نفر در بین یک جماعت بر دیگران تفضیل دارد، و این که مسألهٔ مهمّی نیست. حال یکی اندکی پایین‌تر و یکی اندکی بالاتر، این مطلب چندان تأثیری در کردار و اعمال مکلّفین به وجود نمی‌آورد. و این مسأله تا آنجا سهل و غیر قابل اهتمام است که بسیاری از فقهاء در وجوب تقلید از اعلم تشکیک کرده‌اند، و یا ملاک تقوا و ضبط و بصیرت در امور ظاهری را بر مسألهٔ اعلمیّت ترجیح داده‌اند. و تازه این مسأله به تشخیص خود مقلد مربوط می‌شود، یک مقلد فردی را اعلم تشخیص می‌دهد و فرد دیگر شخص دیگری را و فرد ثالث شخص ثالث و همین‌طور ... تا جایی که امروزه مشاهده می‌کنیم ده‌ها نفر هر کدام خود را نسبت به دیگری اعلم و تقلید از خود را ارجح و اولی بر تقلید از غیر می‌داند؛ در حالی‌که در عالم واقع و متن نفس‌الأمر یکی از اینها بر دیگران ترجیح دارد. و همین‌طور مطلب رو به تنزّل می‌گذارد تا به آن فرد آخر برسد که او هم خود را از دیگران اعلم می‌داند!!

بر این اساس دیگر مسألهٔ اعلمیّت و افضلیّتی این‌چنین چه امتیازی محسوب می‌شود و چه ارزش مضاعف و غیر متعارف به وجود می‌آورد؟! اعلمیّتی که با دو سال تدریس اضافی حاصل شود و چند اصطلاح را بیشتر توضیح دهد و در بیان مطالب طلیق اللّسان و گویاتر باشد، آیا اعلمیّت است؟ تازه اگر اعلمیّت بر این امور استوار باشد، نه بر پایهٔ اشاعات و تبلیغات و مجاری غیر علمی و غیر منطقی، که در آن صورت مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود!

فرق بین مرحوم قاضی با دیگران فرق بین شخص بینا و بصیر است در شب تار و ظلمانی که در دست او چراغ قرار دارد و دقیقاً راه را از چاه بازمی‌شناسد و طریق مستقیم را از راه‌های انحرافی و خطرناک و مهالک تشخیص می‌دهد و خود و دیگران را به سلامت و صحّت به منزل مقصود می‌رساند، و بین شخص أعمیٰ و کور که با عصایی در دست می‌خواهد خود را از این مهالک و چاه‌ها و درّه‌ها و طوفان و

صاعقه و گردبادها و گرداب‌ها نجات دهد، و با این وضع حرکت می‌کند و دیگران را به حرکت درمی‌آورد؛ و خدا می‌داند که نتیجهٔ این قیام و اقدام به کجا خواهد رسید!

باری فرق بین حضرت قاضی با دیگران فرق بین خورشید با شب تار است، نه بین خورشید و ماه و یا بین ماه و ستارگان. قاضی می‌بیند و دیگران نمی‌بینند، قاضی لمس می‌کند و دیگران در تخیّل و وهم بسر می‌برند، قاضی حقیقت را با جان خود مسّ و با قلب خود مشاهده می‌کند و دیگران تیری در شب تار می‌پرانند، قاضی به حق متحقّق گشته است و اصالت یافته است و بقیّه در اعتباریّات و تصوّرات منغمرند.

البتّه این مسأله به این‌صورت نیست که در میان بزرگان افرادی یافت نشوند که خود را در مقام تهذیب و تزکیه قرار نداده‌اند و تا حدّ وسع و همّت و توان، خود را به مرام و مقصد و غایت اولیای الَهی و عرفای بالله نزدیک نکرده باشند؛ این مطلب مربوط است به آن دسته از افراد که سهم خود را از تدریس و تدرّس و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السّلام صرفاً غایات و مقاصد ظاهریّه قرار داده‌اند و عمر خود را مصروف این هدف ساخته‌اند و سرمایه‌های

وجودی و خدادادی را به هدر داده‌اند و تباه نموده‌اند.

در این‌صورت شاگردان حضرت قاضی چطور به این نکتهٔ روشن و واضح توجّهی ننموده‌اند و از ایشان تقاضای تأخیر نموده‌اند؟!

ثالثاً: چطور یک شاگرد باید به خود اجازه دهد که از استادش تقاضای تأخیر در نماز را بکند و او را از پرداختن به عبادت و ذکر و مناجات با حضرت حقّ، به صرف توفیق ادراک جماعت با او مانع گردد؟! او چه حقّی دارد که استادش را از اقامه نماز در اوّل وقت ولو اینکه بر خلاف فتوای او و یا مقلَّدش باشد منع کند؟! اگر می‌خواهد با او در اوّل وقت نماز بخواند؛ و اگر نمی‌خواهد، نخواند و بگذارد استادش نماز خودش را بخواند، و او پس از گذشت مدّت زمانی در وقت دلخواه خود نماز را بخواند؛ تا به واسطه حُجب و حیا و شرم، استاد در محظور قرار نگیرد

و نخواهد اجابت این فرد را ردّ کند، که در این‌صورت نیز تبعاتی را به دنبال آورد؛ آیا این طرز عمل با استاد صحیح است؟!

این مطلب به نظر این حقیر کمال بی‌ادبی و بی‌تربیتی نسبت به ساحت مقدّس ولیّ خدا تلقّی می‌شود، و خدا از این مسأله نخواهد گذشت.

ما خیال می‌کنیم با تقاضای تأخیر صلاة، ادراک فیض نماز جماعت را، آن‌هم به امامت یک ولیّ خدا، نموده‌ایم؛ ولی از این نکته غافلیم که آنچه را از سعادت و رشد و ادراک مطلب و ارتقاء فکر از دست داده‌ایم، هزارها برابر ثواب و اجری است که به واسطهٔ اقتداء به یک ولیّ خدا به‌دست آورده‌ایم! و این نکته از اسرار و رموز مسألهٔ تربیت و تزکیه و سلوک است و باید سالکان راه خدا و پویندگان طریق فلاح و سعادت از آن غفلت نورزند و خدای ناکرده همچو گاو نُه من شیر ده، همه زحمات و مراقبه‌های خود را به یک خطا و لغزش باطل نسازند.

و ما خود در زمان حیات مرحوم حدّاد و حضرت والد ـ قدّس الله سرّهما ـ از این مسائل بسیار دیده‌ایم، که چگونه برخی از تلامذهٔ مقدّس‌نمای خشک مغز و متحجّر از ایشان

این‌چنین تقاضاهایی را می‌نمودند و آنان را در محظور شرم و حیا قرار می‌دادند؛ و ما چقدر از این مسأله رنج می‌بردیم، و وقتی در مقام اقدام و اعتراض برمی‌آمدیم، از طرف مرحوم والد دعوت به سکوت و آرامش می‌شدیم و صرف‌نظر می‌کردیم.[1]

مجلس ذکر مرحوم قاضی بهترین مجلس در تمام عالم

روزی مرحوم قاضی در جلسه‌ای خطاب به شاگردان خود فرمودند: «من در تمام دنیا گردش کردم و مانند این مجلس نیافتم!»

مرحوم قاضی راست و درست می‌گوید؛ زیرا آن هیمنه و إشراف و روح

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹.

معنویتی که در جلسهٔ مرحوم قاضی است، به آن رتبه و مقام و درجه در جای دیگری وجود ندارد. ممکن است مجالس خوب دیگری مانند روضه و هیأت و سینه زنی و مسجد و مجالس افراد خوبی هم باشند؛ امّا مجلسی که یک ولیّ الهی، ولیّ فانی باقی بأمرالله و بالله و فی الله، متصدّی آن باشد و ادارهٔ تربیتی عدّه‌ای را بر اساس رساندن و رسیدن به همان مبدائی که ما فوق آن مبدأ متصوّر نیست، به دست بگیرد، کجا پیدا می‌شود؟! مجالس و مطالب زیاد است؛ امّا بحث در چگونگی آنهاست. مطالبی که مطرح می‌شود از چه نفسی بیرون می‌آید و با چه انگیزه‌هایی و با چه صفات و غرایزی ترکیب شده و بیان می‌شود؟![1]

خرده گرفتن مرحوم قاضی از علمایی که پیوسته به علوم ظاهری مشغول می‌باشند

[مرحوم قاضی] به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اُصولِ فقه می‌پرداختند، و بالنّتیجه

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ١٤٢٤، جلسه ١.

دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود، این طریقه را تقبیح می‌نمود.[1]

جناب محترم صدیق ارجمند آیة الله آقای حاج سیّد عزّالدّین زنجانی ـ دام عمره ـ در روز ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۴۰۲ در ضمن مذاکرات از استاد گرامی حضرت علاّمه طباطبایی ـ طاب ثراه ـ که سه ماه و چهار روز از ارتحالشان می‌گذشت، فرمودند:

«مرحوم والد من آقای حاج سیّد محمود امام جمعه نقل کردند که: اوقاتی که من در نجف أشرف تحصیل می‌کردم، یک شب در خواب دیدم که سراسر یقهٔ لباس من و جلوی یقه تا محلّ دگمه‌های قبای من مملوّ از شپش شده است. از خواب بیدار شدم، (مرحوم والد به قدری در نظافت اهتمام داشتند که از نقطهٔ نظر نظافت و پاکی بدن و

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ٥٤.

دندان‌ها و لباس ضرب‌المثل بودند) و متحیّر بودم که تعبیر این رؤیا چیست؟ تا همان روز برای تعبیر این خواب به محضر مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ رسیدم، و تا آن روز خدمتشان نرسیده بودم. چون خواب را برای ایشان حکایت کردم، فرمودند:

"شما به علم اصول زیاد اشتغال دارید!"[1]

انتقاد علمای اهل ظاهر از شیوه و سلوک اولیای الهی

روزی در همان زمان سابق مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در طهران با عدّه‌ای از علمای نجف نشسته بودند. آنها آمده بودند تا راجع به مرحوم قاضی و حالات ایشان و بعضی از مسائل، اشکال و انتقاد مطرح کنند.

مرحوم علاّمه رو کردند به آنها و گفتند: «شما از یک هم‌چنین فردی چه می‌گویید؟! آیا در راه و سلوک و مکتب ایشان ایرادی بود؟ شما نسبت به راه و مکتب و کیفیّت عمل او در آنجا یک ایراد بیان کنید! زیارت هر روزش قطع نمی‌شد، درس‌هایش قطع نمی‌شد، نماز و مراقبه‌اش به این کیفیّت بود. شما چه ایرادی نسبت به ایشان

---

[1] همان مصدر، ج ۱، ص ۱۵۷.

پیدا کردید که از او انتقاد می‌کنید؟!»

آنها گفتند که: «ما اهل درسیم، ایشان می‌گویند که باید نماز شب بخوانید، ذکر بگویید، ورد بگویید؛ امّا ما درس و مطالعه و شاگرد داریم، نماز شب و ذکر برای انسان‌های بی‌کار است!»

ایشان گفتند: «مگر ذکر گفتن چقدر طول می‌کشد؟ ما داریم چه کسی را گول می‌زنیم؟! مگر ایشان هم مدرّس نبود و درس نمی‌داد و مطالعه نمی‌کرد؟!

شما از ساعت ده شب تا سهٔ صبح، پنج ساعت می‌نشینید و قلیان می‌کشید و قهوه می‌خورید به حساب نمی‌آورید؛ ولی وقتی که ایشان می‌گوید نیم ساعت برای نماز شب بلند شوید، این مسأله شاقّ است؟! امّا آن پنج ساعت قلیان کشیدن برای

آدم‌های درس‌خوانی است که فردا باید پاسخ شاگردان را بدهند! خدا را هم می‌توانیم گول بزنیم؟! ملائکه‌اش را هم می‌توانیم گول بزنیم؟! یا نه، امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید: "در کتاب زبور داوود نوشته شده است که: تا به چیزی که می‌دانی عمل نکنی، از چیزی که نمی‌دانی سؤال نکن."

ما واقعاً به آنچه که می‌دانیم عمل می‌کنیم؟! که حالا به دنبال مطالب و مسائل دیگر می‌گردیم؟!»

این را می‌گویند یک زندگی منطقی و عقلانی. اگر انسان واقعاً بخواهد نگاه کند، از نظر عقلانی و منطقی نمی‌توانیم بهتر از زندگی اولیای خدا، زندگی دیگری که بر پایهٔ عقل و منطق است پیدا کنیم! امّا ما خود را در این دنیا فراموش کرده‌ایم.[1]

شیخ احمد أحسائی خدا را پوچ و بدون اثر معرفی می‌کند

وصیّ مرحوم قاضی، مرحوم حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی ـ أعلَی الله درجته ـ می‌فرمودند:

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۱۳.

«یک روز به حضرت آقا (استاد قاضی) عرض کردم: در عقیدهٔ شیخیّه چه اشکالی است؟! آنها هم اهل عبادتند و اهل ولایتند؛ به خصوص نسبت به امامان علیهم السّلام مانند خود ما بسیار اظهار محبّت و اخلاص می‌کنند، و فقهشان هم فقه شیعه است، و کتب أخبار را معتبر می‌دانند و به روایات ما عمل می‌نمایند؛ خلاصه هرچه می‌خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهت اخلاق و عمل پیدا کنیم نمی‌یابیم!

مرحوم قاضی فرمودند: "فردا شرح زیارت [جامعه کبیرهٔ] شیخ احمد أحسائی را بیاور!" من فردا شرح زیارت [جامعه کبیرهٔ] او را خدمت آن مرحوم بردم.

فرمودند: "بخوان!" من قریب یک‌ساعت از آن قرائت کردم.

فرمودند: "بس است! حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟! اشکال آنها درعقیده‌شان می‌باشد. این شیخ در این کتاب می‌خواهد اثبات بکند که: ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست؛ و آن مافوق اسماء و صفات اوست؛ و آنچه در عالم متحقّق می‌گردد، با اسماء و صفات تحقّق می‌پذیرد؛ و آنها مبدأ خلقت عالم و آدم و موثّر در تدبیر شئون این عالم می‌باشند در بقاء و ادامهٔ حیات.

آن خدا اتّحادی با اسماء و صفات ندارد، و اینها مستقلاً کار می‌کنند. و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می‌گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی‌آید و در وهم نمی‌گنجد. بنابراین، شیخ احسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر، خارج از اسماء و صفات می‌داند؛ و این عین شرک است.

امّا عارف می‌گوید: ذات خداوندِ بالاتر از توصیف و برتر از تخیّل و توهّم، سیطره و هیمنه بر اسماء و صفات دارد؛ و جمیع اسماء و صفات بدون حدود وجودی خودشان و بدون تعیّنات و تقیّدات، در ذات اقدس او موجود می‌باشند. و همهٔ صفات و اسماء به ذات برمی‌گردد، و مقصود و مبدأ و منتها ذات است؛ غایة الأمر از راه اسماء و صفات. و ما در ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ

لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾[1] اشاره به همان ذات می‌کنیم، گرچه برای ما معلوم نباشد.“»[2]

انتقاد مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و بی‌نتیجه و اتلاف کننده عمر

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی نسبت به جمیع علوم سرگرم کننده و بی‌نتیجه و اتلاف کنندهٔ عمر سخت انتقاد می‌نمودند؛ و دو نفر از مشاهیر آن زمان را اسم می‌بردند که

---

[1] سوره الأنعام (٦) قسمتی از آیه ٧٩.

[2] روح مجرّد، ص ٤٢٧.

چگونه با این استعداد قوی و تعب و رنج مداوم، خود را به بحث و کتابت چه مسائلی مشغول کرده‌اند، و این لیاقت و پشتکار را در علوم حقیقیّه الهیّه صرف ننموده‌اند؟!»[1]

مفید بودن اختراعات و اکتشافات اخیر برای اهل عرفان

و ایضاً [مرحوم قاضی] می‌فرمودند:

«این اختراعات و اکتشافات اخیره برای اهل عرفان است؛ زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می‌باشند، و بقیّهٔ مردم و بالأخصّ سازندگان آنها در حکم بهائم و همجٌ رَعاع هستند. این اختراعات را در امور شهویّه و دنیّه و فانیه مصرف می‌کنند، و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتّع نمی‌گردند؛ امّا اولیای خدا از آنها در راه وصول به کمال، حدّ أکثر استفاده را می‌نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای یک ساعت راحت یافتن و خلوت یک مرد الَهی با خدای خویشتن است. ما از این اختراعات، از قبیل سیّاره و کشتی بخار و طیّاره و أمثالها، در راه

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۷۳.

و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نماییم.»[1]و[2]

این علومی که برای بشر پیدا می‌شود، این علوم مظاهر اسماء کلّیهٔ الهیّه است که این مظاهر اسماء کلّیه به این شکل در نفس بشر جا باز می‌کند. خود اصل این علم امری است مفید برای ترقّی بشر و برای رسیدن به نتیجه بهتر.

یک وقت مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ در مجلسشان نشسته بودند، یکی از شاگردانشان آمد و گفت که: آقا! اخیراً یک مادّه‌ای آوردند ـ آن موقع قیر و

---

[1] همان مصدر.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۰ الی ۳۲۲؛ رساله لبّ اللباب، ص ۱۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲٤؛ حریم قدس، ص ۸٤.

نفت و اینها نبود ـ و با آن سطح خیابان را یک کاری می‌کنند که وقتی آب بریزیم، در زمین فرو نمی‌رود (منظور آسفالت بود). و یک وسایلی هست که بدون چهارپا روی این مواد حرکت می‌کند و راه می‌رود.

ایشان فرموده بودند: «اینها برای سالک خوب است.»

یعنی سالک برای رسیدن به امورش وقت و فرصت کم دارد، این وسایل موجب می‌شود که سالک بتواند بهتر از وقتش استفاده کند و بیشتر به مطالب مهم‌تر بپردازد.

به قول مرحوم آقا (علاّمه طهرانی)، می‌فرمودند:

«سابقاً افراد با شتر و اسب و الاغ و کجاوه به مشهد و زیارت امام رضا علیه السّلام می‌رفتند و چند ماه در راه بودند و چه بسا با خطراتی مواجه می‌شدند. حال این مدت زمان را انسان در بین راه باشد بهتر است یا در کنار امام رضا علیه السّلام؟ پس این وسایل امروزه برای سالک مفید است.»[1]

---

[1] نرم افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۲۹.

سخنی حکیمانه از مرحوم قاضی

[علاّمه انصاری لاهیجی] گفتند: «مرحوم قاضی می‌فرمود:

"مَن کانَ هَمُّهُ اللهَ، کَفاهُ اللهُ فی جَمیعِ هُمومِهِ."[1]»[2]

کیفیّت قیام حضرت مهدی علیه السّلام

حضرت علاّمه طباطبایی ـ مدّ ظلّه ـ در روز چهاردهم شهر شعبان ۱۴۰۱ فرمودند که: «در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند، اوّل دعوت خود

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶، با قدری اختلاف.

[2] معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۵.

را از مکّه آغاز می‌کنند، بدین طریق که بین رکن و مقام، پشت به کعبه نموده و اعلان می‌فرمایند و از خواصّ آن حضرت سیصد و شصت نفر در حضور آن حضرت مجتمع می‌گردند؛ مرحوم استاد ما قاضی ـ رحمه الله ـ می‌فرمود که:

"در این‌حال حضرت به آنها مطلبی می‌گویند که همهٔ آنها در اقطار عالم متفرّق و منتشر می‌گردند؛ و چون همهٔ آنها دارای طیّ‌الأرض هستند تمام عالم را تفحّص می‌کنند و می‌فهمند که غیر از آن حضرت کسی دارای مقام ولایت مطلقهٔ الهیه و مأمور به ظهور و قیام و حاوی همهٔ گنجینه‌های اسرار الَهی و صاحب الأمر نیست؛ در این‌حال همه به مکّه مراجعت می‌کنند و به آن حضرت تسلیم می‌شوند و بیعت می‌نمایند."

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود: "من می‌دانم آن کلمه‌ای را که حضرت به آنها می‌فرمایند و همه از دور آن حضرت متفرّق می‌شوند، چیست!"»

حضرت علاّمه طباطبایی فرمودند که: «من در روایت دیده‌ام که حضرت صادق علیه السّلام

می‌فرمایند: "من آن کلمه را می‌دانم."»[1]

کلام مرحوم قاضی پیرامون دلالت شش آیهٔ اوّل سورهٔ طه بر طیّ الأرض

علاّمه طباطبایی فرمودند:

«برادر ما مرحوم آقا سیّد محمّد حسن الهی قاضی یک روز به وسیلهٔ شاگردی که داشت، و او احضار ارواح می‌نمود ـ نه با آینه، و نه با میز سه گوش؛ بلکه دستی به چشم خود می‌کشید و فوراً احضار می‌کرد ـ از روح مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ راجع به طیّ الأرض سؤال کرده بود.

مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ جواب داده بودند که:

"طیّ الأرض شش آیه از اوّل سورهٔ طه است."»

---

[1] مهر تابان، ص ۳۳۲؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۱۸.

﴿طه * مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ * إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ * تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى * ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ * لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ * وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى * ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾.[1]

تلمیذ (علاّمه طهرانی): مراد از این آیات چیست؟ آیا مرحوم قاضی خواسته‌اند به طور رمز صحبت کنند؛ و مثلاً بگویند: طیّ الأرض با اتّصاف به صفات الهیّه حاصل می‌شود؟

علاّمه: «نه، برادر ما مردی باهوش و چیز فهم بود؛ و طوری مطلب را بیان می‌کرد، مثل آنکه دستورالعمل برای طیّ الأرض را خودش از این آیات فهمیده است.

و این آیات بسیار عجیب است، به خصوص آیهٔ ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾؛ چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدّس حضرت

---

[1] سوره طه (۲۰) آیات ۱ الی ۸. مهر تابان، ص ۳۷۰، تعلیقه:
«ای پیغمبر * ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا تو به زحمت و رنج بیفتی * مگر برای یادآوری برای کسی که از خدا می‌ترسد * قرآن، پایین فرستادنی از کسی است که زمین و آسمان‌های بالا را آفریده است * خداوند رحمن بر عرش خود قرار گرفت * از برای خداست آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است و آنچه در ما بین آسمان و زمین و آنچه در زیر خاک است * و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‌داند سخن مخفی و پنهان‌تر از آن را * الله است که هیچ معبودی جز او نیست، از برای اوست اسماء حُسنی.»

حقّ جمع می‌کند، و مانند جامعیّت این آیه در قرآن کریم نداریم.»[1]

کیفیّت سیر قالیچهٔ حضرت سلیمان در فضا

علاّمه طباطبایی فرمودند:

[1] مهر تابان، ص ۳۷۱؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۵۹، با قدری اختلاف.

«برادر ما (مرحوم الهی) به وسیلهٔ شاگردش از حضرت قاضی ـ رحمة الله علیه ـ سؤال کرده بود که آیا قالیچهٔ حضرت سلیمان که حضرت روی آن می‌نشست و به مشرق و مغرب عالم می‌رفت، روی اسباب ظاهریّه و چیز ساخته شده‌ای بود یا از مُبدَعات الهیّه بود و هیچ‌گونه با اسباب ظاهریّه ربطی نداشت؟

آن شاگرد چون از مرحوم قاضی ـ رحمة الله علیه ـ سؤال می‌کند، ایشان فرموده بودند: "فعلاً چیزی در نظرم نمی‌آید، ولیکن یکی از موجوداتی که در زمان حضرت سلیمان بودند و در این کار تصدّی داشتند الآن زنده‌اند، می‌روم و از او می‌پرسم."

در این‌حال مرحوم قاضی روانه شدند و مقداری راه رفتند تا آنکه منظرهٔ کوهی نمایان شد، چون به دامنهٔ کوه رسیدند یک شَبَحی در وسط کوه که شباهت به انسان داشت دیده شد. مرحوم قاضی از آن شبح سؤال کرده و مقداری با هم گفتگو کردند که آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید. ولی چون مرحوم قاضی برگشتند، گفتند:

"می‌گوید: از مبدعات الهیّه بوده و هیچ‌گونه

اسباب ظاهریّه در آن دخالتی نداشته است.“»[1]

استخراجات و رموز حروف و اعداد، نزد مرحوم قاضی

در باب اسرار حروف، بسیاری از علمای راستین مطالب شگفت‌آوری بیان فرموده‌اند؛ و از آن استخراجات بدیعه و إخبار از غیب و اطّلاع بر ضمائر می‌نمایند. مرحوم قاضی در این فنّ سرآمد روزگار بوده‌اند، و آقازادهٔ اکبرشان مرحوم سیّد مهدی قاضی ـ رحمة الله علیه ـ که اخیراً در بلدهٔ طیّبهٔ قم رحل اقامت افکندند و در آنجا هم به رحمت جاودانی پیوستند، در این علم استاد منحصر به فرد بودند.

ایشان در خطّ نسخ نیز استاد منحصر بود، و کتیبه‌های اطراف کفشداری

---

[1] مهر تابان، ص ۳۷۳.

حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام و مدرسهٔ آیة الله بروجردی و غیرهما به خطّ ایشان است. پس از تبعید و اخراج از عراق و توطّن در قم، کراراً و مراراً حقیر (علاّمه طهرانی) خدمتشان رسیده‌ام و مراتب صفا برقرار بود. و خودشان از اکتشافات حروف و اسرار اعداد داستان‌های شنیدنی داشتند؛ حتّی می‌فرمودند:

«خود من هم در این فنّ ابتکاراتی دارم، و از من بالاتر و عالم‌تر پدرم مرحوم قاضی بود؛ چرا که در بعضی از استخراجات بسیار مشکل که فرو می‌ماندم و بالأخره با توسّلات به أمیرالمؤمنین علیه السّلام و ختومات موفّق به حلّ آن می‌شدم، چون به محضر پدرم شرفیاب می‌شدم و وی را از این اکتشاف و رمزِ حلّ آن می‌خواستم آگاه بنمایم، معلوم می‌شد که پدرم قبل از من به این مشکله رسیده است و قبل از من آن را حلّ کرده است.»

ایشان آماده بودند تا آنچه را که از این علوم دارند به حقیر تعلیم کنند، ولی حقیر برای خودم نفعی در آن ندیدم و لذا از قبول آن و صرف وقت در این‌گونه امور امتناع کردم؛ زیرا هر چند که چه بسا علوم حقیقی

و واقعی باشد، ولی صرف وقت کردن برای آن در صورتی‌که برای انسان نه ضرورتی ایجاب می‌کند و نه مَحمِدَتی، صحیح نبود. صرف وقت در این امور جلوگیری از فراغت فکر و حال برای امور اهمّ از آن می‌کرد؛ و ما به قدری از معارف إلهیّه احتیاج داریم و هرچه در آن کار کنیم از قرآن و تفسیر قرآن و راه توحید حقّ متعال تازه به جایی نرسیده‌ایم، تا چه رسد وقت خود را صرف در امری بنماییم که اهمّ از آن بسیار موجود است و دست ما بدان نرسیده است.

قبل از تشرّف حقیر به نجف اشرف، پس از فوت مرحوم والد که مدّت قلیلی ناچار برای اصلاح و تنظیم امورشان مجبور بودم در طهران درنگ کنم، در نزد یکی از خویشاوندان سَببی، مرحوم آقا میرزا ابوتراب عرفان که حقّاً مردی دانشمند بود و در جفر و رمل خودش محقّق و صاحب تألیف بود و می‌گفت: «در جفر کتابی نوشته‌ام

به قدر شرح لمعه»، قریب یک ماه علم رمل را خواندم و جزواتی هم نوشتم.

و آن مرحوم هم به قدری به حقیر علاقه‌مند شده بود که دست برنمی‌داشت، و چون اولاد ذکور نداشت، می‌خواست در آخر عمری علومش را به حقیر بیاموزد. ولی حقیر حسّ کردم که علاوه بر تضییع وقت، برای بنده ایجاد کدورت روحی می‌نمود. بنابراین آن درس را ترک نمودم، و هرچه زودتر امور را اصلاح و برای عتبه بوسی باب علم به نجف أشرف مشرّف شدم.[1]

سفید شدن موی سر دختر افندی از مشاهدهٔ عذاب قبر مادر

حضرت استاد علاّمه طباطبایی ـ مُدّ ظلُّه العالی ـ نقل کردند از مرحوم آیة الحقّ، عارف عظیم الشَّأن، آقای حاج میرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله علیه ـ که می‌فرموده است:

«در نجف أشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی‌ها فوت کرد.[2] این دختر

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۱۵.

[2] منظور از افندی‌ها سنّی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن هنگام که عراق در تحت تصرّف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند، و بعد از جنگ بین الملل اوّل که دولت کفر بر مسلمین غلبه کرد و کشور

در مرگ مادر بسیار ضجّه می‌کرد و جدّاً متألّم و ناراحت بود، و با تشییع‌کنندگان تا قبر مادر آمد و آن‌قدر ناله کرد که تمام جمعیّت مشیّعین را منقلب نمود. تا وقتی که قبر را آماده کردند و خواستند مادر را در قبر گذارند. فریاد می‌زد که من از مادرم جدا نمی‌شوم؛ هرچه خواستند او را آرام کنند، مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند اجباراً دختر را جدا کنند، بدون شکّ جان خواهد سپرد. بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آن را از تخته‌ای بپوشانند و سوراخی هم

بگذارند تا دختر نمیرد، و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید.

دختر در شب اوّل قبر، پهلوی مادر خوابید. فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است. گفتند: چرا این‌طور شده است؟

گفت: هنگام شب، من که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در

عثمانی را تجزیه نمود، عراق از تحت قیمومت عثمانی خارج شد.

دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد.

آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می‌داد؛ سؤال از توحید نمودند، جواب داد: خدای من واحد است. و سؤال از نبوّت کردند، جواب داد: پیغمبر من محمّد بن عبدالله است. سؤال کردند: امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: "لَستُ لَهُ بِإمامٍ؛ من امام او نیستم." در این‌حال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید. من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می‌بینید درآمده‌ام.»

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمود: «چون تمام طائفهٔ دختر، سنّی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شد، آن دختر شیعه شد و تمام طائفهٔ او که از افندی‌ها بودند همگی به برکت این دختر شیعه شدند.»[1]

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد

یک روز مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمودند:

---

[1] معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۹۶، با قدری اختلاف.

«مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ سابقاً پیش مرحوم قاضی رفت و آمد داشته است، و مسأله هم از اینجا شروع شد که: روزی حضرت آیة الله بهجت ـ سلّمه الله ـ (که ایشان فعلاً در قید حیات است و شاگرد مرحوم آقای خویی بوده‌اند) در مجلس بحث صحبت پیرامون

این بوده که: آیا متکلم می‌تواند از یک کلام واحد، دو تعبیر و دو مفهوم را اراده کند، یا هر کلامی فقط یک معنا دارد؟ مثلاً فرض کنید که من به یک نفر می‌گویم: شما یک شیر بیاورید. حالا این شیر هم به شیر آب گفته می‌شود و هم به شیر خوردنی. در جایی که قرینه باشد، حرفی نیست؛ امّا اگر متکلم بخواهد هر دو معنا را اراده کند، آیا می‌تواند با یک عبارت این دو معنا را برساند یا نه؟ یعنی هم می‌خواهد به آن شخص بگوید: یک شیر بیاور و شیر مطبخ و یا دستشویی را که خراب است درست کن، و هم یک ظرف شیر یا یک شیشه شیر بیاور.

غالباً می‌گویند: نمی‌تواند، بلکه باید قرینه‌ای بیاورد تا مرادش مشخص شود. آیة الله خویی هم طبق همین موضوع متداول و مبنای متعارف، استدلال کردند که شخص نمی‌تواند این دو مفهوم را از یک لفظ اراده کند.

آقای بهجت که با مرحوم قاضی ارتباط داشتند، شب در جلسه این مسأله را با مرحوم قاضی در میان می‌گذارند که امروز ما در مجلس یک هم‌چنین قضیه‌ای داشتیم و... .

مرحوم قاضی می‌فرمایند که: "این مسأله

نسبت به نفوس ضعیفه همین‌طور است؛ افرادی که نفس آنها ضعیف است و قدرت و احاطهٔ بر نفس و مدرکات خودشان ندارند و نمی‌توانند آن مدرکاتشان را در اختیار خودشان قرار بدهند، اینها طبعاً در مقام تلفّظ و خطاب و صحبت قادر نیستند دو معنا را در آنِ واحد و با هم و به لحاظ واحد در یک لفظ بیاورند. امّا آن نفوسی که قادر هستند بر اینکه نفس خود را در اختیار داشته باشند، می‌توانند در آنِ واحد، نفس را در دو مفهوم به کار گیرند، بلکه در سه مفهوم یا چهار مفهوم و یا بیشتر می‌توانند به کار گیرند."

چون الفاظ مشترک داریم، چه در عربی و چه در لغات دیگر. در انگلیسی هم لفظ مشترک و الفاظی که دارای معنای مختلف باشند، بسیار زیاد است، و انسان باید مفهوم آن لفظ را از قرائن متوجه شود. البتّه این از نقاط ضعف یک لغت است؛ ولی در عربی فقط بعضی از لغات خاص است. لغتی از نقطهٔ نظر فرهنگ غنی‌تر

است که بتواند مفهوم‌های متعدّد را با الفاظ متعدّد بیان کند.

علی ایّ حال، ایشان فردا این مطلب را به آقای خویی نقل می‌کنند که: "در این مسأله گاهی بحث را نسبت به همین نفوس ضعیفه مطرح می‌کنید که عموم افراد این‌طور هستند، ما این را قبول داریم؛ امّا اینکه به عنوان اصل قضیه و یک پدیدهٔ واقعی و کلّی مطرح کنید که اصلاً مستحیل و محال است، نمی‌پذیریم؛ زیرا اگر آن نفس، نفس قوی باشد، مطلب این‌طور نیست و می‌تواند اراده کند."

ایشان می‌گویند: "این حرف از خودت نیست، این را از چه کسی و از کجا نقل و بیان می‌کنی؟"

ایشان می‌گویند که: "ما این مطلب را از آقای قاضی شنیدیم."

ایشان خیلی خوشوقت می‌شوند و از ایشان درخواست می‌کنند که: "من می‌خواهم ایشان را ببینم. اگر می‌شود ما یک وقتی قرار می‌دهیم و ایشان بیایند در منزل ما تا ملاقاتی با ایشان داشته باشیم."

آقای بهجت ـ حفظه الله ـ خدمت مرحوم قاضی می‌روند و می‌گویند که: "آقای خویی

طالب ملاقات با شما هستند و مشتاقند که شما را ببینند. ولی آقای خویی در بین صحبتشان گفتند:

من می‌خواهم ایشان را ببینم، ولی این حرف‌هایی که می‌زنند و مطالبی که هست، ما را مانع شده که توفیق زیارت ایشان را پیدا کنیم؛ بالأخره مطالبی که هست، تا حالا مانع بوده."

مرحوم قاضی کلام بسیار متینی به آقای بهجت می‌گویند که: "به ایشان بگو: اوّلاً رسم و دَیدَن علما و اهل تحقیق این نیست که مطلب را ندیده و نشنیده قضاوت کنند. شما می‌گویید ما راجع به شما حرف‌هایی شنیدیم؛ من که خودم حیّ و حاضر نشستم، پس چرا شما پشت‌سر ما این حرف را می‌زنی؟! اگر من مرده بودم، آن موقع هم نباید بگویی؛ بلکه باید از افرادی که مطّلع هستند و ارتباط دارند، تحقیق کنی. نباید بگویی ما حرف‌هایی شنیدیم و این حرف‌هایی که شنیدیم باعث می‌شود ما

نتوانیم برویم؛ زیرا این بستن دریچهٔ حق است بروی خود انسان! وقتی من هنوز نشسته‌ام و در اینجا حضور دارم، بیا از خود من بشنو! این روش و دَیدَن بزرگانِ تحقیق نیست که به صرف شنیدن، خود را از یک حقّی محروم کنند و بازدارند.

ثانیاً اینکه من تا به حال درِ خانه‌ام را به روی کسی نبستم که شما تقاضای ملاقات کرده باشید و اینجا پاسخ رد شنیده باشید. انسان باید تحقیق و تفحّص کند، دیگر هرچه به نظرش رسید، بالأخره انسان باید تحقیق را انجام بدهد؛ بعداً هرچه شد، شد.

و ثالثاً اگر ایشان با ما کار دارند، درِ منزل ما باز است. ما با ایشان کاری نداریم و ما مشکلی نداریم. اگر می‌خواهند، بسیار خوب بفرمایید، درِ منزل باز است، در بزنند و بفرمایند داخل!"

و علی ایّ حال، مرحوم آیة الله خویی به منزل مرحوم قاضی می‌روند و از ایشان بهره‌مند می‌شوند. امّا علی ایّ حال این بهره‌مندی و این نعمت الَهی ادامه نمی‌یابد و ایشان بعد از مدّتی ترک می‌کنند.»[1]

---

[1] نرم‌افزار آوای ملکوت، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۳۳.

مرحوم قاضی سورهٔ حمد را با قرائت ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ می‌خواندند

حضرت استاد علاّمه (طباطبایی) ـ رضوان الله علیه ـ و استاد ایشان عارف بالله که قرن‌ها زمان از آوردن مثل او عاجز بوده است، مرحوم آیة الله حاج میرزا علیّ قاضی ـ قدّس الله سرّه ـ نیز ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ قرائت می‌نموده‌اند[1].[2]

تصحیح دو عبارت از زیارت عاشوراء

مرحوم قدّوسی می‌فرمود:

«علاّمه طباطبایی در ایّام محرّم و صفر زیارت عاشورایش ترک نمی‌شود، و به زیارت جامعه اهتمام دارد و معتقد است از معتمدترین نسخه استفاده کند.»

می‌فرمود: «من مقیّدم در زیارت عاشوراء، از نسخهٔ مرحوم آیة الله قاضی (استاد علاّمه طباطبایی) استفاده کنم.

نسخهٔ زیارت عاشورای مرحوم قاضی بدین صورت بوده که: در جملات **"فَأسألُ اللهَ الَّذی أکرَمَ**

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٤٧٤؛ مهر تابان، ص ٤٠٥.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مسأله رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٤٧١؛ مطلع انوار، ج ٦، ص ٥٩٩ الی ٦٠٤.

مقامَكَ و أكرمَنی بِكَ أن يَرزُقَنی طَلَب ثارِك"، "بِك" را خط زده بودند و "**أكرَمَنی**" را، متصل كرده بودند به "**أن يرزقنی**"؛ و نيز در جملهٔ "**أن يرزُقنی طَلَب ثاری مع إمامٍ هدیً**"، نسخهٔ "**مع امامٍ مهدی**" را برگزيده بودند.»[1]

نظر مرحوم قاضی راجع به رسالهٔ سير و سلوک بحرالعلوم

[علاّمه طباطبايی می‌فرمودند]:

«استاد بزرگ ما آية الحقّ مرحوم حاج ميرزا علی آقا قاضی ـ رضوان الله عليه ـ تمام اين رساله را به طور قطع و يقين از مرحوم سيّد مهدی بحرالعلوم می‌دانسته‌اند.»

اين حقير (علاّمه طهرانی) روزی در خدمت استاد علاّمه طباطبايی ـ مُدّ ظِلُّه ـ عرض كردم: حقير با وجودی كه كتب اخلاق و سير و سلوک و عرفان را بسيار مطالعه نموده‌ام، هيچ كتابی مانند اين رساله جامع و شامل و متين و اصولی و مفيد و روان و در عين حال مختصر و موجَز به طوری كه می‌توان در جيب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره‌مند شد، نيافتم. ايشان از اين سخن تعجّب كردند و فرمودند:

---

[1] جنگ ۲۳، ص ۳۰۲.

«این نظیر عبارتی است که من از مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

"کتابی بدین پاکیزگی و پر مطلبی در عرفان نوشته نشده است!"»

حضرت آیة الله آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی که وصیّ مرحوم قاضی هستند، می‌گویند:

«مرحوم قاضی به این رساله عنایت بسیار داشته، ولی کراراً می‌فرموده است که من اجازهٔ بجا آوردن اوراد و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی‌دهم.»[1]

عدم صحّت انتساب تفسیر منسوب به محیی‌الدّین عربی

حضرت استاد گرامی ما، آیة الله علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

«مرحوم آیة الحقّ و سند العرفان، حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ می‌گفتند که:

"این تفسیر متعلّق به ملاّ عبدالرّزاق قاسانی است؛

[1] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۷.

زیرا که عبارات و اصطلاحاتش بعینها عبارات و اصطلاحات اوست، و نسبتش به محیی‌الدّین عربی غلط است.“» ـ انتهی.

و أنا (علاّمه طهرانی) أقول: در هر جا که در تفسیر روح البیان مطلبی از ملاّ عبدالرّزّاق کاشانی نقل می‌کند، بعینه عبارت آن، همان عبارت این تفسیر است. بنابراین گفتار مرحوم قاضی در غایت إتقان است، شاهد و از باب نمونه آنچه را که در روح البیان از کاشانی در تفسیر آیهٔ: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوۡاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ

بَعْضٍ﴾[1] نقل کرده است، حرفاً به حرف با این تفسیر تفاوتی ندارد؛ فراجع[2].[3]

تلفظ صحیح دو کلمهٔ عبری توسّط مرحوم قاضی

حضرت استاد علاّمه طباطبایی ـ مدَّ ظِلُّه ـ فرمودند که:

«مرحوم آیة الحقّ حاج میرزا علی آقا قاضی ـرضوان اللَه علیهـ فرمودند که: "این عبارت باید این طور تلفظّ شود: أهیَأ شر أهیَأ."»

و علاّمه طباطبایی فرمودند که: «این دو کلمه عبری است و عربی آن "یا حنّانُ یا مَنّان" است.»[4]و[5]

---

[1] سوره النّساء (٤) صدر آیه ٣٢.

[2] تفسیر روح البیان، ج ٢، ص ٢٣١. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون عدم صحّت این انتساب رجوع شود به کشکول شیخ بهایی، ج ٢، ص ٣٤٨؛ منیة المرید، ص ٣٨٨؛ مطلع انوار، ج ٢، ص ١٧٧.

[3] امام شناسی، ج ١١، ص ٥٥، تعلیقه.

[4] رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ٢٠٠، تعلیقه.

[5] جنگ ١٣، ص ١١١: در زنبیل مرحوم حاج فرهاد میرزا در ص ١١٨ و ١١٩ گفته است:

«فائدهٌ: لفظ "إهِیَهْ إشْر إهِیَهْ" صحیح است.

از جمله اشتباهات که در دعوات مبارکات است یکی در عبارت "آهِیًّا شَراهِیًّا" است و این کلام عبری است؛ و صحیح آن "إهِیَه إشْر إهیَه" است که در تورات مسطور است و از اسماء الله است، یعنی: "بود و هست و خواهد بود".

و کُتّاب، همزهٔ "إشْر" را به آخر کلمه "إهیَه" اوّل الحاق کرده "آهیًّا"

اهتمام مرحوم قاضی نسبت به انجیل برنابا و توصیهٔ ایشان به خواندن آن

مرحوم قاضی، استاد علاّمه آیة الله طباطبایی ـ رضوان الله علیهما ـ بدین انجیل [برنابا] عنایت داشته است، و خواندن آن را به شاگردان سلوکی و عرفانی خود توصیه می‌نموده است[1].[2]

خوانده‌اند، و الف دیگر بر کلمهٔ اخیره ملحق کرده با کلمهٔ اخیره مرکّب کرده "شَراهیًّا" گفته‌اند؛ و اسمی که مطابق واقع نیست به تحریف "آهیًّا شراهیًّا" خوانده‌اند.

و اگر بگویند: یحتمل که از عبری به عربی نقل کرده معرّب شده باشد؛ در این کلام تغییر حرفی و تصحیفی نشده است که معرّب شود، بلکه کلمهٔ وسط که "إشْرْ" باشد یک جزو او را به کلمهٔ اُولی ملحق کرده‌اند و یک جزو او را به کلمهٔ ثانیه ملصق نموده‌اند.

و هر که به عین انصاف نگاه کند، تصدیق این بندهٔ حقیر را خواهد کرد.

و در قاموس در مادّه "شَرَهَ" می‌گوید:

"إهیًّا، (بکسر الهمزة) أشَراهیًّا (بفتح الهمزةِ والشّین) یونانیَّةٌ، أی: الأزَلِیُّ الّذی لم یَزَل. و لیس هذا مَوضعَهُ، لکن الآنَ النّاسَ یَغلُطونَ و یقولونَ: آهِیًّا شَراهِیًّا، و هو خَطَأٌ علی ما یَزعُمُهُ أحبارُ الیهودِ."* ـ انتهی.

و صاحب قاموس در معنی لغت درست آمده است، ولی در دو جا اشتباه کرده:

یکی آنکه نوشته یونانی است. این کلام عبرانی است، و اگر یونانی باشد به أحبارِ یهود چه مناسبت دارد که بر این کلام خطا بگیرند. بلکه راه خطا آن بوده که این "إهِیَهْ إشْرْ إهِیَهْ" است؛ وقتی که عربان "آهیًّا شَراهیًّا" می‌گفتند، أحبار یهود خطا می‌گرفته‌اند.

یکی آنکه "أشَراهیًّا" را بفتح الهمزة و الشّین گرفته و این لفظ مرکّب را مفرد دانسته، و حال آنکه دو کلمه است. و در آخر کلمه "إهِیًّا" نیز الف دیگر گرفته که یکی زیاد است.»

*. القاموس المحیط، ج ۳، ص ۳۸۱.

[1] نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ۲۹۱.

[2] معاد شناسی، ج ۹، ص ١٦٣، تعلیقه:

«انجیل برنابا در سنهٔ ۱۷۰۹ مسیحی توسّط یکی از مستشارهای پادشاه پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل این نسخه به زبان و خطّ ایطالیایی بوده و بسیار کهنه و قدیمی است، و غیر از نسخهٔ ایطالیایی، نسخهٔ اسپانیایی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار قدیمی است، به‌دست آمده است. نسخهٔ ایطالیایی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است:
(یعنی: انجیل راست عیسی مسمّی به مسیح) True Gos Pel of Jesus Called Christ

در ۱۵ مارس سنهٔ ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آن را به عربی ترجمه کرده؛ و در شهر ربیع الاوّل سنهٔ ۱۳٤۱ هجری قمری ترجمه آن از انگلیسی به فارسی توسّط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت؛ و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعهٔ سعادت کرمانشاه به طبع رسید.

باری، چون این انجیل با آیات قرآن دربارهٔ بشارت حضرت عیسی به قدوم حضرت محمّد علیهما الصّلاة و السّلام مطابقت دارد و از بهترین اناجیل است ـ بر خلاف اناجیل اربعه (لوقا، متّی، یوحنّا، مرقس) ـ، ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغا و هیاهویی برپا کرد و چون تصدیق به آن مساوق با تصدیق به خاتَمیت رسول الله بود، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند.»*

*. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ۲۷۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳٤۱ الی ۳٤٦.

اشعار

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

ابياتی از قصيدهٔ غديريه مرحوم قاضی

سيّد الفقهاء و المجتهدين، ركن العرفاء و الموحّدين، آية الله المعظَّم حاج ميرزا سيّد علی قاضی ـ أعلی الله درجته السّامية ـ قصيدهٔ غديريّه‌ای دارند بسيار شيوا كه آن را در سنهٔ ١٣٥٦ هجريّهٔ قمريّه به نظم آورده و مطلعش اين است:

اين قصيده را آقازادهٔ ارشد و ارجمندشان سيّد الفضلاء العظام، فخر السّادات و العرفاء العظام، حاج سيّد محمّد حسن قاضی طباطبايی شرح نموده‌اند و در دو مجلّد، يكی در احوالات شخص آن فقيد، و ديگری در احوالات شاگردان و معاصرين و وابستگان به ايشان، تحرير نموده و اينک در تحت طبع می‌باشد. اين قصيده را در مجلّدی كه راجع به خود ايشان است آورده‌اند.

چون مرحوم منشئ: آية الحق قاضی می‌رسند به اين ابيات كه در آن لفظ امام استعمال شده است:

آقازادهٔ گرامی، شارح قصیده، در شرح لفظ امام مطلبی دارند.[1]

در عین غرق بودن در معارف الهی، گاهی اشعار پر محتوایی نیز می‌خواندند

[مرحوم حدّاد]:

«مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرّف می‌شد و در کلبهٔ حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود، مع‌ذلک گه‌گاهی از اشعار آبدار برای من می‌خواند. از جمله این اشعار را خواند که در استعمال الفاظ مشترکه وارد است:

تا آخر ابیات؛[2] و از اینجا معلوم می‌شود که

---

[1] امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۱۶، تعلیقه. جهت اطّلاع بیشتر به همین مصدر مراجعه شود.

[2] از قصیدهٔ معروفه به «طَنطَرانیّه» است که با معلّقات سبع و اشعار دیگری در یک مجموعه، طبع سنگی و تجلید شده است، و این قصیده در بالای صفحات آن مجموعه موجود می‌باشد، و سرایندهٔ آن را رشید وطواط نام برده که با آن صدر را مدح می‌کند. امّا در چندین کتاب دیگر من جمله: الکنی و الالقاب و کشف الظّنون، سرایندهٔ آن را أبونصر معین‌الدّین احمد بن

مرحوم قاضی تمام این قصیدهٔ شیوا را از حفظ داشته است.

و از جمله این اشعار را:

ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه

عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

عبدالرّزّاق طنطرانی دانسته‌اند که در آن خواجه نظام الملک را مدح می‌نماید. (محقّق)

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

چون در همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نوا خوانی و قُمری به ترانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه[1]

و از جمله این رباعی را می‌خواندند:

---

[1] ۱ از جمله ابیات مخمّسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی که شیخ بهاء الدّین عاملی نیز در اشعار مشهورهٔ خود به استقبال آن رفته است. (محقّق)

و از جمله این بیت را:

و می‌فرمودند: این بیت در معنا و مفاد، نظیر بیت ابن‌فارض است که می‌گوید:

و از جمله این ابیات را:

دو بیت شعر از طرف مرحوم قاضی به مرحوم شیخ محمّد تقی لاری

مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی ـ رضوان الله علیه ـ به آقای آقا شیخ محمّد تقی لاری فرموده‌اند:

فروماندن شیخ کاظم اُزری از انشاد شعر در صحن موسی بن جعفر علیهما السّلام

مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی فرمودند که:

«شیخ کاظم اُزری در صحن موسی بن جعفر علیه السّلام بامدادان می‌خواست شعری بگوید؛ از گفتن فروماند، هرچه کرد نتوانست. حَیارَی در صحن مطهّر گردش می‌کرد که ناگاه شمس طلوع کرد؛ در اینجا غریزهٔ او باز شد و گفت:

ضِیاها

و لَمِن هذه المَطِیّة»

أقول: در معنای این دو بیت اُزری، لغات مراجعه شده ذکر می‌شود:

قُبَّة: بناءٌ سقفُه مستدیرٌ مُقَعَّر، ج قِباب و قُبَب؛ قَبا یَقبو قَبًا، الشیَّءَ: قَوَّسَه.

شَفَّ ـِ شُفوفًا و شَفیفًا و شَفَفًا الشیَّءُ: رَقَّ فظهر ما وراءَه، فهو شفیف و شَفّاف.[1]

---

[1] خ ل: بروح

ارتحال، وصیّت‌نامه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

مرض استسقاء سبب رحلت مرحوم قاضی

حضرت مغفور له آقا حاج شيخ عبّاس می‌فرمودند:

«مرحوم قاضی به مرض استسقاء رحلت نمودند و مرض ايشان هم مدّتی طول كشيد؛ گويا از همهٔ جهات مرگ و موقع و مدفن خود مطّلع بودند. برای ايشان طبيب قديمی كه به نام سيّد ابوالحسن مشهور بود را آقازادگانشان می‌آورند و معالجاتش سودی نداشت، و بعضی از اوقات قرص‌هايی را می‌داد كه آقازادگان با اصرار و ابرامی می‌خواستند آنها را به مرحوم قاضی بخورانند، ايشان می‌فرمود:

"فايده‌ای در اينها نيست، من بايد حركت كنم، ارادهٔ حتميّهٔ حضرت حقّ در رفتن است!"

چون قرص‌ها را به دست او می‌دادند و اصرار در خوردن می‌نمودند، مرحوم قاضی به قرص‌های كف دست خود نظری می‌كرد و با لبخند می‌فرمود:

"شما می‌گوييد اينها أجل را تغيير می‌دهد؟!"

آنگاه آنها را در دهان می‌انداخت و می‌فرمود:

"اين هم برای خاطر شما!"[1]

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۰۰.

احوالات مرحوم قاضی در هنگام رحلت

نامهٔ جناب مستطاب آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی ـ آقازادهٔ مرحوم عارف وحید عصر آیةاللَه حاج میرزا علیّ قاضی تبریزی ـ تَغَمَّدَه اللَهُ بحبوحةَ جنّاته ـ پس از رحلت مرحوم قاضی ـ که در ٦ ربیع الأول ١٣٦٦ هجریّه قمریّه، در نجف أشرف بوده است ـ به حجّة الإسلام و المسلمین آقا حاج میرزا علی‌اکبر مرندی در مرند.

و در این نامه شرح احوال آن بزرگ‌مرد عرفان و توحید، در آخرین روز و شب رحلت بازگو گردیده است. این نامه را جناب آقای حسینی که حامل آن بوده است با یک صفحه نامه به حضور حجّة الإسلام مرندی که از شاگردان مرحوم قاضی بوده است، ارسال داشته و ما در اینجا عین عبارات آن نامه را می‌آوریم:[1]

---

[1] در اینجا حقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ عفی عنه ـ که عین نامه را نقل نموده‌ام، سعی شده است املاء و جمله‌بندی‌ها و عبارات و حتّی عین کلمات و حروف آورده شود تا بدین وسیله امانت در حکایت به نحو أتمّ مراعات شده باشد؛ فقط در اوّلِ ثلث اخیرِ نامه که به طور سهوالقلم «شگرف» آمده بود به «شگفت» تصحیح شد.

«بسم الله الرّحمن الرّحيم

النّجف الأشرف

٦٦/١٠/٢٠

پس از أداء مراسيم[1] يگانگی و صميميّت... محترماً معروض می‌دارد

..... والد مرحوم سال گذشته يعنی ١٣٦٥ ه در حدود ماه رجب گاهی که در کوفه تشريف داشتند بنده را طلبيده، امر فرمودند که حرکت کنم بايران نظر به اينکه استخاره دستور داده و ناخوشی بنده هم مخوف بود... در آن فرصة بنده موقعرا از دست نداده و از ايشان سؤال کردم بعبارتی که الحال در نظرم نيست که آيا ممکن

[1] المرسوم: مفع، المکتوب و يختصّ بما يکتبه الولاة، ج مراسيم و مَراسِم.

است چیزی از سرنوشت خود در آتیه بما خبر بدهند...

لابدّ سرکار هم مقصود بنده را از این کلمه دانستید که چیست...

ایشان در جواب بدون تأمّل فرمودند... ربیع... ربیع، موعد ما است...

بنده از شنیدن این کلمه خیلی مضطرب و چنان لرزه در أندامم افتاد که نتوانستم هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔ ربیع که او ربیع فصلی است یا ربیع شهری... بکنم...

فقط فهمیدم که موعدی هست و لابدّ باید هم باشد و او هم ربیع است. شاید هم از جمله محتملات بنده این بود که شاید آن موعد معهود ربیع است نه بعنوان ظرفیّت بلکه بعنوان صفتیّت...

مع القصّه، هر گونه لفظی از این قبیل لرزه در أندام بنده ایجاد می‌نمود... و با کمال التفات شبها و روزها را میشمردم؛ و ربیعرا بر هریک از آنها منطبق می‌نمودم...

راستی می‌دانید چطور و بچه زودی و بنحویکه هیچ انسان کمترین حسّی هم در او رخ ندهد شبهای دراز این عمر عزیز می‌گذرد، روزها مثل لمح البصری در گذر و انقضاء است؛ مگر

اینکه انسان بسِرّ این غفلت و بحاقّ این سرگیجی پی ببرد.

حاشا... نمیدانم بر واقعهٔ سابق الذّکر چه گذشت و چه قدر گذشت، ظاهراً پنجماه یا شش ماه یا بیشتر، درست نمیدانم حسابش در دست نیست، حضرت قبله گاهی ناخوش شدند و ناخوشیشان سخت شد و بنده هم باین جهت بایران نرفتم اکتفا ببغداد و در همانجا معالجه نمودم ...

حضرت آقا در اثر بعض قضایا ... و بأمر استخاره از منزل آسید جواد که لابدّ در نظر دارید که در خیابان أوّل شهر نو است به منزل بنده که در خیابان چهارم شهر مزبور است منتقل شدند و چنانکه میدانید این منزل بیش از یکغرفه چیزی ندارد ... حضرت آقا با شش نفر از همشیره‌های بنده مع والده و اخوی آسیّد کاظم همگی در آنطاق می‌خوابیدند...

بنده مأمور شدم که شبها در منزل نباشم نظر بضیق مکان ... ربیعهم داخل شد!

آقا هم در أشدّ أدوار ناخوشی ... ساعات صَحْو ایشان در أیّام أخیره منحصر بلحظاتی بود که در استماع از خواندجات آشیخ عبّاس قوچانی یا بنماز خواندن نشستنی یا بصرف قدر خیلی کم از خوراک چاشت یا شام صرف میشد، امّا بقیّهٔ اوقات در حالات غیر اعتیادت و در خواب ... متواصل ...

تمام أفراد خانواده گرد ایشان جمع بودند و هیچ‌کس جرأت کلام و حساب نداشت ... گاهی که در أواسط شبها بیدار میشدند بخواندن قرآن با صوت بلند یا بخواندن مثنوی چنانکه معهودتان هست مشغول میشدند ...

شاید بین الطّلوعین روز پنجم ماه ربیع الأوّل بود که بنده از مدرسه، قاصد خانه شدم، علی العادة نان و پنیر گرفته بودم. در راه دیدم هوا رنگهای جدیدی بخود میگیرد، ألوان ناملائمی در او پیدا میشود، گویی که مقدّمهٔ عَجَّه است از آن عجّه‌ها که در خاطر دارید ...

هر طور بود خود را بخانه رساندم ... آسمان تیره‌گون شده بود ... دلهای همه أفراد عائله در طپش افتاده بود ... شاید حسّ میکردند که این عجّه بطور مخصوصی است که تأثیرش در چشم

و گوش و دهان انسان کما اینکه عادةً عجّهای نجف است که مبالغی خیلی زیاد خاک وارد شهر میکند تا مگر هر فردی حظّ خود را بنوبت از او بگیرد ... بلی تأثیرش در دلست ...

باطاق مرحوم وارد شدم، از احوال ایشان جویا شدم، گفتند ایشان خلاف العادة نشستهاند! در أثر باد و تندی هوا صدای درها بلند شد، سؤال کردند که چیست؟ عرض کرده شد که باد است، عَجّه بلند شده ...

بمحض اینکه اینکلمه بگوش ایشان رسید از حالی بحال دیگر شدند، بنده را صدا کرده که جای ایشانرا راحت کرده و رختخواب ایشان را رو بقبله انداخته و خود ایشان مشغول بقران خواندند ... مدّتی گذشت صدا کردند بچه که بیایند و درها

را محکم به بندند و از برای درها بر خلاف عادت پرده بسازند آنهم پردهای ضخیم ...

یکی از بچه‌ها علی العاده چراغ روشن نمودند، ایشان بتندی فرمودند که اطاق پر از نور است شماها کورید؟! زمینها را ... باحترام لگد بزنید! همه بروید بیرون کسی در اطاق باقی نماند ... بلی بلی باشد تاریک ... همه لرزان و ترسان از اطاق بیرون و درها را بسته ... و پشت درها گوش میدادند، کمی صدا بگوش این و آن میرسید ولی کسی جرأت ندارد که بگوید چه خبر است و چرا آقا درها را بسته ... آقا گفته که هر وقت گفتم درها را باز کنید ... [1]

همه افراد فامیل گرد آمدند و هیچ‌کس نمی‌داند که به چه داعی امروز بر خلاف عادة در را آقا بسته ... هر روز میامدند و مدّتی ساکت نشسته آنگاه می‌رفتند. همین قضیّه باعث اطمینان می‌شد ... امّا امروز، خیر؛ طوری دیگر است ... این قضیّه یعنی بستن درهای اطاق و عجّ بعد از طلوع آفتاب، به یک ساعت بود ... شاید عجّه تا ظهر بیش نماند، هر چند آفتاب

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این ملاقاتِ حضرت آقای قاضی که با امام عصر حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است، رجوع شود به ص ١٤٤.

طلوع نکرد و هوا تیره‌گون بود ... ولی بادهای تند ایستاد و هوا ساکن شد ...

ولی آقا تا حدود ساعت یازده عصر ... در را بروی خود بسته بودند، و هر ساعت یکی از دخترها یا پسرها یا رفقا حمله میکرد که در را باز کند ولی والده امتناع میکردند نظر باینکه ایشان مأمور بودند که درها را بسته، باز نکنند.

... نماز مغرب میخواندیم که صدای کف آقا بلند شد، همگی باطاق حمله‌ور شدیم ... لابدّ میدانید که چند نفر هستیم ... در حدود سی یا چهل نفر زن و بچه و بزرگ ...

عجب! آقا خیلی خوب هستند و خلاف المعتاد هم نشسته‌اند (چه اینکه در أیّام أخیر نمیتوانستند به تنهائی بخوابند یا بنشینند الاّ با معونهٔ دیگری ...)

مرحوم، با ملاطفت زیادی یک یک أفرادِ فامیل را مرخّص کردند و همگی بحالی خوش و خوشوقتی تمام که آقا حالشان خیلی خوب است، همگی بمنزلهای خود رجوع نمودند.

... مراجعت متعلّقین فامیل در حدود یک و نیم بعد از غروب بود ...

بنده در اطاق نزد مرحوم شام خوردم ... بایشان که قرآن میخواندند بصورت معهود خود ... عرض کردم که شام حاضر است؛ ایشان فرمودند که میل ندارم یا اینکه أصلاً نمیخورم ...

.

مسبوق هستید که هر گونه أمری از ایشان در منزل مُطاع و مَسموع بود ... به بنده فرمودند که برو همانجا که هر شب میرفتم، بنده از اطاق بیرون شدم مشغول بعضی کارها؛ شاید نیم ساعت طول نکشید که آمدند و خبر دادند که آقا شما را میخواهد ... بنده بصورت خیلی معتاد رفتم نزد ایشان ...

خیلی بشگفت[1] در آمدم که در آقا چیز دیگری مشاهده نمودم ... دیدم آقا ... همان طوری که قبل از نیم ساعت قرآن میخواندند ...

---

[1] در نسخهٔ اصل «شگرف» آمده بود و چون مسلّماً سهوالقلم بوده است تصحیح شد.

الحال هم میخوانند ولی چشمها بسته و سر بزیر انداخته ...

آقا کاری دارید؟ فرمایشی هست؟ بلی میخوابم رو بقبله!

بلی بخوابید ... بمعونت همشیره‌ها (چه اینکه ایشان در مرض أخیر خیلی بَدین شده بودند[1] ... چه اینکه مرضشان مرض آب بود.)

آقا را نشاندیم.. بعداً جای ایشانرا درست کردیم... ثانیاً ایشانرا خوابانیده بعداً ایشان به بنده اشاره کردند که برو بخواب... بنده از خانه بیرون آمده چند قدم

---

[1] بَدین: یعنی فربه و سنگین و چاق؛ چون مرض مرحوم قاضی استسقاء بود و این مرض موجب می‌شود که آب از بدن خارج نمی‌شود و در بدن می‌ماند، فلهذا بدن فربه و چاق می‌شود. (سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی)

هم در کوچه راه رفتم... صدای بچه آمد که بیا، آقا تو را می‌خواهد... بازگشتم...

آقا! محمّد است آمد...!

مرا بغل بگیر بنشان خیلی بآرامی و آهستگی، بدن مرا أذیّت نده تمام أعضای من درد میکند... . آقا أعضای شما چرا درد میکند؟

خدا میخواهد، منکه نمی‌دانم...

آنوقت بنده، با کمال تأنّی آقا را در بغل خود، یعنی سرشانرا بر دوش خود نهاده و کمرشانرا روی پاهایم [زانو] و دست خود را یعنی راست خود را پشت سر ایشان و هر دو مقابل قبله نشسته ایشان سورهٔ... ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا﴾[1] را خواندند... پس از آن بعضی از سورهای کوچک مثل توحید و نَصر و حَمد، این سه را خوب در نظر دارم باقی را، نظر باینکه تدریجاً صدای ایشان آهسته میشد بنظر نیاوردم.

آنگاه شنیدم که شهادتین میگویند بصدای خیلی آهسته، ولی خوب سر خود را یا دهان خود را نزدیک گوش بنده آورده... و...

بنده، عرض کردم آقا خیلی هراسانم و مضطربم، گفتند (با خیلی زحمت): نه، هراسان

---

[1] سوره الزَّلزلة (۹۹) آیه ۱.

مباش، برو بخواب...؛

گفتم اگر راحتید همین‌طور باشید، فرمودند نه میخوابم رو بقبله...

در این اثناء آسیّد کاظم، اخوی آمدند... بمعونت ایشان آقا را خوابانیدیم... آنوقت به بنده، تأکید کردند که برو بخواب... و بکاظم أمر کردند درِ خانه را به بند... ولی دیگر زبان نبود... زبان بسته شد همه‌اش اشاره بندی بود....

.... اخوی، آسیّد کاظم می‌گوید که پس از یک دو ساعت آقا شروع بخواندن قرآن نمودند... بعد از آن، از حدود ساعت سه و نیم تا نزدیک اذان، نظر باینکه

نزدیک مرحوم دراز کشیده بودم چندین بار آقا باشاره فهماندند مرا که، مرا بنشان!

بنده بمعونت والده نشاندم... فضولهً یکمرتبه سؤال کردم که آقا، خیلی هراسانید... میخوابید؛ می‌نشینید... قرآن، زیاد قرائت می‌نمائید؟؟؟

آقا چهره خندانی بخود گرفته با لبخندی خیلی شیرین فرمودند... این میخواهد بیرون برود... و اشاره بسینهٔ خود کردند...

کاظم میگوید من این حرفرا خیلی به آهسته و بی‌اهمیّت تلقّی کردم...

والده و همشیره بزرگ، خسته شده در گوشه‌ای از اطاق...

همینطور که نزدیک آقا بودم و به مَلامِح صورت ایشان نظر میکردم که شاید اشاره بکاری بکنند... چیزی بأذان نمانده بود... حال ایشان مثل أوّل شب و همه روز معتاد بود... سوی اینکه بفصاحت تمام، قرآن نمی‌خواندند بلکه مثل نیم خواب آلوده....

آب طلبیدند... نیم استکان آشامیدند. آنگاه نگاه کردم دیدم که صورت ایشان خیلی درخشان و نورانی شده بطوریکه همشیره و والده را صدا کردم... آنها هم آمدند؛ هر سه در اضطراب افتادیم.... صدای آقا.... آقا که سؤال از علّت و

سبب این روشنائی بنمایند...

خون در بدنشان از جریان افتاد و لرزه به اندام...

آقا جواب نمیدهند شاید خواب باشند... امشب، خیلی برایشان سخت گذشته است یکی گفت نزدیک برویم..... نه، ناراحت میشوند ..... نه ببینیم.... چطورند... طور غریبی است..... نور عجیبی است... به... آقا نفس ندارند.... بنده هم قدری پاهای ایشانرا دراز کردم... دهانشانرا نگاه کردم دیدم بسته... چشمهایشان دیدم بخوبی بسته... دستها بجای خود، بخوبی نهاده شده. ....

صدائیست که از ته دل با هزار درد و حسرت و اَفسوس از دودمان این بیچارهٔ فلک زده مفلوک، بفلک میرسد... چنان از وضع زندگی خود ناراضی و بر سرنوشت خود گریان و نالان هستم که خداوند متعال داناست و بس...

همانطور که فرموده‌اند خدا از مصالح بندگان خود با خبرتر و داناترست... بلکه اوست که بر مصالح و مفاسد داناست و بس... امّا بندهٔ بیچاره تا بتواند اینمعنی را بنفس خود ارتزاق نماید... سالها باید.

... بالجمله اینکه از تمام رفقا دلگیرم... خاصّه از سرکار و رفقای سرکار در تبریز... و در سیستان... که این همه مدّت میگذرد... بنده را لایق... دو کلمه کاغذ نمی‌بینید....

از ایزد متعال دوام سعادت تمام مسلمانها را از خدا خواستارم.

محمّد حسن القاضی

راجع به قصیدهٔ غدیریّه... خود بنده، خیال دارم که سال آینده بیایم بایران و مجموعه‌ایکه از ایشان باقی مانده به مساعدت رفقا چاپ نمایم تا اینکه ذکری از ایشان باشد. مرجوّ اینکه هرگونه مساعدت در این باب دارند کوتاهی نورزند... در حدود رجب ۱۳٦۷ هـ در ایران هستم. زیاده تصدیع خواطر نمی‌دهم جز اینکه از دعای خیر فراموش نشوم.»[1]

مطالب منقول از آقای حاج سیّد محمّد حسن

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۸۹.

قاضی دربارهٔ فوت والد

صبح روز دوشنبه نوزدهم شهر شوّال المکرم ۱۴۰۵ هجریّه قمریّه که جناب محترم سرور معظّم آقای حاج سیّد محمّد حسن قاضی، فرزند ارجمند مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، از جمله گفتارشان این بود که:

«روز قبل از رحلت مرحوم قاضی، در وقت عصر که خدمتشان بودم زیر بغل ایشان را گرفتم و بردم برای تطهیر، و چون آوردم قدرت بر حرکت نداشتند و قدری سرشان را در روی سینهٔ من گذاردند و مقدار زیادی قرآن خواندند و پس از

آن دعا خواندند و دعای عدیله را خواندند که مجموعاً قریب یک ساعت طول کشید. و چون شب فرا رسید و من خواستم نزد ایشان بمانم، گفتند: "به منزل خود برو (چون در منزل مسکونی مرحوم قاضی غیر از یک اطاق نبود) و فردا صبح در اوّل وقت زود بیا!" من به منزل رفتم و در اوّل طلوع فجر که از منزل آمدم، دیدم ایشان رحلت کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا یحیی عبادی سجّادی که از اعلامِ علمای اخیار و از معاریف ابرار طهران بود و مرد شریف و سیّدی بزرگوار و پیرمرد بود، در آن ایّام به زیارت اعتاب عالیات مشرّف شده و زیارت نجف را هم کاملاً کرده و در کربلا، عازم طهران بود؛ قبل از اذان صبح در حرم مطهّر نشسته و به توجّه و دعا مشغول بود که به او از باطن گفته شد: "برخیز برو به نجف که آقای حاج میرزا علیّ قاضی فوت کرده است و متصدّی تمام امور ایشان بشو، از تشییع و تغسیل و تکفین و تدفین و غیرها!" و البته ایشان هیچ نسبتی حتّی نسبت برخورد و ملاقات با مرحوم قاضی نداشته است و رابطه‌ای برقرار نبوده است.

ایشان با اینکه عازم حرکت به کاظمین و مراجعت به ایران بود، همان وقت از حرم مطهّر

حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام عازم نجف می‌شود، و چون وارد نجف می‌شود و از منزل ایشان سؤال می‌کند، گفته می‌شود: ایشان فوت کرده است. به منزل مرحوم قاضی وارد می‌شود و جنازه روی زمین بوده است.

ایشان مراسم تشییع را به عمل می‌آورد تا وادی السّلام، و در غسّال‌خانهٔ آنجا غسل می‌دهند، و مرحوم آقای سیّد محمّد تقی طالقانی ـ رضوان الله علیه ـ (آقازاده مرحوم آقای حاج سیّد احمد آقا طالقانی) را که مقیم مدینه شده و اینک برای زیارت و تجدید عهد به نجف آمده بود، مأمور تغسیل ایشان می‌کند. آقا سیّد محمّد تقی نیز دو نفر را به انتخاب خود برای معاونت خود می‌برد و غسّال‌ها را از غسّال‌خانه بیرون کرده، خودش با معاونانش جنازهٔ مرحوم قاضی را غسل می‌دهند و در وادی السّلام در عقب قبر پدر مرحوم قاضی به خاک می‌سپارند. و مرحوم

حاج آقا یحیی مجلس ترحیم برپا می‌کند و تا یک هفتهٔ تمام در نجف می‌ماند و شب هفتمِ ایشان را نیز برگزار می‌کند و سپس به ایران برمی‌گردد.»[1]

مرقد شریف مرحوم قاضی در وادی السّلام نجف أشرف

[حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس قوچانی:]

«قبر مرحوم آیة الله حاج میرزا علی قاضی درست بدون فاصله در پشت سر پدرشان آقا سیّد حسین واقع است، با آنکه میان وفات این دو بزرگوار پنجاه و دو سال فاصله است. مرحوم آقا سیّد حسین قاضی در سنهٔ ۱۳۱٤ و آقازادهٔ اکرمشان آقا سیّد علی در سنهٔ ۱۳٦٦ رحلت می‌کنند.»[2]

عدم تجلیل از مرحوم قاضی پس از رحلت ایشان

مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس وصیّ مرحوم قاضی می‌فرمودند:

«پس از رحلت مرحوم قاضی در نجف از ایشان تجلیلی به عمل نیامد. فقطّ یک مجلس

---

[1] همان مصدر، ص ۹۷.

[2] همان مصدر، ص ۱۰۱.

ختم و فاتحه از طرف آیة الله العظمی حاج آقا حسین قمّی طباطبایی گرفته شد.»[1]

هتک حرمت و اهانت نسبت به اولیای الهی

آفت دین‌زدگی و سوء استفاده از شرع در پیشبرد مقاصد دنیوی مختصّ به مکتب عامّه و علمای اهل تسنّن نیست، بلکه در تاریخ تشیّع نیز چنین ناهنجاری‌ها و انحرافات دیده می‌شود.

[1] همان مصدر، ص ٧٤.

اگر عالمان سِترگ و بزرگان نامداری همچون: شهید اوّل و شهید ثانی و قاضی نورالله شوشتری به فتوای فقهای فاسد و فاسقِ اهل سنّت، به دست تیغ و چوبهٔ دار سپرده شدند؛ روحانی بزرگ و عالم جلیل، مرحوم شیخ فضل الله نوری نیز توسّط همین علمای شیعه و فتوای بر اعدام او، بر سر دار رفت.

علاّمهٔ بزرگوار، عارف بالله و فقیه نزیه، مرحوم سلطان محمّد گنابادی ـ رضوان الله علیه ـ به فتوای چه کسی و توسّط چه اشخاصی به دیار باقی شتافت و مرغ روحش به ملأ أعلی پرواز نمود؟!

قتل و اعدام بزرگان از عرفاء به بهانهٔ تصوّف، توسّط کدام گروه و نحله‌ای تحقّق پذیرفت؟!

هتک حرمت و اهانت و ایجاد انواع تضییقات بر عارف بالله و بأمر الله، آیة الله العظمی سیّد علی قاضی طباطبایی در نجف اشرف، به اشاره و تجویز چه کسانی انجام می‌شد؟!

تبعید و تهجیر علاّمهٔ فقیه و فیلسوف نامدار، حضرت آیة الله سیّد حسن مسقطی از نجف اشرف، توسّط چه مرجع دینی صورت پذیرفت؟!

اهانت و هتّاکی بی‌شرمانه نسبت به افتخار عالم اسلام، حضرت علاّمهٔ والد، حاج سیّد

محمّد حسین حسینی طهرانی ـ أعلی الله مقامه ـ در کتاب‌های اخلاقی و تهذیب نفس، توسّط کدام مرجع بی‌نزاکتی به وقوع پیوسته است؟![1]

تکفیر و تفسیق و حکم به ارتداد علماء و بزرگانی چون: مرحوم آیة الله انصاری و آیة الله دستغیب شیرازی، و نابغهٔ دهر و علاّمهٔ علی الإطلاق، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ توسّط چه گروه و اشخاصی انجام گرفت؟!

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۵۳۵.

إعمال ظلم و جنایت بر آحاد رعیّت به بهانهٔ عدم مقبولیّت و گرایش به سمت و سوی خاص، به واسطهٔ چه افرادی انجام می‌گیرد؟

نکتهٔ اصلی در تمامی این فجایع و حوادث ناگوار، چه در قالب یهودیّت و نصرانیّت و یا تسنّن و تشیّع، فقط یک چیز است و بس؛ و آن نفس‌مداری و انانیّت و فرعونیّت است و بس. چه این خصلت شوم و شیطانی در لباس و زیّ علمای یهود و نصاری ظاهر شود، و یا در کسوت علماء و فقهای تسنّن و تشیّع، همه یکی است و هیچ فرقی در میان نیست.

آن روز به جرم حق خواهی و مطالبهٔ حقّ، درب خانهٔ دختر رسول خدا را به آتش کشیدند و فرزند جنین او را سقط نمودند و خود او را از هستی و دوام حیات محروم ساختند؛ و امروزه به همان جرم خون افراد بی‌گناه، سخاوتمندانه در معرض حراج و تاراج قرار می‌گیرد؛ هر دو یکی است![1]

وصیّت‌نامهٔ مرحوم قاضی رضوان الله علیه

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

الحمد لِلَّه الذی لا یَبقَی إلّا وجهُه و لا یَدوم إلّا ملکُه

---

[1] حیات جاوید، ص ٢٤.

و الصّلاةُ و السّلام على خاتَم النبيّينَ الّذى هو البحرُ و الأئمّةِ الأطهارِ من عترَتِه جِواريه و فُلكِه، صلّى اللَه عليه و عليهم و سلّم ما سُلِك سُلكُه و نُسكَ نُسكُه

و بعد: وصيّت از جمله سنن لازمه است، و بنده عاصى علىّ بن حسين الطباطبائى چندين مرتبه وصيّت‌نامه نوشته است، و اينكه در اين تاريخ كه روز چهارشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هزار و سيصد و شصت و پنج (١٣٦٥) است،

ناسخ همهٔ آنها است. و این وصیّت‌نامه دو فصل است: یک فصل در امور دنیا، فصل دیگر در امور آخرت است.

مقدّم داریم ذکر دنیا را چنان‌که حقّ تبارک و تعالی در خلقت و ذکر، آن را مقدّم داشته است.

پس می‌گویم که: وصیّ و جانشین بنده در امور دنیا علویّهٔ محترمه امّ أبیها دختر بزرگم که دیانت و عدالتش درست است؛ مُعزَی إلیها وصیّ است که کارهای بنده را بعد از وفات به دستیاری نور چشمان: میرزا محمّد تقی و میرزا مهدی ـ حفظهما الله ـ بجا بیاورد؛ هرچه علویّه بگوید، ایشان و غیر ایشان قبول نموده، اعتراض ننمایند...

فصل دوّم در امور آخرت است و عمدهٔ آنها توحید است؛ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾.[1]

و این مطلب حقیقتش به سهولت به‌دست نمی‌آید. و از اولادهای بنده کسی تا حال مستعدّ تعلیم آن ندیده‌ام، و از رفقاء هنوز وصیّ امور آخرتی معیّن نکرده است که شما را به پیروی او

---

[1] سوره النّساء (٤) صدر آیه ٤٨ و ١١٦.

امر كنم. عجالتاً اين شهادت را از بنده تحمّل نماييد.

أشهدُ أن لا إلَه إلّا اللَه وَحدَه لا شَريكَ لَه، كما شَهِد اللَهُ لِنفْسِه و ملائكَتُه و اُولوا العِلم مِن خَلقِه، لا إلهَ إلّا هو العزيز الحَكيم، إلهًا واحدًا أحدًا صمدًا لم يَتّخِذ صاحِبةً و لا وَلدًا، لا شَريكَ لَه فى الوجودِ و لا فى الأُلوهيَّة و لا فى العُبوديَّة.

و أُشهِد اللَه سُبحانَه و ملائكَتَه و أنبيائَه و سماءَه و أرضَه و مَن حَضَرنى مِن خَلقِه و ما يُرَى أو ما لا يُرَى، و أُشهِدُكم يا أهلى و إخوانى علَى هَذه الشّهادَة، بَل كُلَّ مَن قَرأ هذا الكتابَ و بَلغَتْه شهادتى و كفَى باللَهِ شَهيدًا.

و أشهَد أنّ مُحمّدًا عَبدُه و رَسولُه، جاءَ بالحَقِّ مِن عِندِه و صَدَّق المُرسَلينَ، و أنّ أوصيائَه مِن عِترَتِه اثنَى عشَر رجُلًا أوّلُهم أميرُالمؤمنين علىٌّ بن أبىطالبٍ و آخِرُهم الإمامُ المُنتظَرُ القائمُ بالحقِّ و أنّهُ فى هَذِه النَّشأةِ حَياتُه حياةً جسديّة و أنّه سَوف يَظهَر و يُظهرُ دينَ الحقِّ صلّى اللَهُ عليهِ و علَيهم أجمَعين.

و أشهَد أنّ البَعثَ حقٌّ و النُّشور حَقٌّ و كُلَّ ما جاءَ به رَسولُ اللَهِ و قالَه أوصياؤهُ صلّى اللَهُ علَيه و علَيهم حَقٌّ لا ريبَ فيهِ. أسألُ اللَهَ المَوتَ علَى هَذه الشَّهادَةِ و هو حَسبُنا جَميعًا و نِعمَ الوَكيلُ و الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين.

امّا وصیّت‌های دیگر: عمدهٔ آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید، اوّل وقت بجا بیاورید و با خضوع و خشوع. اگر نماز را تحفّظ کردید، همه چیزتان محفوظ می‌ماند. و تسبیحهٔ صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها، و آیة الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود.

آن اهمّ واجبات است. و در مستحبّات ترک تعزیه‌داری و زیارت حضرت سیّدالشّهداء مسامحه ننمایید.

و روضهٔ هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب

گشایش امور است؛ و اگر از اوّل عمر تا آخرش در خدمت آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما بجا بیاورید، هرگز حقّ آن بزرگوار اداء نمی‌شود. و اگر هفتگی ممکن نشد، دهۀ اوّل محرم ترک نشود.

دیگر آنکه: اگر این حرف‌ها آهن سرد کوبیدن است، ولی بر بنده لازم است بگویم: اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، و ترک خدعه و حیله، و تقدّم در سلام و نیکویی کردن با هر برّ و فاجر مگر در جایی که خدا نهی کرده. اینها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبت نمایید.

الله الله که دل هیچ‌کس را نرنجانید.

شهد بذلك سيّد هاشم هندى ـ شهد بذلك عبّاس هاتف القوچانى.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم ـ هذه الورقه صحيحة معتبره و وصيّته أعلى اللَه مقامه بما رقم فى الورق تأييد محقّق لدى الأحقر الجانى جمال الموسوى الگلپايگانى.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم ـ قد صحّ ما سطر فى الورق لدى الأحقر الجانى، الأحقر عبد النّبىّ العراقى؛

صحیح است.

البتّه در زیر وصیّت‌نامه عبارتی غیر واضح مشاهده می‌شود که اسم آقای قوچانی در آن به چشم می‌خورد، ولی مشخّص نیست که ایشان به عنوان وصیّ در آن مکتوب قید شده‌اند یا به عنوان و جهت دیگر؛ و الله العالم.[1]

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۱۰.